

۷ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و.... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند، شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید.

برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

[www.karnil.com](http://www.karnil.com)

همچنین برای ورود به کانال تلگرام کارنیل روی لینک زیر کلیک کنید.

<https://telegram.me/karnil>

# وثره نامه درگذشت دکتر علی شریعتی

کامل ترین مجموعه بررسی زندگانی دکتر شریعتی



www.qurancenter.blogfa.com



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

---





نام کتاب : ویژه نامه درگذشت دکتر علی شریعتی ( کامل ترین مجموعه بررسی زندگانی دکتر شریعتی )  
نویسندگان : آیت الله العظمی سید علی خامنه ای ، حسن رحیم پور ازغدی ، شهریار زرشناس ، رسول  
جعفریان ، عبدالحسین خسروپناه ، امیر حسین ترکش دوز ، سلیمان خاکبان ، مرتضی حسینی ، مهدی احمد  
بیگی و ...

طراح جلد و صفحه آرا : امیر قربانی

ناشر الکترونیک : مجموعه وبلاگ های قرآن سنتر

منابع : سایت تبیان ، سایت راسخون ، سایت جامع آوینی ، خبرگزاری فارس ، خبرگزاری فرهنگ نیوز ،  
خبرگزاری تریبون

تاریخ انتشار : ۱۳۹۴/۰۳/۲۴

[www.qurancenter.blogfa.com](http://www.qurancenter.blogfa.com)

[www.voi.blogfa.com](http://www.voi.blogfa.com)

[www.realprophet.blogfa.com](http://www.realprophet.blogfa.com)

کلیه ی حقوق مادی و معنوی این مقاله متعلق به مجموعه وبلاگ های قرآن سنتر است. تکثیر، انتشار و یا  
واگذاری آن به دیگران تنها با ذکر منبع مجاز میباشد.

## فهرست

- ویژه نامه در گذشت دکتر شریعتی (سایت راسخون (جستجوگری در مسیر شدن)) ..... ۶
- ما و شریعتی (شهریار زرشناس) ..... ۶
- شریعتی و دموکراسی متعهد (باشگاه اندیشه) ..... ۱۰
- شریعتی و حسینیه ی ارشاد (رسول جعفریان) ..... ۱۶
- شریعتی و روشنفکران معاصر (عبدالحسین خسروپناه) ..... ۴۶
- سنخ شناسی منتقدین شریعتی (امیرحسین ترکش دوز) ..... ۵۲
- میراث خواران دروغین شریعتی (روزنامه کیهان) ..... ۶۶
- استاد مطهری، دکتر شریعتی و حسینیه ارشاد از زبان رهبر معظم انقلاب (سایت حوزه) ..... ۷۴
- شریعتی و روشنفکری امروز (شهریار زرشناس) ..... ۸۱
- روشنفکری و دکتر شریعتی (عبدالحسین خسروپناه) ..... ۸۵
- شریعتی و روحانیت (سلیمان خاکبان) ..... ۹۹
- نگاهی مختصر به نقاط مثبت و منفی اندیشه ی شریعتی (مرتضی حسینی) ..... ۱۱۱
- زندگی نامه دکتر علی شریعتی (باشگاه اندیشه) ..... ۱۱۹
- ویژه نامه درگذشت دکتر علی شریعتی (سایت شهید آوینی) ..... ۱۳۰
- ویژه نامه درگذشت دکتر علی شریعتی (سایت تبیان) ..... ۱۴۰
- شریعتی؛ مظلوم، تا همیشه... (۱) (مهدی احمد بیگی) ..... ۱۴۰
- شریعتی؛ مظلوم، تا همیشه... (۲) (مهدی احمد بیگی) ..... ۱۴۷
- دکتر علی شریعتی از دیدگاه شخصیتها ..... ۱۵۴
- وصیت نامه دکتر علی شریعتی ..... ۱۶۰
- اما ... آدم باش (فرازهایی از وصیتنامه دکتر شریعتی) ..... ۱۷۱
- "زندگینامه دکتر علی شریعتی" ..... ۱۷۵

- ۱۷۹..... قطعاتی از دکتر شریعتی
- ویژه نامه در گذشت دکتر شریعتی (سایت فرهنگ نیوز) ..... ۱۸۱
  - خاطره جالب محمدتقی شریعتی از علی شریعتی ..... ۱۸۱
  - روایت شریعتی از دیدار علامه طباطبایی با کرین ..... ۱۸۶
  - ویژه نامه در گذشت دکتر شریعتی (سایت تریبون) ..... ۱۸۸
  - رحیم پور ازغدی از شریعتی می گوید (حسن رحیم پور ازغدی) ..... ۱۸۸
  - ویژه نامه درگذشت دکتر شریعتی (سایت خبرگزاری فارس) ..... ۱۹۲
  - بازخوانی مصاحبه رهبر معظم انقلاب درباره مرحوم شریعتی ..... ۱۹۲
  - رابطه شهید مطهری و علی شریعتی به روایت مقام معظم رهبری ..... ۲۰۰
  - سخن پایانی ..... ۲۰۶
  - حمایت می کنیم از سایت های زیر : ..... ۲۰۷

• ویژه نامه در گذشت دکتر شریعتی (سایت راسخون (جستجوگری در مسیر شدن))

ما و شریعتی (شهریار زرشناس)



دکتر علی شریعتی یکی از چهره‌های جالب و تأثیرگذار و به گونه‌ای هنوز زنده در تاریخ دهه‌های اخیر کشور ما است. سخن گفتن درباره شریعتی وضعیتی حساس و منحصر به فرد دارد. غبار ناشی از رویکردهای عصیبت‌آلود اینک که بیش از ربع قرن از مرگ او گذشته است هنوز سخن گفتن درباره او را سخت و احتیاط‌آمیز کرده است.

در این گفتار کوتاه قصد من به هیچ روی ارائه یک بررسی جامع از آراء و شخصیت شریعتی نیست، زیرا چنین کاری اگر بخواهد که با دقت و انصاف انجام پذیرد نیازمند فرصتی بسیار فراخ‌تر و حوصله‌ای بیشتر است.

آنچه در این مقال کوتاه می‌خواهم بدان پردازم، صرفاً جمع‌بندی در خصوص نسبتی است که امروز و بیش از ربع قرن پس از پیروزی انقلاب که بی‌شک آثار شریعتی از عوامل زمینه‌ساز در ظهور و یا حداقل بخشی از وسعت و تأثیرگذاری آن بود، با ما می‌تواند و باید که داشته باشد. منظور از “ما” در این جا نسل و نیروها و جوانان و میانسالان انقلابی و آرمان‌گرا و یا حداقل منصف و استقلال‌طلبی است که هرچقدر هم [که به حق] به برخی ناکارآمدها و سوءمدیریت‌ها انتقاد داشته باشیم به هر حال بر ضرورت حفظ و تقویت میراث هویت معنوی خود و دفاع از استقلال سیاسی و آرمان‌های عدالت‌طلبانه انقلاب در مقابل شبیخون نظام سرمایه‌داری بین‌المللی و به‌ویژه یانکی‌های آمریکایی تأکید داریم.

برای بیان اجمالی نسبت “ما و شریعتی” از این منظری که گفتم، باید ابتدائاً به اختصار و کوتاه و فشرده درباره “علی شریعتی” و شخصیت و آراء او سخن گفت [هرچند که می‌دانیم ارائه دقیق و جامع چنین بحثی نیازمند مجالی فراخ‌تر از فرصت محدود این گفتار کوتاه است و لاجرم آنچه می‌گوئیم بر سبیل اجمال است و اشاره] دکتر علی شریعتی آن‌گونه که از برخی آثار و نیز توصیفات یاران‌اش برمی‌آید به لحاظ شخصیت انسانی است آرمان‌گرا و پرشور و معنوی و مبارز و معنا جو و عدالت‌خواه و دارای درد دین. از این منظر سیمای شخصیت

او جذاب و دوست‌داشتنی است و شور انقلابی و آرمان‌گرایی قلم‌اش الهام‌بخش و شورآفرین در طریق مبارزه انقلابی علیه امپریالیزم و استعمار ناشی از فرهنگ آمریکایی و الگوی پوچ و مبتذل و ویرانگر حیات منزل حیوانی - جانوری‌ای است که امپریالیزم لیبرال می‌خواهد بر جهانیان به عنوان یگانه الگوی زندگی تحمیل نماید.

“شخصیت” شریعتی آن‌گونه که از برخی فرازهای آثاری چون “هبوط” و “کویر” و “گفتگوی تنهایی” و چهره‌پردازی‌های جذاب او از برخی شخصیت‌های بزرگ صدر اسلام برمی‌آید، دوست‌داشتنی و دل‌سوخته و دارای درد دین و تعهد انقلابی و شور مبارزاتی است و در شرایط امروز ما و در برابر احیاء تأسف‌بار سیطره بسیاری از مظاهر ادبیات و سینما و تئوری‌های لیبرالی مظاهر غرب‌زدگی شبه‌مدرن، بی‌تردید جالب و خواستنی و قابل تأمل می‌نماید.

اما البته در سوی دیگر بسیاری از آثار او قرار دارد که در یک نگاه منصفانه و بی‌تعصب درباره آنها می‌توان گفت که رگه‌های پررنگی از یک التقاط تئوریک و عدم خلوص اعتقادی و تأثیرپذیری انفعالی و تقلیدی از گونه‌ای “مدرنیسم دینی” در بسیاری از آنها [مثلاً “درس‌های اسلام‌شناسی حسینیہ ارشاد”، “حسین وارث آدم”، برخی گفتارها درباره “اقبال لاهوری” و تحلیل‌های ارائه شده از تحولات تاریخی و تفسیر قصه قرآنی “هابیل و قابیل” و برخی قسمت‌های “مذهب علیه مذهب” و بحث‌های ایشان درباره “توحید” و مفهوم “روشن‌فکر” و ...] به صراحت دیده می‌شود و از این منظر برخی نوشته‌های او را به عنوان حلقه‌هایی از زنجیره آثار “روشن‌فکری دینی” مطرح می‌کنند. “روشن‌فکری دینی” جریانی است که به لحاظ تاریخی ریشه در صدر مشروطه دارد و با اصل گرفتن مفروضات مدرنیسم‌ای چون “اعتقاد به اصل پیشرفت تاریخی” و “اصالت رویکرد علمی در تفسیر و تبیین وقایع و حوادث” و تأثیرپذیری‌های مستقیم و غیرمستقیم از بسیاری مشهورات مدرنیستی و گرایش‌های ایدئولوژیک مختلف آن [اعم از مارکسیسم یا لیبرالیسم یا ناسیونالیسم و یا نحله‌ای چون اگزیستانسیالیسم] در تاریخ ۱۵۰ ساله اخیر کشور ما و به ویژه از سال‌های دهه ۱۳۴۰ ش. به بعد نقش مهمی را در ارائه تفسیرهای التقاطی و غیر اصیل از اسلام بر عهده گرفته است. از آراء پوزیتیویستی - لیبرالیستی مرحوم بازرگان در تفسیر اسلام گرفته تا ملغمه‌ای که “مجاهدین خلق” و “آرمان مستضعفین” و “فرقان” با تکیه بر تفسیر مارکسیستی از اسلام ارائه می‌دادند، همگی نمودها و حلقه‌هایی از التقاط‌اندیشی غرب‌زده جریان مسموم به “روشن‌فکری دینی” هستند که با اصل گرفتن مشهورات مدرنیستی و بالتبع اقتضائات تفکر نفسانیت مدار اومانیستی، خواسته و یا ناخواسته و دانسته یا نادانسته به خلط مبحث و انکار خلوص اندیشه دینی و مقابله با اسلام فقه‌ای اصیل [که متکی بر کتاب و معارف اهل بیت (ع) است] پرداخته‌اند. از این منظر بی‌تردید جریان روشن‌فکری به اصطلاح دینی، حافظ‌گونه‌ای مخرب از مدرنیسم دینی



و التقاطانديشى و كينه‌ورزى به روحانيت شيعه به عنوان پاسدار ودابيع اصيل معرفتى تشيع بوده است. كينه‌ورزى و عداوتى كه در بسيارى موارد همچون ترور استاد مطهرى و يا عمليات كور و ويرانگر منافقين عليه چهره‌هاى روحانى انقلاب، ماهيت استبدادى و خشن و فاقد ظرفيت‌هاى انديشگى خود را به روشنى عيان کرده است.

كارنامه جريان موسوم به “روشن‌فكرى دينى” از زمان “ميرزا يوسف‌خان مستشارالدوله” تا امروز به ويژه در سال‌هاى دهه ۱۳۲۰ شمسى به بعد و با ظهور افرادى چون “احمد كسروى” و آراء التقاطى – ليبرالى نهضت آزادى و اسلام مسخ شده و ماترياليسم‌زده سازمان منافقين قبل از انقلاب و رويكرد بسيار تأسف‌بار گرايش ماركسيستى روشن‌فكرى به اصطلاح دينى ايران عليه انقلاب اسلامى و اسلام اصيل در قالب خروج تروريستى منافقين در سال ۱۳۶۰ و حركت مى‌توان گفت خائنانه و وابسته گرايش نئوليبراليست روشن‌فكرى به اصطلاح دينى ايران از سال‌هاى ۶۷ و ۶۸ به بعد در مسير شبهه‌آفرينى و ترديدافكنى عليه ايمان و يقينيات دينى و نهايتاً كفرگوئى‌هاى پلوراليستى و نسبي‌انگارانه عليه تعاليم اهل بيت (ع) و نفى آرمان‌هاى مبناى انقلاب اسلامى و بسترسازى براى كودتاي خزنده فرهنگى – سياسى و برقرارى سيطره يك رژيم نئوليبراليست و سكولار و همسو با امپرياليزم آمريكا [و بلكه دست‌نشانده آن در ايران] كه خود را در جريان آراء “عبدالكريم سروش” و “حلقه كيان” و گرايش‌هاى سياسى افراطى مدعى اصلاح‌طلبى امروز نشان مى‌دهد؛ كارنامه‌اى ناموفق و تيره بوده است كه على‌رغم صداقت انفرادى و خلوص نيت و رشادت‌هاى حماسى برخى افراد ساده و صادق [اما ضعيف به لحاظ آشنائى با مبانى اعتقادى] آن، در كلت خود به عنوان جريانى مبلغ شبه‌مدرنيته و لاجرم تحكيم بخش سيطره استعمار امپرياليستى در ايران معاصر عمل کرده است.

شبه‌مدرنيته و مظاهر فرهنگى و ادبى و سياسى آن بزرگ‌ترين عامل مقوم استبداد و وابستگى همه‌جانبه در تاريخ معاصر كشور ما و نيز اصلى‌ترين علت بى‌عدالتى و بحران هويت و اضطراب فرهنگى و وضعيت نابسامان و تلخ برزخى ما بوده و هست و جريان روشن‌فكرى به اصطلاح دينى ايران در كلت خود قبل و بعد از انقلاب و به ويژه در سال‌هاى اواخر دهه ۱۳۶۰ و در قالب گرايش التقاطى و نئوليبراليستى داعيه‌داران “قبض و بسط تئوريك شريعت” و به قول آمريكايى‌ها “اسلام ميانه‌رو” و “اسلام مدرن” يكسره و تماماً در خدمت استحاله هويت معنوى و دينى جامعه و زدودن آرمان‌گرآيى انقلابى و مبارزاتى و جاده صاف كنى براى احياء سيطره مجدد كمپانى‌هاى بزرگ چند مليتى و دولت متجاوز ايالات متحده عمل کرده است.

البته درباره مرحوم شريعتى و نسبت او با امروز ما نبايد بر پايه كارنامه و عملكرد و مبادى و غايات التقاطى و انحرافى جريان موسوم به “روشن‌فكرى دينى ايران” قضاوت كرد. اگرچه امروز بسيارى از داعيه‌داران به

اصطلاح “روشن‌فکری دینی” خود را یگانه میراث‌داران شریعتی می‌دانند، اما واقعیت این است که رویکرد ستیهنده و خروش ضدسرمایه‌داری و روح آرمان‌گرا و مبارزه جویِ ضد امپریالیستی شریعتی [علی‌رغم برخی خطاهای تئوریک و عدم خلوص اعتقادی و بعضی رگه‌های التقاط‌اندیشی در آراء و آثار او] با رویکرد تسلیم‌طلبانه و ذلت‌بار و انفعالی و ضدانقلابی و بلکه فراتر با آنها در جاده صاف‌کنی برای بازگشت سلطه آمریکا به هیچ روی تحت هیچ شرایطی نسبتی و قرابتی ندارد.

از این رو دلالتان مروج نسبی‌انگاری و تعمیم نبوت و صراط‌های مستقیم و پذیرش مدل آمریکایی و نئولیبرالیستی زندگی و حکومت و هضم‌شدن در نظام جهانی سلطه به هیچ روی حق و صلاحیت آن را ندارند تا خود را میراث‌دار شریعتی و تداوم‌بخش راه او عنوان نمایند.

اگرچه در برخی آراء و مبادی و رویکردهای اندیشه مرحوم شریعتی رگه‌های دردناکی از التقاط و عدم خلوص و تجددزدگی و پذیرش مشهورات اومانیستی وجود داشته است، اما او آن‌گونه که در آثاری چون “امت و امامت” و یا برخی دفاعیات جانانه‌اش از شاکله و شخصیت‌های مبارز روحانیت شیعه و بسیاری از مظاهر معرفتی دینی گذشته تاریخی ما و نیز افشاگری علیه جماعت بی‌هویت و مرعوب و غرب‌زده شبه‌مدرن سطحی و روشن‌فکران وابسته خود را نشان می‌دهد از اساس با میراث‌داران دروغین امروز او که سربازان و مزدبگیران سرمایه‌داری جهانی و تحقق‌نظم‌نویین جهانی “بوش” و “دیک چنی” هستند، تفاوت و تضاد داشته و دارد.

بنابراین در بررسی نسبت ما با شریعتی باید به این مهم توجه کرد که اگرچه در قلمروهای تئوریک و اعتقادی و مخصوصاً تأثیرپذیری مبنایی آرای آن مرحوم از مشهورات و مفروضات مدرنیستی‌ای چون “اصل پیشرفت” یا “اصالت عقل” و برخی علم‌زدگی‌های وی باید با احتیاط و از مواضع نقادانه روبرو شد، اما شخصیت آرمان‌گرا و پرشور و ضدغربی و ضدسرمایه‌داری و ستیهنده و روح پرشور وی که مجذوب محمد (ص) و علی (ع) و “ابوذر” و “سلمان” و معنویت و عدالت‌طلبی و انقلابی‌گری بود برای نسل امروز ما که نیازمند تزریق خون تازه‌ای از شور انقلابی است، می‌تواند کاملاً قابل تأمل باشد. اگرچه باید کوشید و کاوید و شعور انقلابی خود را از حقایق کتاب و معارف اهل بیت (س) آموخت تا خدشه‌ای در آن راه نداشته باشد و از رهنمی نسبی‌انگاران و پلورالیست‌ها و مدرنیست‌ها و التقاطیون [به ویژه التقاطیون نئولیبرال مروج “پوپر” و “فون هایک”] در امان باشد.

شریعتی و دموکراسی متعهد ( باشگاه اندیشه )



بی تردید دکتر شریعتی شخصیتی است که از شروع دهه ۵۰ به بعد تأثیری شگرف بر اندیشه دینی و مبارزات سیاسی کشورمان داشته و دارد. جا دارد که ما ضمن تحلیل و تمجید از این گونه اندیشمندان، گامی نیز فراتر نهیم و به شناخت و تحلیل آرایشان نزدیک‌تر شویم. آنچه می‌خوانید تلاشی است برای شناخت نظریه سیاسی شریعتی درباره «امت و امامت»، امیدواریم مفید افتد.

در میان اندیشمندان و متفکران مسلمان کشورمان، دکتر شریعتی از چهره‌هایی است که بر سر اندیشه و آرا وی اختلاف نظرهای فراوانی وجود داشته و دارد. در دوران حیات وی و در سالهای اولیه انقلاب، این اختلاف نظرها را بیشتر قشری از روحانیون و طرفداران اسلام سنتی دامن می‌زدند ولی در سالهای اخیر، روشنفکران غیر مذهبی یا مذهبی، در مسیر نقد مبانی فکری و نظری جمهوری اسلامی و مشخصاً در نقد مبانی دینی اصل ولایت فقیه، به سراغ آرا شریعتی هم رفته و به تحلیل و نقادی اندیشه‌های او پرداخته‌اند. در همین راستا در چندین موضوع مهم و اساسی، نظیر تفسیر ایدئولوژیک از دین، نظریه سیاسی امت و امامت، ضدیت با غرب و غربزدگی، طرح شعار بازگشت به خویشتن، مخالفت با روشنفکری وابسته و غربزده، مخالفت با شریعتی در میان روشنفکران آغاز شده و تلاش می‌شود ضمن دفاع از مظلومیت شریعتی و جانبداری از طرح مجدد وی، در این موضوعات اساسی، با وی مخالفت شود. یکی از این مباحث مهم و جدی شریعتی، مقوله رهبری در جامعه بشری و مشخصاً جامعه اسلامی و نوشته وی در زمینه بررسی جامعه‌شناسی امت و امامت است. مخالفت این دست از روشنفکران - اعم از مذهبی یا غیر مذهبی - با اندیشه امت و امامت، عمدتاً به این دلیل است که میان نظرات شریعتی و آنچه در ایران به عنوان بحث ولایت فقیه مطرح می‌شود، شباهت‌های فراوانی وجود دارد و به یک معنا، آرا شریعتی در مقوله امت و امامت را می‌توان پشتوانه‌ای نظری برای مقوله ولایت فقیه هم دانست. در واقع در مباحثی چون ویژگیهای مکتبی رهبری ایدئولوژیک، نقش دولت در هدایت توده‌ها به سوی تحقق ارزشهای مکتب، نحوه‌گزینش رهبری صالح در جامعه اسلامی، ناکارآمدی دموکراسی در مقابل رهبری مکتبی و ایدئولوژیک و امثالهم، نظریه سیاسی «امت و امامت» با اصل «ولایت فقیه» یکسانند. شریعتی در شروع بحث، از تعریف مفاهیم امت و امامت آغاز می‌کند و با نقل مفهومی از یک اسلام شناس

اروپایی - مونتگمری وات - می گوید: «آنچه مونتگمری وات به آن توجه داده، این است که مردم در طول تاریخ و نیز در عرض جغرافیا، دسته دسته زندگی می کنند. این مجموعه افراد و آحاد انسانی که مجمعی ساخته اند و در آن می زیند، جمع خویشان را چه نامیده اند؟ نوع اسمی که برای اجتماع خود تعیین کرده اند، مبین بینش و تلقی آنها از زندگی اجتماعی و معنای واقعی تجمع آنها است.» وی سپس با ذکر واژه هایی که گروه های انسانی با آن اسمی نامیده می شوند (مثل ناسیون، قبیله، توده، مردم، اجتماع، طبقه، شعب و...) تعریف هر یک را بیان کرده و آن را با مفهوم «امت» مقایسه می کند. وی در تعریف «امت» می گوید: «کلمه امت از ریشه «ام» به معنی آهنگ، قصد و عزیمت کردن است و این معنی ترکیبی است از سه معنی حرکت، هدف و تصمیم خودآگاهانه! و چون در ریشه «ام» مفهوم پیش روی نیز نهفته است، بنابراین چهار عنصر این معنی مرکب را می سازند:

#### ۱- انتخاب ۲- حرکت ۳- پیش رو ۴- مقصد

پس اسلام پیوند اساسی و مقدس افراد انسانی را در این جا، نه اشتراک افراد در خون می بیند، نه خاک، نه تجمع، نه اشتراک در مقصد، نه اشتراک در شکل کار و ابزار آن و نه در تشابه نژاد یا حیثیت اجتماعی و نوع زندگی... هیچ. پس چه پیوندی است که در نظر اسلام، اساسی تر و مقدس تر از همه اینهاست؟ رفتن! گروهی از افراد انسانی که یک راه را برای رفتن انتخاب کرده اند!

همه این اصطلاحات که یک گروه اجتماعی از انسان را بیان می کنند، فرم و شکل و خصوصیت و ظرف مکان را نشان می دهند یعنی همه استاتیک اند و تنها امت دینامیک است.

در این اصطلاح (تنها براساس آنچه از تحلیل امت برمی آید) این مفاهیم وجود دارند:

#### ۱- اشتراک در هدف و قبله ۲- رفتن به سوی قبله و هدف ۳- لزوم رهبری و هدایت مشترک

پس امت - براساس تعریفی که از جمع معانی ای که در این کلمه هست، برمی آید - عبارت است از: جامعه انسانی ای که همه افرادی که در یک هدف مشترک اند، گرد هم آمدند تا براساس یک رهبری مشترک، به سوی ایده آل خویش حرکت کنند. پس خویشاوندی افراد انسانی... عبارت است از اعتقاد اشتراک در یک رهبری واحد در جامعه ای که افرادش متحد و متعهدند که در این راه به طرف قبله مشترک حرکت کنند و آن جامعه دارای یک رهبر آگاه مورد اتفاق همه است.» وی سپس به تعریف «امامت» می پردازد و می گوید: «چون امت را شناختیم، به سادگی می توانیم تعریف دقیق و روشن امامت و نقش اجتماعی آن را به دست آوریم.

همان طور که اسلام برای جامعه اصطلاح خاصی دارد، در برابر اصطلاحات مشابهش یعنی جامعه، ناسیون، ملت، شعب، طایفه و... امثال آن، برای رهبری این جامعه یعنی امت هم اصطلاح خاصی دارد. در برابر حاکم، زمامدار، پیشوا، رئیس، پادشاه، قیصر، فرمانده و... اصطلاح «امام» را دارد و این اصطلاح نیز همه معانی گوناگون و سرشاری را که در امت مطرح است، واجد است و همان امتیازاتی که در اصطلاح امت وجود دارد و بینشی که در آن نهفته است، اصطلاح امام نیز نسبت به دیگر اصطلاحات مشابه و معادلش در تلقی‌های گوناگون و فرهنگ‌ها و مکتب‌های مختلف اجتماعی و سیاسی و علمی داراست...

رهبری امت (امامت) ... می‌خواهد و متعهد است که در مستقیم‌ترین راه‌ها با بیشترین سرعت و صحیح‌ترین حرکت، جامعه را به سوی تکامل رهبری کند، حتی اگر این تکامل به قیمت رنج افراد باشد، البته رنجی که اکثریت آگاهانه پذیرفته‌اند، نه که بر آنها تحمیل کرده باشند. بدین ترتیب، امامت عبارت می‌شود از رسالت سنگین رهبری و راندن جامعه و فرد از آنچه هست به سوی آنچه باید باشد، به هر قیمت ممکن، اما نه به خواست شخصی امام بلکه براساس ایدئولوژی ثابتی که امام نیز بیشتر از هر فردی، تابع آن است و در برابرش مسئول! و از همینجاست که امامت از دیکتاتوری جدا می‌شود و رهبری فکری انقلابی با رهبری فردی استبدادی تضاد می‌یابد.»

با چنین تعریفی از «امت» و «امامت»، شریعتی تاکید می‌کند که در جامعه اسلامی، از میان دو بینش و دو طرز تفکر موجود در زمینه حکومت مردم یعنی «اداره جامعه» و «هدایت جامعه»، اصل همان بینش اخیر یعنی هدایت جامعه است. وی تاکید می‌کند که حکومت تنها مدیر و نگهبان و حافظ جامعه نیست بلکه رهبری و تربیت مردم را به بهترین شکل و براساس یک مکتب تعهد می‌کند. وی با مقایسه دو مفهوم «سیاست» و «پلیتیک»، مفهوم سیاست را مرفقی‌تر از پلیتیک معرفی می‌کند و می‌گوید: «سیاست فلسفه دولتی است که مسئولیت شدن جامعه را برعهده دارد و نه بودن آن را. سیاست یک فلسفه - به معنی واقعی کلمه - مرفقی و دینامیک است. هدف دولت در فلسفه سیاست، تغییر بنیادها و نهادها و روابط اجتماعی و حتی آرا و عقاید و فرهنگ و اخلاق و بینش و سنت‌ها و سلیقه‌ها و خواست‌ها و به طور کلی ارزش‌های جامعه است.

براساس یک مکتب انقلابی، یک ایدئولوژی اصلاحی و به سوی تحقق ایده آل‌ها و خواست‌ها و ارزش‌ها و اشکال متکامل و رهبری مردم در جهتی متعالی و بالاخره کمال، نه سعادت؛ خوبی، نه خوشی؛ اصلاح، نه خدمت؛ ترقی، نه رفاه، نه قدرت؛ حقیقت، نه واقعیت؛ بالا رفتن، نه خوش ماندن؛ و... در یک کلمه: مردم‌سازی، نه مردم‌مداری؛ و برعکس، پلیتیک، معادل غربی آن در فلسفه حکومت، بر اصل ساختن تکیه ندارد، بلکه بر اصل داشتن تکیه دارد و چنانکه ریشه لغت و نیز منشا تاریخی آن حکایت می‌کند، هدفش کشورداری



است براساس نه ایدئولوژی انقلابی، بلکه بر طبق ایده عمومی و نه برای رشد فضیلت، بلکه کسب رضایت و خدمت به مردم در خوش زیستن و نه اصلاح مردم برای خوب زیستن.

در مقایسه میان این دو بینش، بی شک می توان قضاوت کرد که فلسفه دولتی که بر سیاست استوار است مترقی تر از فلسفه ای است که بر پلیتیک استوار است.»

شریعتی با طرح این گونه مباحث، شان حکومت را مطابق نظر اسلامی، تنها خدمت گذاری نمی داند بلکه اصلاح جامعه و تکامل بخشیدن به مردم را نیز وظیفه اساسی حکومت می داند. البته او خوب می داند که رهبری با چنین توصیفی، شباهت به ظاهر حکومت های دیکتاتوری پیدا می کند اما به نظر شریعتی: «آنچه واقعیت دارد، صورت ظاهر نیست، حقیقت باطن است. برای محکومیت دیکتاتوری، ساده لوحانه است اگر به شعار دموکراسی امید بندند، فقط به این دلیل که دموکراسی و دیکتاتوری با هم شباهتی در ظاهر ندارند و از رهبری ایدئولوژیک دم نزنیم، فقط به این علت که دیکتاتوری می تواند خود را در صورت رهبری نمایان سازد. بحث از نقابها را رها کنیم و به چهرهها پردازیم. آنچه رهبری را از دیکتاتوری جدا می کند، فرم نیست، محتوا است، واقعیت محسوس و آشکار اجتماعی است...». شریعتی میان رژیم های دیکتاتوری و نظام های مبتنی بر رهبری متعهد، تمایز مهمی را قائل است و می گوید: در نظام های دیکتاتوری، اصالت با رهبر و پیشوا و خواست فردی اوست در حالی که در نظام اسلامی، اصالت با رهبری متعهد بر مبنای یک ایدئولوژی مورد قبول امت است: «بدین ترتیب، امامت عبارت می شود از رسالت سنگین رهبری و راندن جامعه و فرد از آنچه هست به سوی آنچه باید باشد، به هر قیمت ممکن، اما نه به خواست شخصی امام بلکه براساس ایدئولوژی ثابتی که امام نیز بیشتر از هر فردی، تابع آن است و در برابرش مسئول و از همین جاست که امامت از دیکتاتوری جدا می شود و رهبری فکری انقلاب با رهبری فردی استبدادی تضاد می یابد.»

شریعتی در ضمن آن که مردم گراست و در زمان غیبت به نوعی دموکراسی اعتقاد دارد، اما مطابق برداشت و تفسیری که از نظر امت و امامت ارائه می دهد، میان دموکراسی حقیقی با دموکراسی معمول و لیبرالی آن، فرق قائل است و معتقد است که «بزرگ ترین» دشمن آزادی و دموکراسی، از نوع غربی اش خود دموکراسی، لیبرالیسم و آزادی فردی است. وی می گوید: «دموکراسی در یک جامعه عقب مانده و ناآگاه که به رهبری انقلابی و هدایت شونده نیاز دارد، دشمن دموکراسی است.» به همین دلیل درباره نقش مردم در نظام مبتنی بر رهبری متعهد، شریعتی دیدگاهی را ارائه می دهد که تا حدود زیادی با تئوری ولایت فقیه، شباهت پیدا می کند و در آن، مردم، تعیین کننده امام نیستند بلکه تشخیص دهنده اند. وی تمام شیوه های مرسوم تعیین حاکم (نظیر انتصاب از سوی حاکم قبلی، انتخاب از سوی مردم، وراثت، غلبه، کودتا و...) را مورد نقد و بررسی قرار

می‌دهد و ضعف هر کدام را برمی‌شمارد و در نهایت، امامت را که مقام امام است، توصیف می‌کند. شریعتی می‌گوید: «مقام‌ها دو گونه‌اند: یکی مقامی که به وسیله یک عمل ارتباطی، یک عامل خارجی تحقق پیدا می‌کند مثل ریاست یک اداره که با عمل نصب از طرف مافوق، یا وکالت مجلس که با عمل انتخاب و اخذ آرا اکثریت تحقق می‌یابد.

اما نوع دیگری از درجات و مقام در انسان‌ها وجود دارد که نه با انتصاب تحقق پیدا می‌کند و نه با انتخاب و نه مفهوم کاندیداتوری درباره‌اش صادق است، زیرا، در هر یک از این اشکال تعیین، منشا اعطای قدرت و تعیین حق در خارج از شخص است: در نصب از بالا، در دموکراسی از پایین (مردم)، اما در این مورد منشا حق، خود شخص است.

مثلا یک نابغه، یک پارسا، یک شاعر یا نویسنده، یک مخترع یا مکتشف بزرگ، یک ایدئولوگ یا صاحب مکتب و یا یک قهرمان انقلابی و ملی و حتی قهرمان ورزشی، زیبایی اندام، طول قد...، ایده و صفات جزء ذات او است، نه با انتخاب تعیین می‌شود و تحقق پیدا می‌کند و نه با انتصاب و نه کاندیدا شدن درباره‌اش معنی دارد. اگر منصوب بشود یا نشود، اگر انتخاب شود از طرف مردم یا نشود و یا هر دو بشود یا هیچکدام نشود، این شخص نابغه است، هیچ کس از مردم دنیا به نبوغ او پی نبرده باشد و هیچ فردی یا مقامی او را تایید نکرده باشد، او را به این مقام منصوب نکرده باشد.

بنابراین، امامت یک حق ذاتی است، ناشی از ماهیت شخص که مبدا خود امام است، نه عامل خارجی انتخاب و نه انتصاب؛ منصوب بشود یا نشود، منتخب مردم باشد یا نباشد، امام هست...

زیرا امامت به تعیین نیست بلکه آنچه درباره او مطرح است، مسئله تشخیص است یعنی مردم که منشا قدرت در دموکراسی هستند، رابطه شان با امام، رابطه مردم با حکومت نیست، بلکه رابطه شان با امام، رابطه مردم است با واقعیت؛ تعیین کننده نیستند، تشخیص دهنده‌اند.»

با این توصیف، رهبری ایدئولوژیک، مشروعیت خود را از صلاحیت هایش اخذ می‌کند و مردم منشا قدرت بخشی به رهبری و امامت به حساب می‌آیند که این امر نیز با تشخیص امام از سوی امت، تحقق می‌یابد.

شریعتی، دموکراسی را به دموکراسی آزاد و دموکراسی متعهد یا هدایت شده تقسیم می‌کند و دموکراسی غیر متعهد را همان حکومت‌های آزادی می‌داند که با رای مردم روی کار می‌آیند و تعهدی جز آنچه مردم با همین سنن و با همین خصوصیت می‌خواهند، ندارند. وی دموکراسی متعهد را حکومت گروهی می‌داند که می‌خواهند براساس یک برنامه انقلابی مترقی، روابط اجتماعی و شکل جامعه و فرهنگ مردم را دگرگون کنند.

این ایجاد تغییر براساس یک ایدئولوژی و مکتب فکری صورت می‌گیرد و هدفش این است که جامعه را به مقام و درجه‌ای برساند که بر اساس این مکتب، به هدف‌های انقلابی اش برسد. وی می‌گوید: «از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، این گروه متکی به کسب رای اکثریت افراد نیست؛ متعهد به تحقق ایده‌ها و عقاید و افکارش و تغییر در مسیر فکری افراد، روابط اجتماعی و تکامل فرهنگی و صنعتی و رشد عمل انقلابی براساس ایدئولوژی خویش است. بنابراین، رهبری سیاسی این گروه متعهد وقتی سرنوشت جامعه را به دست می‌گیرد، تمام هدفش آن است که جامعه را بر اساس مکتب انقلابی خویش بپروراند، نظام اجتماعی را آنچنان که ایدئولوژیش اقتضا دارد، تجدید بنا کند و فرهنگ و اخلاق و عقاید و آرای مردم را به شکل انقلابی تغییر دهد، حتی علی‌رغم شماره آرا! چرا به دموکراسی در این مرحله اعتنا نباید کرد بلکه باید به رهبری شایسته‌تر تکیه نمود؟ برای اینکه هنوز آرای مردم نمی‌توانند شایسته‌ترین را انتخاب کنند و هنوز توده منحط، رهبری شایسته را نمی‌تواند تشخیص دهد.»

شریعتی معتقد است که تا بروز بلوغ سیاسی مردم و تحقق «دموکراسی رای‌ها» به جای «دموکراسی راس‌ها» این روند باید ادامه یابد و مردم به صورت مستقیم در گزینش رهبری مداخله نداشته باشند.

البته در تجربه جمهوری اسلامی، به بخش پایانی نظر شریعتی عمل نشد و مردم از همان ابتدا در شکل دهی به همه نهادها و درگزینش همه مسئولان حتی رهبری، دخالت داده شدند که این گزینش در چارچوب همان مبانی عقیدتی و مکتب فکری مقبول مردم صورت می‌گیرد.

## شریعتی و حسینیه ی ارشاد ( رسول جعفریان )



حسینیه ارشاد در سال ۱۳۴۶ شمسی توسط تنی چند از افرادی که علاقه به نشر اندیشه‌های دینی در قالب‌های نو داشتند تأسیس شد. محمد همایون، ناصر میناچی و شهید مطهری نخستین افرادی بودند که حسینیه را بنیاد گذاشتند. به دنبال شروع برنامه‌ها، عده‌ی زیادی از روحانیون و روشنفکران مذهبی به دعوت استاد مطهری و پس از رفتن ایشان در اواخر سال ۴۹ به دعوت آقای میناچی، در آنجا سخنرانی می‌کردند. چهره شاخص این سخنرانان در دوره نخست، استاد مطهری بوده است. میان سخنرانان، می‌توان به محمدتقی شریعتی اشاره کرد که پس از تعطیلی کانون نشر حقایق در مشهد، برای سخنرانی هر از گاهی به تهران می‌آمد. از سال ۴۷ به بعد دکتر علی شریعتی به دعوت استاد مطهری به حسینیه آمد و راه وصل شدن وی به حسینیه، نگارش مقاله‌ای بلند تحت عنوان محمد از هجرت تا وفات برای کتاب محمد خاتم پیامبران (ص) بود...

### مقدمه

یکی از جریان‌های مهم فکری دهه پیش از انقلاب، جریانی است که دکتر شریعتی پایه‌گذار آن بوده و به نام وی شناخته می‌شود. (۱) شریعتی طی سال‌های ۴۷ تا ۵۱ در حسینیه‌ی ارشاد برنامه داشت و این برنامه‌ها، جریان فکری خاصی را در جامعه‌ی ما پدید آورد.

حسینیه ارشاد در سال ۱۳۴۶ شمسی توسط تنی چند از افرادی که علاقه به نشر اندیشه‌های دینی در قالب‌های نو داشتند و به نوعی متأثر از جریان «انجمن‌های اسلامی» بودند، تأسیس شد. محمد همایون، (۲) (منبع مالی) ناصر میناچی (مدیریت) و شهید مطهری (سخنران) نخستین افرادی بودند که حسینیه را بنیاد گذاشتند. (۳) به دنبال شروع برنامه‌ها، عده‌ی زیادی از روحانیون و روشنفکران مذهبی به دعوت استاد مطهری و پس از رفتن ایشان در اواخر سال ۴۹ به دعوت آقای میناچی، در آنجا سخنرانی می‌کردند. چهره‌ی شاخص این سخنرانان در دوره‌ی نخست، استاد مطهری بوده است. (۴) میان سخنرانان، می‌توان به محمدتقی شریعتی اشاره کرد که پس از تعطیلی کانون نشر حقایق در مشهد، برای سخنرانی هر از گاهی به تهران می‌آمد. (۵) از سال ۴۷ به

بعد، دکتر علی شریعتی به دعوت استاد مطهری به حسینیه آمد و راه وصل شدن وی به حسینیه، نگارش مقاله‌ای بلند تحت عنوان محمد از هجرت تا وفات برای کتاب محمد خاتم پیامبران (ص) بود که طرح استاد مطهری برای بزرگداشت آغاز پانزدهمین قرن هجرت بود. (۶)

به رغم سخنرانی‌ها و فعالیت‌های استاد مطهری، در سال ۴۹ روابط ایشان با میناچی تیره بوده و همان زمان و پس از آن، بیشتر دوستان شهید مطهری از ناراحتی استاد نسبت به آقای میناچی خاطراتی دارند؛ چنان‌که نامه‌های استاد مطهری نیز در این باره گواه است. (۷) مسأله‌ی مورد اختلاف، بحث از چگونگی اداره‌ی حسینیه بود؛ به همین دلیل در جلساتی که بعدها پس از جدایی از استاد از حسینیه به هر مناسبت میناچی هم در آن حضور داشت، ایشان نیز حاضر می‌شد و رفاقت شخصی آنان کمابیش تا انقلاب ادامه داشت. (۸)

با رفتن استاد مطهری در پایان سال ۴۹، حسینیه، به دلیل حمایت‌های آقای میناچی و همایون، به‌طور دربست در انحصار دکتر شریعتی قرار گرفت گرچه آقای صدریلاخی، محمدتقی شریعتی و مرتضی شبستری با داشتن ۵۰ و ۳۴ و ۴۰ برنامه (به ترتیب) پس از دکتر قرار داشتند که از اوائل ۵۰ تا ۱۹ آبان ۵۱ که حسینیه تعطیل شد، بالغ بر ۷۰ سخنرانی در حسینیه داشت. (۹) سخنرانان این دوره، به جز موارد انگشت‌شمار (شامل ۲ جلسه آقای هاشمی رفسنجانی، ۲ جلسه آقای خامنه‌ای، ۲ جلسه آقای خزعلی) بیشتر افراد غیر روحانی بودند که از آن جمله می‌توان به زریاب خوبی با ۱۱ جلسه، کاظم سامی با ۱۲ جلسه و عده‌ای دیگر (مانند محمد اسماعیل رضوانی) یاد کرد. این نشان می‌داد که جریان غالب شده بر حسینیه، جریانی بوده است که به نوعی در صدد حذف روحانیت از حسینیه است. این کمترین اثر حضور دکتر در حسینیه می‌توانسته تلقی شود. در واقع مقایسه این دو دوره، نشان می‌دهد که زمینه‌ی حضور روحانیت در حسینیه پس از رفتن استاد مطهری کاهش یافته است. استاد مطهری و سایر روحانیون، به دلیل فشاری که از سوی سایر روحانیون بر آنان وجود داشت، و انتقاداتی که خود به دکتر داشتند، از حسینیه کنار رفتند. دکتر شریعتی در این باره می‌نویسد: شروع این برنامه‌ها، با مخالفت روحانیون و از جمله مخالفت شدید و دسته جمعی مبلغان و روحانیون حسینیه ارشاد مواجه شد و علت مخالفت را هم این می‌گفتند که درس‌های من میان مذهبی‌ها و روشنفکران با جامعه‌ی روحانی شکاف ایجاد می‌کند و آنان چون با این امر مخالف بودند، همگی از آقای فلسفی گرفته تا آقای باهنر و رفسنجانی و مطهری و نوری و خزعلی و غیره کنار رفتند و قصدشان این بود که با ادامه‌ی کار من خود را در برابر روحانیون و مذهبی‌های ایران که این‌گونه فکر می‌کنند، قرار ندهند. (۱۰)

شریعتی همچنین درباره‌ی وضعیت حسینیه پیش از خود، و به هدف نشان دادن اشتراک میان اهداف خود و رژیم در حذف روحانیونی که حافظ سنت‌های فئودالی هستند - چیزی که رژیم مدعی اصلاح‌طلبی پهلوی



نیز همان را می‌خواست - به ساواک چنین گزارش می‌دهد: اینجا قبلاً کانون مرتجعین و آخوندها بود و امثال دکتر کاسمی (۱۱) و فلسفی و امثال آن‌ها نطق می‌کردند ... و من نمی‌خواهم این سنگر دست مرتجعان و خائنان بیفتد. (۱۲)

شگفت آن‌که ساواک پس از گزارش این مطلب که استاد مطهری به خاطر اختلاف با شریعتی دیگر به حسینیه نمی‌رود، و کسانی مانند باهنر و هاشمی و ... نیز به آنجا نمی‌روند، می‌افزاید: حالا که مدتی است دست روحانیون فوق‌الذکر از حسینیه‌ی ارشاد کوتاه شده است، با توجه به افکار آنان، به هیچ‌وجه صلاح نیست مجدداً آنها به آن محل بازگردند. (۱۳)

استاد مطهری پس از رفتن از حسینیه ارشاد، از سال ۱۳۵۰ پایگاه خود را به مسجدالجواد (ع) منتقل کرده و در آنجا به سخنرانی‌های خود در دایره‌ای بسیار محدودتر از حسینیه ادامه داد. (۱۴)

از سوی دیگر دکتر شریعتی تا آبان سال ۵۱ که حسینیه‌ی ارشاد تعطیل شد، به کارش ادامه داد: این دوره، سخت‌ترین دوره برای مبارزان بود. ضربه‌ی شهریور ۵۰ و دستگیری‌های گسترده‌ی مجاهدین در سال ۵۰ و ۵۱ و اعدام دسته‌جمعی آنان در خرداد ۵۱ رخ نمونه‌هایی از این مشکلات است. همچنان که اعدام کمونیست‌ها از فدائیان خلق و دیگر گروه‌ها نیز، بیشتر در همین سال اتفاق افتاد. این در حالی است که حسینیه آزادانه فعالیت خود را دنبال می‌کرد و ساواک گهگاه گزارشی از سخنرانی‌های دکتر تهیه و ارسال می‌کرد؛ اما گویی به‌طور کل از چنین مرکزی غفلت دارد. پس از آن، به دلیل طرح برخی از مباحث، حسینیه به تدریج مورد انتقاد شماری از روحانیون و مراجع قرار گرفته، عده‌ای از آنان، برای تعطیل کردن حسینیه، به هدف حفظ تشیع، دست به هر کاری زدند؛ حتی برخی از آنان به مقامات دولتی متوسل شدند، تا آن‌که در نهایت، دولت نه به دلایل سیاسی، بلکه به دلیل فشارهای روحانیون سنتی، حسینیه را تعطیل کرد. (۱۵) این در حالی بود که شریعتی پس از آن تا مهرماه ۵۲ آزاد بود تا این‌که این زمان دستگیر شده هیجده ماه را در زندان سپری کرد. وی در عید نوروز سال ۵۴ آزاد شد. این درست در شرایطی بود که افرادی به خاطر چاپ یک اعلامیه یا یک ملاقات با یکی از افراد فراری سازمان مجاهدین یا فدائیان، چهار تا شش سال و یا حتی بیشتر حبس می‌شدند. در این مدت، به شهادت پرونده‌ی موجود، به جز چند بازجویی، اتفاق دیگری نیفتاد؛ محاکمه‌ای صورت نگرفت و بدون مقدمه در عید سال ۵۴ (اسفند ۵۳) آزاد شد. (۱۶) پس از آن تا زمانی که از کشور خارج شد، به نوشتن و اصلاح و چاپ برخی از آثار خود پرداخت تا این‌که پس از خروج از ایران، در ۲۹ خرداد در لندن بر اثر سکته‌ی قلبی فوت کرد. (۱۷) خبر درگذشت شریعتی، انعکاس گسترده‌ای در ایران داشت و از

آنجایی که در آستانه‌ی مبارزات گسترده‌ی مردمی بر ضد شاه بود، و همزمان، فضای سیاسی قدری بازتر شده بود، داستان درگذشت وی به صورت جریانی علیه رژیم درآمد. (۱۸)

بازگردیم به نقش حسینیه ارشاد. تا آنجا که به آقای مطهری برمی‌گردد، گرچه ایشان تا سال‌های ۴۸-۴۹ انتقاداتی نسبت به نوع اداره‌ی حسینیه داشت (۱۹) و کج‌دار و مریز به همکاری خود ادامه می‌داد، اما از نامه‌ی ایشان در سال ۵۰ چنین به دست می‌آید که وی، از آن پس، به صراحت به انتقاد از شریعتی، به ویژه دیدگاه‌های وی درباره‌ی روحانیت می‌پردازد. در پی بروز مخالفت‌ها میان آقای مطهری و میناچی برخی از افراد واسطه شدند تا این مشکل را حل کنند. یکی از این راه‌حل‌ها آن بود که دکتر را وادار کنند تا دست از برخوردهای تند خود با روحانیت بردارد. نمونه‌ی آن ترتیب دادن محفلی بود که در ماه رمضان در منزل حاج احمد صادق - پدر ناصر صادق - برگزار شد و آقای مطهری، بهشتی، باهنر، هاشمی، خزعلی و عده‌ای دیگر حاضر بودند و از دکتر خواستند تا تنها به طرح نقطه نظرات علمی خود بپردازد؛ اما - بر اساس گزارش میناچی - دکتر به بیان مطالب دیگری درباره‌ی نسل جدید و علاقه‌ی آنان به اسلام و برنامه‌های حسینیه پرداخت و به بحث اصلی پرداخته نشد.

شهید مطهری در شهریور ۴۹ بار دیگر برای حل مشکل حسینیه و تربیت کار به محوی که روحانیون تهران و برخی از مراجع نیز راضی باشند، جلسه‌ای تشکیل داد و ضمن سخن از انتقاداتی که نسبت به حسینیه شده، نام تعدادی را که دعوت از آنان مشکلی ندارد، معین کرد. در جلسه‌ی بعد نام دکتر شریعتی و صاحب‌الزمانی به میان آمد که آقای مطهری اعتراض کرده گفت: استفاده از این‌گونه آقایان بایستی بر اساس یک مبنا و اساسی درآید که ایجاد ناراحتی نشود و به هر حال بایستی با تفاهم مراجع محترم اقدام نمود. (۲۰) حرمت حسینیه و ارائه فکر و اندیشه‌ی درست برای شخص آقای مطهری اهمیت داشت. لذا در یکی از جلساتی که به منظور ایجاد راه حل برای مقابله با انتقادات تشکیل شده بود، آقای مطهری گفت: «منظور این است که در خارج این‌طور تلقی نگردد» اینجا دستگاهی است که برای معارضه با مراجع به وجود آمده است. به همین سبب بود که من کتاب حجاب را به نام خود در خارج از حسینیه منتشر کردم که اگر انتقادی به عمل آمد، به شخص من برگردد نه یک مؤسسه مورد تهاجم قرار گیرد.» (۲۱)

استاد توافق کلی چند سطری جلسه‌ی مهر ۴۹ را نپذیرفت؛ با این حال به سخنرانی در حسینیه ادامه داد تا آن‌که برای آخرین تلاش، بار دیگر در نیمه‌ی اسفند ۴۹ با اعضای حسینیه و علمایی که با آن همکاری داشتند جلسه‌ای ترتیب داده «ضوابطی» را برای سخنرانان تعیین کرد که حدود و ثغور کار بسیار روشن بیان شده و شرایط لازم برای انواع کسانی که در حسینیه سخنرانی می‌کنند، عنوان شده بود. (۲۲) کاملاً روشن بود که

استاد درباره‌ی حائز بودن شرایطی مانند «عدم اشتها به انحراف فکری و عقیدتی، تقوی و پایبندی به انجام فرایض مسلم، عدم تجاهر به ...» ناظر به دکتر شریعتی است؛ بنابراین میناچی پافشاری کرد که باید شریعتی را از این مجموعه ضابطه خارج دانست تا کارها به پیش برود؛ یعنی به هر حال او سخنرانی خواهد کرد ولو این که این اشکالات را داشته باشد؛ چرا که به نظر میناچی دکتر این ویژگی‌ها را نداشت و حذف دکتر به معنای آن بود که این جمع این ویژگی‌ها را برای دکتر پذیرفته است.

در اسفند ۴۹ آخرین توافق آن بود که حسینیه در دو بخش تبلیغی و تحقیقاتی به کارش ادامه دهد. در بخش نخست مسؤولیت کار با استاد مطهری باشد و در بخش دوم برای ترتیب کار کلاس‌های درس در زمینه‌ی تاریخ ادیان و اسلام‌شناسی، دکتر مسؤولیت داشته باشد. نخستین برنامه‌ی تبلیغی در ۱۷ و ۱۸ اسفند که تاسوعا و عاشورا بود برنامه‌ریزی شده بود که آقای مطهری، هاشمی‌نژاد، هاشمی رفسنجانی و خزعلی سخنرانی کنند. در ابتدای جلسه به اشتباه! و بر خلاف برنامه‌ریزی، یک اعلامیه‌ی بلندبالا درباره‌ی برنامه‌ی کلاس‌ها خوانده شد که همین سبب برآشفتن استاد مطهری شد. ایشان و مرحوم بهشتی که نشسته بودند، از جای برخاسته و رفتند. این پایان همکاری استاد مطهری با حسینیه بود. (۲۳) چیزی که میناچی را سخت خشنود کرد و توانست به این وسیله رهبری کامل حسینیه را در انحصار خود قرار دهد.

بدین ترتیب بود که آقای مطهری در سال ۵۰ نامه‌های خود را در انتقاد از وضعیت حسینیه با صراحت بیشتری می‌نویسد. این بار، صرفاً بحث از مدیریت و انتقاد از آن نیست؛ بلکه به صراحت انتقاد از محتوای مباحثی است که شریعتی در آنجا مطرح می‌کند. (۲۴) ایشان در یکی از این نامه‌ها می‌نویسد: این بنده از بیست سال پیش که استقلال فکری پیدا کرده‌ام نسبت به روحانیت یک طرفدار جدی منتقد بوده و هستم. طرفدار و مدافع جدی این اساسم. یگانه افتخار خودم را انسلاک در این سلک می‌دانم. شریف‌ترین افراد را در این طبقه پیدا کرده‌ام، روحانیت را وارث نسبی فرهنگ هزار و چهار صد ساله‌ی اسلامی می‌دانم و خودم خوشه‌چین از این خرمن هستم. معتقد بوده و هستم که این مکتب باید بماند و هیچ چیز دیگر هم جای آن را نمی‌گیرد. من با هر گونه جبهه‌بندی در برابر اساس روحانی مخالفم و تر اسلام منهای روحانیت را استعماری می‌دانم. (۲۵)

وی سپس با انتقاد از این که چرا افرادی ناشایست در این لباس وارد شده‌اند، تأکید دارد که در روابط حسینیه و روحانیون لازم است تا از روحانیون واقعی استفاده شود. بکار بردن این تعبیر، چیزی جز اشاره به مطالبی که دکتر شریعتی درباره‌ی روحانیت ابراز می‌کرد، (۲۶) و جریان مدیریت حسینیه نیز به آن سمت و سو حرکت می‌کرد، نداشت.

به هر روی، استاد مطهری طی یک دوره نگرانی از مدیران حسینیه ارشاد و فشارهایی که روحانیون به خاطر سخنرانی‌های تند دکتر بر وی وارد می‌کردند، (۲۷) حسینیه را ترک کرد. (۲۸) با این حال، کمابیش روابط خود را با دکتر شریعتی حفظ کرده، در عین انتقاد از وی در محافل خصوصی و یا آنچه که در یادداشت‌های خود در این باره می‌نوشت، (۲۹) ارتباطش را به‌طور کامل با او قطع نکرد. (۳۰) عمده‌ی انتقاد وی به جز موارد فکری، نقشی بود که شریعتی در بدنام کردن روحانیت میان نسل جدید داشت. (۳۱) با این همه، شهید مطهری می‌کوشید تا راهی میانه را انتخاب کند. این در حالی بود که برخی از مریدان تند شریعتی، سخت به نکوهش وی پرداختند. درست در همان زمان فرقانی‌ها نیز اطلاعیه‌ای دادند و به تهدید کسانی که به نوعی با شریعتی مخالفت کنند، پرداختند. (۳۲) این زمان، یعنی سال ۵۶ فضای انقلابی تهران، به شدت جانبدار دکتر شریعتی و ضد آقای مطهری بود. این افراد آگاه بودند که مطهری به یک منتقد جدی از دکتر تبدیل شده و حاضر نیست روش فکری وی را تأکید کند؛ به ویژه که دکتر هر روز مطلب تازه‌ای را مطرح می‌کرد؛ مطالبی که میان جمع مخاطبان، تنها افرادی مانند مطهری آبخور واقعی آن را درمی‌یافتند. (۳۳) نامه‌ی مشترک مطهری و بازرگان که به خاطر پس کشیدن بازرگان در اثر فشار عاشقان دکتر بر روی مسؤلیت آن بر عهده‌ی آقای مطهری مانده بود، بر این دشمنی‌ها افزوده بود. (۳۴) مطهری، یک اسلام‌شناس اصیل و در عین حال مبتکر بود و همین امر سبب می‌شد تا میان همه‌ی کسانی که ادعای انتقاد از شریعتی را داشتند، وی به‌طور واقع‌بینانه - و البته در مواردی با لحن تند - اعتراضات خود را مطرح کند. (۳۵) وی بیشتر این مطالب را به‌طور خصوصی و در حاشیه‌ی کتاب‌های دکتر شریعتی نگاشت که بعدها قسمتی از آنها انتشار یافت. همچنین استاد مطهری طی نامه‌ای در سال ۵۶ به امام‌خمینی که آن زمان در نجف بود، دیدگاه‌های خود را درباره‌ی شریعتی و تأثیر منفی اندیشه‌های وی میان متدینین مطرح کرد. (۳۶)

سیاست کلی دکتر شریعتی، بر پایه‌ی نوعی آگاهی بخشی به توده‌ها قرار داشت. این حرکتی بود که امام نیز دنبال می‌کرد و به همان دلیل، به مبارزه‌ی مسلحانه در برابر رژیم اعتقادی نداشت. در این زمینه، حسینیه مورد انتقاد مجاهدین خلق که استراتژی مبارزه‌ی مسلحانه را در برابر رژیم انتخاب کرده بودند، قرار گرفت. این گروه که علاوه بر این نکته، لحاظ فکری نیز توافقی با اندیشه‌های شریعتی نداشتند، با حسینیه ارشاد مخالف بوده و حتی رفتن به حسینیه را تحریم کردند. (۳۷) نگاه آنان به حسینیه نگاه سوپاپ اطمینان رژیم بود. (۳۸) این تحلیلی بود که به حق یا ناحق برخی از سران ساواک نیز داشتند و به همین دلیل، برخی از عناصر رژیم، وجود شریعتی و حسینیه را برای این جهت، تأیید و حتی حمایت می‌کردند. البته در ساواک، دیدگاه مخالف این نظر نیز وجود داشت که در اسناد بر جای مانده در پرونده‌ی شریعتی در ساواک منعکس شده است.

در نهایت، رژیم بر اثر فشارهایی که از ناحیه‌ی برخی از روحانیون بر وی وارد می‌آمد و حسینیه را محل طرح اندیشه‌های سنی‌گری و غیر ذلک طرح می‌کردند، و نه به دلایل سیاسی، در آبان ۵۱ آن را تعطیل کرد. البته همان‌گونه که گذشت، برخی از سران ساواک نیز حسینیه را به لحاظ سیاسی مضر تشخیص می‌دادند؛ به ویژه زمانی که آثار شریعتی در خانه‌ی بسیاری از مخالفان رژیم پیدا شد، این فکر برای عناصر ساواک تقویت شد این درست پس از آن بود که طی یک دوره، عناصر بالای رژیم وجود حسینیه را به دلایل مختلف ضروری می‌دیدند و دشمن واقعی خود را تنها مجاهدین و روحانیون ناراضی و مخالف وابسته به نهضت قم مانند ربانی شیرازی و منتظری و امثال آنان می‌دانستند.

### امام و شریعتی

سیاست کلی امام درباره‌ی اختلافات طرح شده در ارتباط با شریعتی، بر پایه‌ی کنار گذاشتن مسائل فرعی از مسائل یا مسأله‌ی اصلی که مبارزه با رژیم بود، قرار داشت. به همین دلیل، امام موضع‌گیری در برابر شریعتی را روا نمی‌شمرد، اما همزمان، انتقاداتی از وی و روشنفکران مذهبی همانند وی داشت که آنها را به شکل‌های مختلف و بدون آن‌که به صورت صریح موضع‌گیری کند، مطرح کرد. بنا به اهمیت برخورد امام با مسأله‌ی شریعتی که در سال ۵۶ و ۵۷ دشوارترین مسأله‌ای بود که می‌توانست میان انقلابیون دشمنی ایجاد کند و امام با سیاست مناسب توانست این مشکل را حل کند، مروری بر مواضع امام در این زمینه خواهیم داشت.

درباره‌ی مواضع امام نسبت به جریان شریعتی مسائل فراوانی طرح شده است. ابتدا لازم است اشاره کنیم که در اطراف امام در نجف، کسانی مانند آقای دعایی بودند که سخت به شریعتی اعتقاد داشتند و از نواریها و مطالب دکتر در رادیوی روحانیت مبارز که از عراق پخش می‌شد استفاده می‌کردند. (۳۹) همچنان که کسانی هم بودند که از اساس اعتقادی به دکتر نداشتند. با این حال، موضع امام به گونه‌ای بود که هر دو طایفه را نگاه داشت. مبنای سیاست امام در این باره آن بود که به هر حال کوشید تا درباره‌ی اختلاف شریعتی و مخالفانش، به گونه‌ای جانب احتیاط را بگیرد؛ زیرا آن را مسأله‌ای فرعی می‌دید و در کنار مبارزه با شاه اهمیت چندانی برای آن قائل نبود. با این حال حاضر نبود انتقادهایی را که از دکتر شریعتی شده و به نظرشان بی‌مورد می‌آمد، بپذیرد؛ به عوض، خود اشکالاتی را به صورتی کاملاً آرام مطرح می‌کردند. به روایت جلال‌الدین فارسی – که البته نوعی حس مثبت نسبت به دکتر داشت – امام اشکالاتی را که آقای مرتضی عسکری نسبت به آثار دکتر کرده و طی نامه‌ای (در سال ۱۳۵۲) برای ایشان فرستاده بود، نپذیرفته و فرموده بود که اشکالات وارد نبوه؛ و در عین حال قصد تأیید کلی کسی را ندارند. (۴۰) در مقابل، امام برخی از ایراداتی را که امثال



آقای مطهری یا دیگر روحانیون درباره‌ی شریعتی مطرح کرده بودند، به نوعی در سخنرانی‌های خود در سال ۵۶ و ۵۷ منعکس کردند. در این موارد، اشارات امام گاه به قدری روشن است که جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که مقصود امام شریعتی بوده است. در اینجا بر برخی از گزارش‌هایی که به نوعی مواضع امام را نسبت به دکتر نشان می‌دهد، مرور می‌کنیم.

در جریان درگذشت شریعتی، بر اساس گزارش آقای اسماعیل فردوسی‌پور که خود در نجف بوده و واسطه‌ی میان امام و ابراهیم یزدی برای درخواست صدور نامه‌ی تسلیت به پدر شریعتی و برگزاری مراسم ختم بوده از امام بوده، امام به هیچ‌کدام از این دو مورد پاسخ مثبت نداده است. (۴۱) در واقع این خود بالاترین مخالفت امام با شریعتی در روزگاری بوده است که او محبوبیت بالای داشته و طبعاً امام بیش از این مخالفت را به دلایل سیاسی روا نمی‌شمرده است. پس از اصرارهای فراوان و در برابر انبوه نامه‌های تسلیت که به خاطر درگذشت شریعتی به امام رسید، امام تنها یک متن کلی و مبهمی را خطاب به آقای یزدی در پاسخ تلگراف‌های تسلیت که به ایشان رسیده بود، نوشتند. (۴۲) آقای فردوسی‌پور پس از آن مطالب، فهرستی از انتقادهای امام را در یک مجلس نسبت به شریعتی مطرح کرده و آورده است. یکی توهین به علما و بزرگانی مانند علامه‌ی مجلسی، مقدس اردبیلی و خواجه نصیرالدین طوسی. دوم تز اسلام منهای روحانیت که امام در این باره توضیح زیادی در آن مجلس برای روحانیون جوان اطراف خود در نجف دادند. سوم اشتباه در باب ولایت و امامت و مطلب چهارمی که آقای فردوسی‌پور فراموش کرده است. به گزارش وی، امام در توجیه این‌که چرا متن یک تسلیت‌نامه‌ی کلی که آن را آقایان طلاب جوان اطراف ایشان فراهم کرده بودند، نپذیرفته، از قول امام چنین آورده است: آنچه در این تسلیت‌نامه نوشته‌اید مطلق است؛ همه‌ی نوشته‌های او را تأیید کرده‌اید و این دروغ است. اگر پرائنتر باز کنید و برخی را استثناء کنید آبروی وی را برده‌اید. بنابراین چه داعی دارید این کار را بکنید؟ آقای فردوسی‌پور می‌افزاید که امام برگزاری مراسم ختم را هم مانع شد و فرمود که این به اسم من تمام می‌شود و گفتند: لازم نیست این کار را هم بکنید. در نهایت یک تسلیت‌نامه‌ی کلی که اشاره به مطلب خاصی جز درگذشت دکتر نداشت، برای دکتر یزدی فرستاده شده. (۴۳)

در واقع صریح‌ترین موضع امام نسبت به شریعتی، درباره‌ی مطالبی بود که وی نسبت به مجلسی و اصولاً روحانیت مطرح کرده بود. یک‌بار امام به آقای خسرو منصوریان فرموده بود: سلام مرا به شریعتی برسان و بگو خداوند به شما توفیق بدهد؛ اما گله‌ای که از شما دارم این است که گفته‌اید آخوندها یکدست برای گرفتن و یک دست برای بوسیدن دراز کرده‌اند؛ این طور نیست. (۴۴) امام در موارد دیگری هم در سخنرانی‌های خود نسبت به آنچه که شریعتی درباره‌ی روابط علما و صفویه گفته بود، انتقاد کردند. (۴۵) آقای الهی خراسانی به بنده فرمودند که در سال ۵۶ از امام درباره‌ی شریعتی سؤال کردم. ایشان به من گفتند: من به آقای مطهری

که همین جا بود گفتم؛ به شریعتی بگو: این حرف‌ها چیست که می‌زنند. به مقدسات مردم، به مفاتیح، به مرحوم مجلسی توهین می‌کنید. کسروی هم قبلاً همین حرف‌ها را می‌زد. امام در چندین سخنرانی، بدون آن‌که نامی از شریعتی به میان آورد، تز اسلام منهای آخوند را به شدت رد کرد. (۴۶) امام در دو سخنرانی مهم خود در تاریخ ۶ مهر ۵۶ و ۱۰ آبان همان سال، به تفصیل به انتقاد از افکار روشنفکران مذهبی پرداخت. این در حالی بود که امام می‌کوشید تا به گونه‌ای با آنان برخورد کند که اسباب دور شدن بیشتر آنان را از اسلام فراهم نسازد. عمده‌ی انتقاد امام در این سخنرانی‌ها از نوشته‌های روشنفکران مذهبی، نگاه آنان به اسلام از بعد مادی بود. امام ضمن رد دیدگاه صوفیانه و صوفیانی که نسبت به اسلام تنها به ابعاد معنوی توجه داشتند، درباره‌ی روشنفکران مذهبی فرمودند: «حالا هم یک جمعی پیدا شده‌اند که اینها نویسنده‌اند و خوب هم چیز می‌نویسند، لکن آیات قرآن را عکس آن چیزی که فلاسفه و عرفا آن وقت مطرح کرده بودند و همه‌ی مادیات را برمی‌گداندند به معنویات، اینها تمام معنویات را به مادیات برمی‌گردانند، عکس آنها.» امام معتقد است هر دو گروه اسلام فقهاتی را کنار گذاشته‌اند و در میان روشنفکران مذهبی با بی‌اعتنایی به فقه عملاً این کار را کرده‌اند. ایشان می‌فرماید: «جنبه‌ی مادیت، حالا که در دنیا غلبه پیدا کرده است به این سختی و دنیا با زرق و برق زیاده شده است ... حالا هم یک دسته‌ای پیدا شده‌اند که اصل تمام احکام اسلام را می‌گویند برای این است که یک عدالت اجتماعی پیدا بشود، طبقات از بین برود، اصلاً اسلام دیگر چیزی ندارد؛ توحیدش هم عبارت از توحید در این است که ملت‌ها در زندگی توحید داشته واحد باشند. عدالتش هم عبارت از این است که ملت‌ها همه به‌طور عدالت و به‌طور تساوی با هم زندگی بکنند. یعنی زندگی حیوانی علی‌السواء ...».

امام به برخی از انحرافات و کجروی‌هایی که در دوران طلبگی میان برخی از طلاب جوان پدید آمده اشاره کرده و به ویژه نسبت به انکار قیامت توسط آنان می‌پردازد که در ظاهر آن را انکار نمی‌کردند، اما می‌گفتند قیامت همین‌جاست. پس از آن باز به نوشته‌هایی که اخیراً درباره‌ی اسلام انتشار یافته پرداخته، می‌فرماید: «این طایفه‌ای که حالا پیدا شده‌اند و متدین‌اند و انسان به آنها علاقه دارد، لکن اشتباه کارند، مشتبه‌اند؛ انسان وقتی نگاه می‌کند همه‌ی کتاب‌هایشان را و همه نوشته‌هایشان را، چیزهایی که در مجلات و در غیر مجلات نوشته‌اند، و اینها، می‌بیند که اصلاً مطلبی نیست؛ اسلام آمده است که آدم بسازد، یعنی یک آدمی که طبقه نداشته باشد دیگر، همین را بسازد، یعنی حیوان بسازد! اسلام آمده است که انسان بسازد اما انسان بی‌طبقه. یعنی همین ... اینها کأنه آیات و ضروراتی که در همه‌ی ادیان است آنها را ندیده می‌گیرند ... آن عارف، اسلام‌شناسی را به آن معانی عرفانیه و آن معانی غیبیه می‌داند و این آدمی هم که حالا پیدا شده است و این اشخاصی هم که در مجلات و اینها چیز می‌نویسند، اینها هم اسلام‌شناسی را عبارت از این می‌دانند که حکومتش چه جور باشد و تربیتش و چیز ظاهریش چه جور باشد و بخش عدالت باشد و ... (۴۷)

امام در سخنرانی دیگری هم که در دهم آبان سال ۵۶ به مناسبت درگذشت حاج آقا مصطفی داشتند، باز همین انتقاد را نسبت به روشنفکران مذهبی مطرح کردند و علاوه بر آن، انگشت روی جهت دیگری گذاشتند که به برخورد این روشنفکران و در رأس آنها دکتر شریعتی با روحانیت بازمی‌گشت. بی‌تردید این نتیجه‌ی نامه‌های فراوانی بود که از سوی روحانیون ایران به امام نوشته می‌شد و در این میان، نامه‌ی استاد مطهری نقش اساسی داشت؛ (۴۸) گرچه امام نه همه‌ی دیدگاه‌های ایشان را مطرح کرد و نه با آن تندی به قضیه نگریست. امام در این سخنرانی با لحنی کاملاً آرام به بیان گلایه‌ی خود از روشنفکران مذهبی پرداخت: «من از آنها گلایه دارم، برای این که می‌بینم که در نوشته‌هایشان، بعضی نوشته‌هایشان اینها راجع به فقها، راجع به فقه، قدری حرف‌هایی زده‌اند که مناسب نبوده است بگویند. اینها غرض ندارند. من می‌دانم که غالباً اینها که برای اسلام می‌خواهند خدمت کنند، نه این است که مغرض باشند و از روی سوءنیت اینها حرفی بزنند. اینها اطلاعشان کم است.» امام پس از بیان شرحی درباره‌ی اهمیت و غنای فقه شیعه و نقش فقها به خصوص به مواردی و اشخاصی از علما اشاره می‌کنند که شریعتی روی آنها انگشت گذاشته و به انتقاد از آنان پرداخته است: «نباید کسی تا به گوش خود که مثلاً مجلسی - رضوان‌الله‌علیه - محقق ثانی - رضوان‌الله‌علیه - شیخ بهایی - رضوان‌الله‌علیه - با اینها - یعنی حکومت - روابطی داشتند و می‌رفتند سراغ این‌ها، همراهی‌شان می‌کردند، خیال کنند که این‌ها مانده بودند برای جاه و عرض می‌کنم عزت، و احتیاج داشتند به این که شاه سلطان حسین یا شاه عباس عنایتی به آنها بکنند. این حرف‌ها نبوده در کار ... (۴۹)

درباره برخورد امام با مسأله‌ی شریعتی گزارش‌های دیگری هم در دست است:

یک خبر حکایت از آن دارد که امام به سید جعفر عباس‌زادگان درباره‌ی شریعتی فرموده بود: شریعتی فرد متفکر است، اما اشتباهاتی دارد ما به آیت‌الله مطهری گفته‌ایم که اشتباهات ایشان را تذکر بدهند. (۵۰) مورد دیگر پاسخ امام به پرسشی راجع به شریعتی است که حامد الگار آن را نقل کرده است. وی پس از اشاره به انتقاد مطهری از شریعتی در می‌گوید: انتقاد مطهری از دکتر شریعتی به خاطر محکوم ساختن ملا محمدباقر مجلسی، حتی از مرز ایران گذشت و زمانی که آیت‌الله خمینی در نجف حضور داشتند، ایشان نیز از برخورد و تضاد بین آن دو آگاه شدند. یکی از دوستان من در زمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خدمت ایشان رفته و نظر امام را در مورد نقش دکتر شریعتی در انقلاب جويا شدند و امام همان‌گونه که شیوه‌ی خردمندانه‌ی ایشان است، ابتدا از دوست من پرسیدند: به عقیده‌ی خود شما بزرگ‌ترین عامل انقلاب و پیروزی انقلاب چیست یا کیست؟ و بی‌آنکه منتظر پاسخ شوند، اظهار داشتند: مشیت الهی. این خداوندگار بود که این راه یا آن راه را در پیش پای ما گذاشت و شرایط را برای پیروزی انقلاب فراهم آورد. این دوست من که خود از جمله کسانی است که با مطالعه‌ی آثار شریعتی به اسلام روی آورده است از امام سؤال کرد: آیا فکر نمی‌کنید

که دکتر شریعتی در این انقلاب سهم عظیمی داشته باشد؟ آیت‌الله خمینی در کمال صراحت و سادگی جواب دادند که آثار دکتر شریعتی و تعالیم وی مباحثات و جدل‌های بسیاری را میان علما برانگیخت و در عین حال تأثیر عظیمی بر جوانان روشنفکر ایرانی گذارده، آنان را به سوی اسلام فرا خواند. امام همچنین اظهار داشتند که پیروان دکتر شریعتی می‌بایست مطالعات خود را فراتر از آنچه که دکتر شریعتی اظهار داشته برده و در تراسیون تشیع مطالعه‌ی بیشتری به عمل آورند. در عین حال علمای تشیع سنتی می‌بایست این حقیقت را دریابند که هیچ‌یک از علما کلام آخر را نگفته و حرف‌های دیگر برای گفتن هست. بنابراین ضرورت ارزیابی دقیق در مسایلی که دکتر شریعتی مطرح می‌سازد وجود دارد. (۵۱)

امام چندین بار قصه‌ی دکتر شریعتی را با مسأله‌ی قتل شمس‌آبادی و شهید جاوید مقایسه کرده، طرح آن‌ها را نادرست و اسباب اختلاف عنوان کردند. (۵۲) از جمله در موردی فرمودند: مسأله‌ی دکتر شریعتی را پیش می‌آوردند. از آن طرف دامن بزَن به این که این مثلاً چطور است. اهل منبر هم بی‌توجه به مطلب که عمق قضیه چیست، منبر می‌رفتند و حرف می‌زدند؛ آن طرف هم جوان‌های داغ بی‌توجه به واقعیت مطلب از این‌ور می‌افتادند. این دو گروه را در مقابل هم قرار می‌دادند برای این که ذهنشان را از خودشان منصرف کنند. (۵۳) و در جای دیگر پس از اشاره به مسأله‌ی شمس‌آبادی فرمودند: بعد این هم یک خرده‌ای کم شد، شریعتی را پیش کشیدند؛ هی دامن بزَن! از این‌ور تکفیر از آن‌ور تمجید. هر دو طایفه غافل از این که کی داره کلاه سرشان می‌گذارد. (۵۴) گروهی از کارگران در ۲۰ تیر ۵۸ خدمت امام می‌رسند و از ایشان می‌خواهند موضعگیری روشن و مناسب درباره‌ی شخصیت اسلامی مرحوم شریعتی داشته باشد. امام می‌گوید: من جواب از این نمی‌دهم. همین مسأله، مسأله‌ی ایجاد اختلاف است؛ یعنی مسأله اسباب این می‌شود که شما یک دسته بشوید، آن‌ها یک دسته بشوند، مشغول یک، و شما مشغول یک کار دیگر بشوید و آنها مشغول اصلاً قضیه بشوند. اصل قضیه را ببینید. این مسأله که آقای دکتر چطورند یا چطوری است این یک وقت دیگری باشد. (۵۵) در مرداد سال ۵۶ هم آقای عزیزیان ضمن نامه‌ای به امام از ایشان خواسته بود تا درباره‌ی کتاب‌های شریعتی اظهار نظر کند، امام در پاسخ نوشتند: من صلاح نمی‌دانم در چیزهایی که موجب اختلاف می‌شود، دخالت کنم. (۵۶)

این را هم بیفزاییم که آقای میناچی به نقل از آقای محمدرضا حکیمی نقل کردند که حجه‌الاسلام فاکر برای گرفتن یک ردیه یا تکفیریه! کتاب‌های شریعتی را نزد امام خمینی می‌برد و امام در یک جمله کوتاه فقط می‌فرمایند که البته دکتر شریعتی مطالب خوبی هم در آثار به جا مانده‌اش دارد. شما بگویید مردم همان مطالب خوبش را بخوانند. (۵۷) نویسنده‌ی این سطور فردای ملاقات با آقای میناچی این نوشته‌ی ایشان را به آقای فاکر نشان دادم و ایشان از اساس رفتن نزد امام و بردن آثار شریعتی را تکذیب کردند. (در همان دفتر

کتابخانه‌ی تاریخ، تلفنی ارتباط ایشان را با آقای میناچی فراهم کردم که ایشان تکذیب خود را به وی هم منتقل کرد.»

### شریعتی و مارکسیسم

در فاصله‌ی سال‌های ۴۹ - ۵۱ حسینیه‌ی ارشاد به پایگاه بسیار مناسبی برای طرح دیدگاه‌های دکتر شریعتی تبدیل شد و او با حمایت مدیریت حسینیه، تقریباً به صورت تک سخنران آن مرکز درآمد، زمینه را برای طرح دیدگاه‌های شریعتی که بسیار جوان‌پسند و مقبول عامه‌ی نسل تحصیل کرده بود، فراهم کرد. شریعتی ویژگی‌های منحصر به فردی داشت. وی همزمان که به عنوان یک روشنفکر دینی، یک مبلغ مذهبی و حتی راهنمای حاجیان در شناخت تاریخ مکه و مدینه شناخته می‌شد، توانسته بود از جاذبه‌های فکری موجود در برخی از ایدئولوژی‌های جدید استفاده کند. برای مثال، ایجاد تلفیق میان ابوذر و مکتب سوسیالیسم یا دست کم تطبیق رفتار سوسیالیستی بر دیدگاه‌های اقتصادی ابوذر به عنوان اقتصاد اسلامی، یکی از بسترهایی بود که در آن روزگار جاذبه‌ی فراوان داشت. وی در بسیاری از مسائل، از قالب‌های اندیشه‌های مارکسیستی که مشتاقان فراوان داشت بهره می‌برد و در عین حال، از زاویه‌ی دید یک فرد مذهبی، با ماتریالیسم سخت مقابله می‌کرد. این حرکت وی، پلی میان روشنفکران و متدینین ایجاد کرده، نسل جدید را که همزمان می‌خواست در کنار گرایش مذهبی و سنتی خود به اندیشه‌های جدید نیز مجهز باشد و خود را ارضاء کند، به سمت وی متمایل می‌کرد.

به رغم آن‌که شریعتی مذهبی می‌نمود، اما به دلیل همین گرایش او در استفاده از قالب‌های مارکسیستی، برخی از دیدگاه‌های طبقاتی مارکس را در قالب تز مذهب علیه مذهب یا تحلیل زیارت وارث و داستان هابیل و قابیل در کتابچه‌ی حسین وارث آدم پذیرفته بود. به عبارتی «شریعتی با مارکسیسم رابطه‌ی عشق - نفرت داشت؛ او از سویی می‌پذیرفت که بدون شناخت از مارکسیسم نمی‌توان جامعه و تاریخ جدید را درک کرد» (۵۸) اما از سوی دیگر، به ویژه از آن روی که مارکسیسم بعد معنوی انسان را پایمال می‌کند، از آن انتقاد می‌کرد. (۵۹)

در واقع دیدگاه‌های دکتر در زمینه فلسفه تاریخ، به ویژه آنچه درباره‌ی زیارت وارث و تحلیل زندگی هابیل و قابیل دارد (۶۰) دقیقاً دیدگاهی مارکسیستی است و از این زاویه مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. (۶۱) همین‌طور نگرش او تحت عنوان تز «مذهب علیه مذهب» توسط استاد مطهری نگرشی مارکسیستی عنوان شده است. (۶۲)



با این همه باید به صراحت اعلام کرد یکی از خدمات شریعتی، نقادی‌های مفصلی است که بر مارکسیسم داشت. این نقدها پسند نسل جدیدی بود که در عین علاقه به مباحث فکری جدید و اشتیاق برای ایجاد نوعی تحول، بر آن نبود تا از سنت‌های خود جدا شده و مارکسیست شود. از سوی دیگر این سیاست وی، سبب می‌شد تا رژیم نیز که خطر کمونیسم را جدی می‌دید، چندان مزاحم وی و حسینیه ارشاد نشود. دکتر در نامه‌ی معروف خود به ساواک، افزون بر آن که خدمات خانوادگی پدر و خودش را بر ضد توده‌ای‌ها و مارکسیست‌ها بیان می‌کند، با اشاره به درس‌های اسلام‌شناسی حسینیه می‌نویسد: از درس ۲۵ به خاطر آن‌که احساس کردم نسل جوان نسبت به تبلیغات مارکسیستی حساسیت دارد و آسیب‌پذیر است، با سازمان امنیت مرکز تماس گرفتم و گفتم که مصلحت است که اکنون به عنوان ادامه درس در فلسفه‌ی تاریخ، مارکسیسم را و مارکس را حلاجی علمی کنم و بطلان این مکتب را با زبان علمی دانشگاهی اثبات کنم؛ و آقایان تأیید کردند و با استقبال روبرو شد. (۶۳) همچنین چاپ مقالات نقد مارکسیسم در کیهان یکی از عواملی بود که سبب شد تا دکتر از زندان آزاد شود. (۶۴) در این وقت که مبارزان از این کار او ناخشنود بودند، شریعتی به ظاهر از آن کار ابراز انزجار کرد، اما ساواک مدعی بود که دستنوشته‌های او که خود شریعتی به آنان تحویل داده، نزدشان موجود است. به علاوه، بعدها طرفداران دکتر آن نوشته را در مجموعه آثار او چاپ کردند. به هر روی، مبارزات شریعتی بر ضد مارکسیسم کمک شایانی به شکست آن جریان در دانشگاه کرد. در واقع، با طرح اندیشه‌ی جدید شریعتی در باب اسلام که عناصر مهم مارکسیسم را در آن جای داده و اسلام انقلابی شبه مارکسیستی مقبولی را برای نسل جدید، پدید آورده بود، دیگری جایی برای نفوذ مارکسیسم باقی نمی‌گذاشت.

#### چند نکته‌ی دیگر در اندیشه‌های دکتر

یکی از انتقادات اساسی طرح شده نسبت به اندیشه‌ها دینی دکتر، نگاه ابزاری وی به دین، برای ایجاد تحول و تحرک اجتماعی و بالا بردن کارکرد دین است. (۶۵) از نظر دکتر، دین و مذهبی ارزش دارد که به نوعی در ستیز دائمی با ستمگران و مستکبران است نه دین مدرسی و کلاسیک و تحقیقاتی و سنتی. (۶۶) به همین دلیل دکتر با دانش‌های دینی که به صورت انباشته در اختیار عالمان و فیلسوفان است، میانه‌ای ندارد و صرفاً به رفتارهای ابوذری در دین می‌اندیشد.

به طوری کلی‌تر می‌توان گفت بر خلاف مشی مهندس بازرگان که اسلام‌گرایی او در قالب علم‌گرایی تجربی بود، و بر خلاف مجاهدین که اسلام‌شناسی آنان، در قالب‌های اساسی مارکسیسم بود، دکتر بر اساس نوعی

نگرش اجتماعی برگرفته از جامعه‌شناسی، به دین نظر می‌کرد و از آنجا که جامعه‌شناسی او ملغمه‌ای از افکار جامعه‌شناسان غربی با گرایش‌های متفاوت فکری - چپ و راست - و بیشتر چپ بود، (۶۷) ناخودآگاه و به هدف بالا بردن کارکرد دین، نگاه اجتماعی - سیاسی به دین داشت. در این زمینه، کارکرد سیاسی از جنبه‌های دیگر، با اهمیت‌تر بود و نگاه دین تنها می‌بایست سیاسی می‌گردید. (۶۸) در این نگاه، دین همانند ایدئولوژی‌های غربی ملاحظه شده و صرفاً تأثیر دنیوی آن مورد توجه قرار می‌گیرد. این انتقادی بود که امام‌خمینی هم نسبت به روشنفکران دینی به طور عموم و نسبت به دکتر شریعتی به طور خاص داشت. نمونه‌هایی را پیش از این نقل کردیم، مطالب دیگری هم در این زمینه وجود دارد. (۶۹)

همین نگاه ابزاری آن هم به بهانه‌ی نگرش جامعه‌شناسانه نسبت به دین است که سبب شده است تا اسلام‌شناسی شریعتی از مجرای اصلی خود خارج شده و به نوعی مباحث اجتماعی تبدیل شود؛ امری که سبب شده است تا استاد مطرح این قبیل مباحث را نه اسلام‌شناسی بلکه اسلام‌سرایي بنامد. (۷۰) این مباحث به خصوص مربوط به تأویل مفاهیمی مانند توحید و توجیه اجتماعی آنهاست که بعدها به سایر گروه‌های شبه مذهبی این دوره سرایت کرد و بر اساس آن، تعبیری مانند جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحید ساخته شد. (۷۱) در این زمینه، حبیب‌الله آشوری کتاب توحید را نوشت. همچنین اکبر گودرزی رئیس گروه فرقان کتاب توحید و ابعاد گوناگون آن را تألیف کرد. مقایسه‌ی این مطالب با آنچه استاد مطهری در مقدمه‌ای بر جهان‌بینی توحیدی آورده، کاملاً اختلاف افق نگاه میان این دو جریان فکری را نشان می‌دهد. اما درباره‌ی پیدایش اصطلاح جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحید باید گفت، در سال ۱۳۵۰ ش سازمان مجاهدین خلق با برداشت‌های غیر سنتی خود از مفهوم توحید آن را طرح کرد. کودتاگران در سازمان مجاهدین خلق در بیانیه‌ی تغییر مواضع ایدئولوژیک نوشتند: در سال ۵۰ برای نشان دادن هدف‌های درازمدت سیاسی - اجتماعی خود، شعاری تحت عنوان «جامعه‌ی توحیدی و بی‌طبقه» مطرح ساختیم که دقیقاً تمام آن تناقضات فوق را در خود منعکس می‌ساخت. این شعار که بعدها مورد استقبال وسیع روشنفکران چپ مذهبی و گروه‌های مبارز خودجوش واقع گردید، به خوبی مبین دوگانگی بارز در اعتقادات ایدئولوژیک ما و نشان‌دهنده‌ی عدم درک ماهیت تناقض اجزاء این ایدئولوژی از طرف ما بود. (۷۲)

در بخش شیعه‌شناسی، دکتر نگاه خاصی به تشیع از زوایه‌ی دید انقلاب دارد که بر اساس همین نگرش تاریخی، به نقد رفتاری علمای شیعه پرداخته و از این جهت مورد انتقاد جدید قرار گرفته است. (۷۳) ارتباط دادن تشیع به روحیه‌ی ایرانی‌گری از تره‌های نادرست تاریخی دکتر در زمینه‌ی تاریخ تشیع است؛ آن‌هم با این انحراف آشکار در ایجاد پیوند بین امام‌حسین (۷۴) و ایران و تشیع که: اولین تجلی این واکنش، مبارزه‌ی امام‌حسین با کفار و گرایش روحی ایرانی اوست که به طرف ایران حرکت می‌کند. (۷۵) و بعد هم ستایش از

ایرانی‌گری و حتی قیام بابک ضد اسلام تحت این عنوان که: قیام بابک درست‌ترین و انسانی‌ترین قیام علیه خلافت است و برای همین است که بزرگ‌ترین مقاومت‌ها را بابک علیه خلیفه داشته است. (۷۶) تقدیس حرکت‌های شعوبی‌گری هم از سوی آقای مطهری مورد انتقاد قرار گرفته است.

در زمینه‌ی مباحث تاریخی، نظریه‌ی تشیع علوی - صفوی یکی از مشهورترین و در عین حال نقدپذیرترین نظریاتی است که دکتر طرح کرده است. مع‌الاسف در این‌جا فرصت پرداختن به این نظریه نیست. آنچه به اجمال می‌توان گفت این است که معیارهای دکتر برای تفکیک این دو تشیع، بیش از آن که متکی به شناخت منابع اصیل شیعه باشد، بر محور ایدئولوژی مبارزه، آن هم به لحاظ پیشینه‌ی تاریخ بر اساس نگرش تشیع زیدی و از نگاه روز، ایدئولوژی‌های انقلابی - مارکسیستی، سوسیالیستی و ملی معاصر است. اگر بخواهیم با نگاهی مثبت به قضیه بنگریم، باید بپذیریم که بخشی از تفاوت‌های میان دو تشیع مورد نظر دکتر، در قالب همان تفاوت دیدگاه اخباری - اصولی که دو جریان را در درون شیعه ترسیم می‌کند، وجود دارد و ابهامی هم در آن نیست. اما نظریه‌ی دکتر به گونه‌ای دیگر و در واقع صورت تحریف شده‌ی آن تفاوت پیشگفته است. دستمایه‌های تجربی دکتر در القای این نظریه، شکل ارائه‌ی مذهب در مشهد آن روز است. به علاوه بغض وی نسبت به روحانیت که آنان نیز به نبرد با او برخاسته بودند، بخشی از پیش زمینه‌های تفکر دکتر را در این زمینه تشکیل می‌دهد. به هر روی، جهت‌گیری شریعتی در این زمینه، صرفاً ایدئولوژیک و محکوم کردن دین و مذهب از نظرگاه سیاست در این مقطع است.

این نظریه که هر کسی انقلابی است، تشیع علوی دارد و سایرین همه محکوم به قبول عنوان تشیع صفوی‌اند، در ادبیات سایر گروه‌های انقلابی منحرف این دوره رسوخ یافت. فرقانی‌ها بیشترین بهره را از نظریه بردند و ترور آقای مطهری و دیگر روحانیون را تحت این عنوان که آنان مدافع تشیع صفوی هستند، توجیه کردند. آنان تمامی روحانیت موجود، منهای افراد انگشت‌شمار مانند طالقانی را، نماینده‌ی رسمی تشیع صفوی می‌دیدند. این نگاهی است که به راحتی از اندیشه‌های دکتر به دست می‌آید. (در ضمایم کاریکاتور فرقانی‌ها را خواهیم دید که بر مبنای وصف دکتر از مسأله‌ی «تقلید» به عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی تشیع صفوی طراحی شده است).

بی‌تردید حرکت دکتر به سمت طرح نوعی اسلام‌شناسی منهای روحانیت و مرجعیت، حرکتی است که پیش از آن در نهضت آزادی و پس از آن در مجاهدین خلق تجربه شد. تأسیس نوعی اسلام‌شناسی نوین، تحت عنوان «برداشت»‌های ما؛ کاری بود که پس از آن گروه‌های زیادی به آن روی آوردند. فرقان و آرمان مستضعفین تحت تأثیر شریعتی و دیگر جریان‌های نوگرا که ساز مخالف با روحانیت و مرجعیت را سر داده بودند، تنها

با استمداد از آنچه که خود از قرآن و نهج البلاغه می‌فهمیدند، بنای اسلام‌شناسی نوینی را گذاشتند. حرکت شریعتی و در مجموعه حسینیه‌ی ارشاد در سال ۵۰ - ۵۱ تقویت جریان اسلام‌شناسی غیر رسمی بود. برخوردهای تند و در مواردی استهزاء‌آمیز دکتر شریعتی با روحانیت، (۷۷) به ویژه در کتاب تشیع علوی و صفوی، کلید واژه‌ها و تجربه‌های جدیدی را برای مبارزه با روحانیت میان برخی از گروه‌های مذهبی نوین که پس از سال پنجاه تأسیس شدند، بر جای گذاشت. (۷۸) بسیاری از این گروه‌ها، نه تنها حاضر به استفاده از روحانیت نبودند، بلکه آن را مانعی بر سر راه خود می‌دیدند.

به رغم همه‌ی آنچه گذشت، هیچ‌کس نمی‌تواند تأثیر شریعتی را در انقلاب اسلامی انکار کند. این افزون بر آن است که با طرح اسلام علوی، زینبی و ابوذری، از سوی شریعتی، نوعی فضای انقلابی در کشور پدید آمد که در آستانه تحولات سال ۵۶ مورد استفاده قرار گرفت. در عین حال، باید جنبه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت تأثیر افکار و دیدگاه‌های دکتر را در نظر داشت. به نظر می‌رسد آثار نزدیک حرکت حسینیه، در جریان انقلاب و پدید آمدن آن به مقدار زیادی مثبت بود؛ اما این آثار در جدا کردن بخشی از بدنه‌ی جامعه از روحانیت و موضع‌گیری در برابر تفسیر رسمی مرجعیت از دین، بعد منفی خود را نشان داد. به علاوه، برخی از دیدگاه‌های مهم دکتر، به ویژه دیدگاه‌هایش درباره‌ی تشیع صفوی، ضربه‌ای سخت بر سنت‌هایی زد که می‌توانست نقش اساسی در حفظ بنیادهای فرهنگی - ملی ما داشته باشد. ایجاد نفاق و شقاق در جامعه، میان قشر جدید تحصیل کرده با روحانیت، از آثار منفی دیگر حرکت فکری دکتر بود. به عبارت دیگر، تجربه‌ی بدی که رژیم پهلوی برای پنجاه سال به آن دامن زده بود، این بار به ظاهر با انگیزه‌های اصلاح‌گرایانه دنبال شد و باز هم در ذهنیت جامعه، بر نقش منفی روحانیت تأکید شد. متقابلاً رفتار تند برخی از روحانیون در شعله‌ور ساختن آتش این اختلاف، سخت مؤثر افتاد (۷۹) و در بخش‌هایی، چندان صورت ناخوشایندی به آن داد که این فاصله را بیشتر کرد، در حالی که به راحتی قابل کنترل بود. این تنها امام بود که با سیاست اصلی - فرعی کردن قضایا و تأکید بر مسائل اساسی، در فاصله‌ی سال‌های ۵۷ - ۶۰ دامنه‌ی این اختلافات را کاهش داد و همزمان با تأکید بر نقش مثبت روحانیت در تحولات یک صد ساله‌ی اخیر، کوشید تا آثار منفی تلاش‌های سهمگین مخالفان روحانیت را خنثی کند. این در حالی بود که خود امام نیز در سال‌های پایان زندگی خویش و در دورانی که تلاش می‌کرد پس از تأسیس نظام اسلامی، راه برای آینده روشن کند، انتقادات تندی را نسبت به بخشی از بدنه‌ی روحانیت طرح کرد و زمینه را برای اصلاح روحانیت از درون، و تحول آن برای ایفای نقشی برتر در جمهوری نوپای اسلامی، به مقدار زیادی فراهم ساخت.

به لحاظ کلیت نظریه‌ی دکتر درباره‌ی دین و مباحث پیرامونی آن، باید بر این نکته هم تأکید کرد که از مجموع آنچه وی طرح کرده، با همه‌ی گستردگی و نکات آموزنده و سازنده‌ای که در بردارد، سازمان فکری مشخصی

قابل استنتاج نیست. به عبارت دیگر تنوع و تکثر در اندیشه‌های دکتر به حدی است که می‌توان نظریات گوناگون و حتی متناقضی را به راحتی می‌توان به دکتر نسبت داد؛ چنان که در همین ایام - نیمه‌ی نخست سال ۸۱ - همزمان دختر و پسر دکتر، یکی پدر را ضد سکولاریسم و دیگری سکولار معرفی کرد. (۸۰) این وضعیت، در مبحث سیاست و حکومت، به ویژه نقش امام و امت و مسأله‌ی دموکراسی با وضوح بیشتری در آثار دکتر انعکاس یافته است.

پی‌نوشت :

۱- زندگی دکتر پیش از ورد به حسینیه در جاهای مختلفی نگاشته شده است. به علاوه خود وی بارها گزارش زندگی فکریش را شرح داده است. وی این مطالب را در پاسخ پرسش‌هایی که ساواک از وی داشته و در پرونده‌اش ضبط است و به چاپ رسیده و همچنین در «گفتگوهای تنهایی» و به‌طور پراکنده، میان آثارش، به تفصیل آورده است. همسرش هم در کتاب «طرحی از یک زندگی» گزارشی در این باره به دست داده است. ده‌ها یادنامه نیز انتشار یافته که در هر کدام آنها به نوعی به شرح زندگی وی پرداخته شده است. روایتی جدید هم تحت عنوان «رند خام، شریعتی شناسی ج ۱» توسط آقای رضا علیجانی منتشر شده است (تهران، ۱۳۸۰) ما پیش از این، با اختصار تمام در بخش مربوط به «خداپرستان سوسیالیست» اشاره به گرایش‌های فکری - مذهبی وی در دهه‌ی سی داشتیم. شاخص فکر او در این دوره ترجمه‌ی کتاب ابوذر غفاری و مقاله‌ی «اسلام مکتب واسطه» است. در واقع بخش نخست زندگی دکتر که نقش مهمی هم در شکل‌گیری اندیشه‌های او دارد، تا پیش از سال ۴۷ چندان بروز خارجی ندارد. بلکه از این سال به بعد است که دکتر ابتدا در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه مشهد و سپس در تهران در حسینیه‌ی ارشاد شناخته می‌شود و اندیشه‌های خود را مطرح می‌کند.

درباره‌ی سوابق تحصیلی دکتر مطالب پراکنده‌های گفته شده است. دکتر در سال ۱۳۳۴ در دوره‌ی لیسانس زبان و ادبیات فارسی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه مشهد آغاز به تحصیل کرد. در سال ۱۳۳۷ فارغ‌التحصیل شد و چون رتبه‌ی اول را داشت در سال ۱۳۳۸ به فرانسه اعزام شد. وی در دانشگاه پاریس موفق به گرفتن دکترای دانشگاهی شد که به‌طور معمول سطح آن بسیار نازلتر از دکترای دولتی این دانشگاه است. دکترای دانشگاهی تنها نیاز به نوشتن یک پایان‌نامه دارد و پایان‌نامه‌ی دکتر ترجمه‌ی خلاصه‌ی بخشی از کتاب «فضائل بلخ» به زبان فرانسه بود که جمعاً متن و ترجمه در حدود یک صد و سی صفحه بوده است. جلال متینی (معاونت و سپس رئیس دانشکده‌ی ادبیات و بعد رئیس دانشگاه مشهد) با یادآوری این نکات تمام آنچه را که درباره‌ی دکترای جامعه‌شناسی یا تاریخ درباره‌ی شریعتی گفته شده، مردود دانسته است. وی بر این باور است که او در آنجا از کلاس‌های متفرقه‌ی گروویچ یا ماسینیون استفاده می‌کرده و با کسانی مانند فرانتس فانون آشنایی داشته است. پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۴۳ وی تقاضای استخدام در دانشکده‌ی ادبیات را کرد که دانشگاه ضمن نامه‌ای از دانشگاه پاریس درباره‌ی پایان‌نامه‌ی وی اظهارنظر خواست. اما به گفته‌ی متینی آنان اعلام کردند به رغم آن‌که آن رساله را قابل قبول نمی‌دانند، چون دانشجو بورسیه بوده و بورسیه هم قابل تمدید نیست، آن را پذیرفته‌اند. با این حال، ماجرا به صورتی پیش رفت که سبب شد وی به عنوان استادیار رشته‌ی تاریخ دانشکده‌ی ادبیات پذیرفته شود (شرح آن را متینی آورده است). (والعهده علی الراوی) بنگرید: مجله‌ی ایران‌شناسی، سال پنجم، صص ۸۴۹ - ۸۵۰. دکتر پس از استخدام در دانشکده به تدریس دروس مختلف از جمله تاریخ اسلام، تاریخ تمدن و درس تاریخ ادیان پرداخت و به سرعت میان دانشجویان محبوبیت یافت. وی تا سال ۱۳۵۰ در دانشکده ادبیات تدریس می‌کرد تا آن‌که در جریان جشن‌های دو هزار و پانصد ساله ابتدا به صورت موقت و سپس به صورت دائمی قرار شد تا دکتر شریعتی تدریس نکند. زان پس وی از سوی دانشگاه مشهد در خود وزارت علوم مأمور به خدمت و مشغول به کارهای تحقیقی شد. به

نوشته‌ی متینی وی هر شش ماه نامه‌ای دایر بر تمدید مأموریتش می‌نوشت و بلافاصله با آن موافقت شده به تهران برگشت داده می‌شد. بنابراین در تمام مدتی هم که در حسینیه ارشاد مشغول سخنرانی بوده، حقوقش پرداخته می‌شده است. وقتی وی در زندان بوده، باز ساواک با درخواست پرداخت حقوق وی موافقت می‌کند و همچنان استخدام وی و پرداخت حقوقش ادامه می‌یابد. متینی تمامی آنچه را که درباره‌ی اخراج دکتر از دانشکده‌ی ادبیات گفته شده است، تکذیب می‌کند. شگفتی وی آن است که چه‌طور ساواک تحمل کلاس‌های دکتر شریعتی در مشهد را در سال ۵۰ نداشت اما به وی اجازه داد که تا سیزده ماه بعد همچنان با وجود جمعیت‌های آن‌چنانی در حسینیه ارشاد سخنرانی کند؟ دکتر در زمانی که در زندان بود و هنوز به قول متینی حقوقش را دریافت می‌کرد، تقاضای بازنشستگی کرد که گروه آموزشی تاریخ و دانشگاه مشهد با آن موافقت کردند؛ زیرا وی بیست سال سابقه داشت و به لحاظ قانونی می‌توانست تقاضای بازنشستگی کند. (ایرانشناسی، سال پنجم، ص ۸۶۶).

۲- وی در روزهای نخست بهمن سال ۱۳۵۵ درگذشت.

۳- هیئت امناء حسینیه ارشاد در اختیار دکتر علی‌آبادی - دادستان تهران، محمد همایون (بانی اصلی حسینیه) و دکتر میناچی بود. دکتر میناچی بر آن است که استاد مطهری اندکی دیرتر از تشکیل حسینیه رسید و در آن‌موقع به وسیله‌ی شاه چراغی دعوت می‌شد. بنگرید: نشریه‌ی ارشاد، ش ۱۵، ص ۹۵. آن‌چه در اسناد ساواک در پرونده‌ی استاد مطهری آمده، با تاریخ ۱۳۴۶/۱/۲۸ چنین است: نامبرده‌ی بالا (یعنی استاد مطهری) به اتفاق آقایان ناصر میناچی و محمد همایون از طریق شهربانی تقاضای تأسیس مؤسسه‌ی خیریه تعلیماتی و تحقیقات عملی و دینی حسینیه ارشاد را نموده است. لذا خواهشمند است دستور فرمایید با توجه پرونده‌ی م-ط/۱۲ که مربوط به مشارالیه می‌باشد، در این مورد اعلام نظر فرمایند.» در سند بعدی (ش ۳۰) با این درخواست موافقت شده است. بنگرید: استاد شهید به روایت اسناد، صص ۱۰۶،-۱۰۷

۴- در واقع، استاد مطهری به نوعی بنیان‌گذار حسینیه ارشاد بود. بنگرید: پاره‌ای از خورشید، ص ۱۸۹؛ آیت‌الله خامنه‌ای می‌نویسد: حسینیه ارشاد را مرحوم مطهری بنیان گذاشت و دکتر شریعتی به دعوت شهید مطهری یکی از سخنرانان موفق آن شد. آقای میناچی که شریک در تأسیس و سال‌ها مدیر این مرکز بوده از این سخن برآشفته است. (بنگرید به سخنرانی آقای میناچی، چاپ شده در نشریه‌ی ارشاد، شماره‌ی ۱۰، ص ۱۱) روشن است که مقصود از بنیادگذاری، تأسیس این مرکز نیست؛ بلکه اشاره به آن است که شخصیت استاد مطهری، حسینیه را حسینیه کرد. بر اساس احصائیه خود آقای میناچی، آقای مطهری از ابتدای سال ۴۸ تا پایان سال ۴۹ جمعاً ۶۷ جلسه‌ی سخنرانی در حسینیه داشته است. در همین دوره، بالاترین رقم سخنرانی پس از ایشان ۳۶ جلسه محمدتقی شریعتی، ۲۴ جلسه دکتر علی شریعتی، ۱۹ جلسه صدریلاغی، ۱۵ جلسه هاشمی رفسنجانی و بقیه سخنرانان نیز مواردی کمتر از ۱۲ سخنرانی داشتند.

۵- به نقل از آقای فارسی، مرحوم استاد محمدتقی شریعتی ابتدا و مدت‌ها قبل از ساخته شدن حسینیه ارشاد، در منزل آقای میناچی که در نزدیک محل حسینیه ارشاد است، سخنرانی می‌کردند که شهید عالی‌قدر مطهری هم در آنجا سخنرانی داشتند. این زمان هنوز دکتر شریعتی از اروپا برنگشته بود. (از یادداشت‌های آقای فارسی در نقد چاپ دوم کتاب حاضر).

۶- نامه‌ی دعوت استاد از دکتر شریعتی برای مشارکت در کتاب خاتم پیامبران موجود است. (تصویر آن را ببینید در مجله‌ی سروش سال سوم، ش ۱۰۲، ص ۳۰ و از آنجا در: تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۳، ص ۳۹۱) به علاوه در سال‌های نخست آقای مطهری علاقمند به سخنرانی‌های دکتر بود و از او تعریف می‌کرد. بنگرید: پاره‌ای از خورشید، ص ۳۹۱، ۳۹۶

۷- بخشی از این نامه‌ها در کتاب «سیری در زندگانی استاد شهید مرتضی مطهری» چاپ شده است. توضیحاتی نیز آقای میناچی درباره‌ی آنها در نشریه‌ی ارشاد، ش ۱۵، صص ۹۶ - ۱۰۰ آورده‌اند. تقریباً تمامی دوستان آقای مطهری و حتی افراد بی‌طرف هم ناظر گله‌های مکرر استاد مطهری از برخوردهای آقای میناچی بوده‌اند. آقای سیدهادی خسروشاهی اظهار داشت که من شاهد بسیاری از این جریانات بوده‌ام.



آقای مطهری به من گفت: آقای میناچی حتی به دریافت وجوهات شرعیه که به اجازه‌ی مراجع نیاز دارد، اقدام می‌کند. (به ادامه‌ی بحث توجه فرمایید).

۸- آقای میناچی این قبیل روابط را دلیل بر آن می‌دانند که اظهار نظرهایی که از قول استاد شهید درباره‌ی ایشان شده، صحت ندارد. در حالی که این امر به تواتر رسیده و جناب آقای فاکر نیز - برای اینجانب - از قول استاد مطهری، همین مطلب را نقل کردند. همچنین آیت‌الله خامنه‌ای نیز از عصبانیت مرحوم مطهری نسبت به میناچی و مدیریت وی به تفصیل یاد کرده‌اند. بنگرید به: پاره‌ای از خورشید، ص ۱۸۶-۱۸۷

۹- مجله‌ی ارشاد، ش ۱۰، ص ۱۷،

۱۰- شریعتی در اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۷۴. آقای واعظزاده نیز در جایی نوشته است: از موقعی که علی شریعتی در حسینیه ارشاد سخنرانی می‌کند، این موضوع باعث ناراحتی مطهری شده و در آنجا منبر نمی‌رود. بنگرید: سرگذشت‌های ویژه، ج ۳، ص ۶۶

۱۱- گویا مقصود نصرت‌الله کاسمی است که وی کتابچه‌ای هم به شکل قصیده با عنوان «نور خدا در غار حرا» در منقبت رسول خدا (ص) در سال ۱۳۴۹ به چاپ رسیده است. در مقدمه‌ی همین رساله اشاره شده که وی این قصیده را پس از اعلام حسینیه‌ی ارشاد از شاعران برای سرایش شعر به مناسبت بزرگداشت آغاز پانزدهمین قرن هجرت سروده است. نام وی در سندی در سال ۳۸ به این عنوان برده شده است که اقبال، وی را به نمایندگی خود به مجالس روضه فرستاده است! قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، ص ۱۲۷

۱۲- شریعتی در اسناد، ج ۲، ص ۷۹،

۱۳- استاد شهید به روایت اسناد ساواک، ص ۲۰۷،

۱۴- از اواخر آبان سال ۵۱ مسجدالجمود نیز تعطیل شد. بنگرید: استاد شهید به روایت اسناد، صص ۲۲۰ - ۲۲۱،

۱۵- گرچه حدس بسیاری از بیرون آن بود که دولت به‌خاطر مسائل سیاسی حسینیه‌ی ارشاد را بسته است؛ اما اسناد ساواک آن را تأیید نمی‌کند.

۱۶- در اینجا باید گفت، دو دیدگاه در این باره مطرح شده است. الف: یک دیدگاه، دیدگاهی است که آقای سیدحمید روحانی در کتاب نهضت امام خمینی جلد سوم دنبال کرده و بر اساس برخی از مطالبی که در این اسناد آمده و موافقت‌هایی که ساواک با برنامه‌های حسینیه داشته و شواهد دیگر، کوشیده است تا به نوعی دکتر را عامل رژیم معرفی کند. این دیدگاه بی‌سابقه نیست؛ چرا که همان زمان، مجاهدین نیز دکتر را متهم به همکاری با رژیم می‌کردند. به علاوه، استاد مطهری نیز در نامه‌ای که در سال ۵۶ به امام نوشته، نسبت به سفر اخیر شریعتی به خارج از کشور و احتمال ارتباط این سفر با مأموریتی خاص سخن گفته است.

باید گفت، چنین عقیده‌ای، از شواهد کافی برخوردار نیست؛ هر چند سکوت رژیم در برابر حسینیه، محاکمه نشدن دکتر و بعد هم مسائل دیگر، جای نوعی پژوهش در این مسأله را بر جای می‌گذارد. از سوی دیگر تا آنجا که به اسناد ساواک در پرونده دکتر شریعتی مربوط می‌شود، می‌توان دریافت که ساواک از سفر شریعتی به خارج از کشور بی‌اطلاع بوده است. بنابراین سخن گفتن از مأموریت خاص، صرفاً یک احتمال است. البته باید توجه داشت که در قضایای مهم و پیچیده، ساواک تنها عنصر تصمیم‌گیرنده نبوده و به ویژه مأموران پایین آن، نسبت به سیاست‌های کلی رژیم و مقامات بالا بی‌خبر بوده‌اند. این نکته‌ی شگفتی است که ساواک کمترین طی سال‌های ۵۴-۵۶ برخوردار بود با شریعتی نداشت؛ کتاب‌های وی مجوز نشر می‌گرفتند و به چاپ می‌رسیدند. این در حالی بود که بیشتر مأموران جزء ساواک علیه کتاب‌های شریعتی در کتابخانه‌های شخصی و کتابفروشی‌ها گزارش تهیه می‌کردند. ب: نگاه دوم آن است که ساواک و دکتر شریعتی، به شهادت برخی از نامه‌های متبادله، بازجویی‌ها و شرح حال‌هایی که دکتر برای خود و بیان دیدگاه‌هایش تهیه و به ساواک داده است، به

نوعی وحدت نظر در برخورد با مسائل اجتماعی، روحانیت، مارکسیسم و سرگرم کردن جوانان به برخی از مسائل و مبارزه با سنت‌های اصلی تحت عنوان خرافه‌زدایی و غیر آن، رسیده بودند. این امر در نامه‌ی چهل صفحه‌ای و بیشتر بازجویی‌ها دکتر مشهود است. انکار این نامه و سایر بازجویی‌ها با هیچ نوع نگرش اصیل تاریخی سازگار نیست. این طبیعی بود که افراد متفکر و رده بالای ساواک، به خوبی چنین موقعیتی را درک می‌کردند؛ چنان‌که احسان نراقی که مشاور شاه بود، از این مسائل و مواضع حمایت می‌کرد.

در چنین شرایطی با اذعان به این‌که دلیل قانع‌کننده‌ای بر درستی حرف مجاهدین پیش از انقلاب، و نظریه‌ی آقای سیدحمید روحانی برای اثبات عامل بودن شریعتی از سوی رژیم در دست نیست - طبعاً بر اساس اسنادی که تا به حال منتشر شده -؛ اما همسویی فکری دکتر و رژیم در بسیاری از دیدگاه‌ها قابل اثبات است. برخی نگاهشان به این پرسش مهم آن است که ساواک به نوعی فریب خورد و تصورش در این‌که می‌تواند از حسینیه در مقابل روحانیت استفاده کند و در نهایت به نفع رژیم باشد، خطا بود. (بنگرید: درس تجربه، ابوالحسن بنی‌صدر، (پاریس ۱۳۸۰) ص ۱۲۵).

در این‌جا ما به رغم تأیید این همسویی، بر این نکته همچنان تأکید می‌ورزیم که همه‌ی آنچه شریعتی مطرح می‌کرد، به کار رژیم نمی‌آمد و خواسته یا ناخواسته، آثار دکتر برای رژیم دشواری جدی درست کرد. اما این ربطی به جنبه‌های منفی فکر شریعتی در مبارزه‌ی بی‌امانش با روحانیت، مبارزه با سنت‌های مذهبی و تغییر تعبیر رسمی از دین که باعث ایجاد مشکل برای تفکر دینی شد، ندارد. ما شرح این مسأله را در گزارش «شریعتی و اسناد ساواک، نگاهی تازه به شخصیت فکری - فرهنگی دکتر علی شریعتی» (مقالات تاریخی، دفتر هفتم، صص ۱۹۵-۲۵۶) آورده‌ایم.

۱۷- روزهای نخست همه اتفاق نظر داشتند که شریعتی سکنه کرده است؛ اما به مرور شایع گردید که وی را کشته‌اند. به هر روی این خبر در اسناد ساواک به صورت سکنه‌ی قلبی آمده و حتی گزارش بیمارستانی که جسد به آنجا منتقل شده، در پرونده‌ی دکتر شریعتی در ساواک موجود است. (شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۱۷۱، ۱۸۷، ۲۱۰) درست همان‌طور که بر پایه‌ی اسناد پرونده‌ی شریعتی، نمی‌توان سفر وی را به نوعی با مأموریت دولتی پیوند داد، درگذشت او را نیز نمی‌توان به ساواک نسبت داد. والله اعلم بحقائق الامور.

۱۸- با همه‌ی تأثیری که برخی برای این حادثه قائلند به لحاظ عملی، به هیچ روی با تأثیر درگذشت حاج‌آقا مصطفی خمینی (در مورخه‌ی اول آبان ۵۶ = نهم ذی‌قعدة ۱۳۹۷) که از اتفاق آن هم به عنوان شهادت مطرح شد - در حالی که دلیل روشنی برای آن هم وجود ندارد - قابل مقایسه نیست. درگذشت حاج‌آقا مصطفی به لحاظ برگزاری مراسم سوگواری در بسیاری از نقاط، در واقع، آغازگر انقلاب اسلامی بود.

۱۹- نامه‌هایی که از آقای مطهری تا سال ۴۹ درباره‌ی حسینیه بر جای مانده، همه حکایت از همین مسأله دارد و به شریعتی در آن اشاره نشده است.

۲۰- مجله‌ی ارشاد، مقاله آقای میناچی، ش ۱۵، ص ۸۹.

۲۱- مجله‌ی ارشاد، ش ۱۵، ص ۹۴. آقای مطهری روی مرجعیت حساسیت زیادی داشت و این حکایت از همان تفاوت بینش استاد مطهری و دکتر شریعتی داشت که یکی فکر دینی خود را از مرجعیت می‌گرفت و دیگری خود را مستقل می‌دانست و برداشت‌های خود را به نام اجتهاد مبنای دین‌شناسی قرار می‌داد. آقای مطهری باز هم در همین جلسات تأکید می‌کند که حسینیه بایستی ضمن انجام کلیه‌ی امور، با مراجع حسن تفاهم داشته باشد و نباید حساب خود را از مراجع جدا نماید. مراجع قطعاً با حسن نیت‌ترین طبقات روحانی هستند. همان‌جا ص ۹۳.

از مجموعه‌ی آنچه از صورت جلسات شهریور سال ۴۹ بین استاد مطهری و شماری دیگر از آقایان از جمله بهشتی، رفسنجانی، و ... و نیز همایون و میناچی گذشته، به نظر می‌رسد که استاد با حضور دو نفر مخالف بوده است. نخست فخرالدین حجازی و دیگر دکتر شریعتی. این نکته‌ای است که میناچی هم می‌پذیرد. بنگرید: ارشاد، ش ۱۵، ص ۱۰۳. به همین دلیل به رغم آن‌که یک توافق کلی صورت گرفت و چند سطر هم نوشته شد از آنجایی که خواسته‌ی آقای مطهری در قید کردن عدم دعوت افرادی که متجاهر به فسق هستند در آن چند سطر نیامد، ایشان آن توافق را امضاء نکرد. همانجا، ص ۸۶، ۸۸، ۱۰۲.

اسامی افراد پیشنهادی آقای مطهری برای عضویت در شورای عالی روحانی حسینی همه از چهره‌های برجسته‌ی روحانیون تهران و قم هستند: ابوالفضل موسوی زنجانی، بهشتی، شیخ حسین وحیدی، ناصر مکارم، خزعلی، موسوی اردبیلی، مهدوی کنی، آقارضا شیرازی، آقارضا صدر، آقاباقر خوانساری، لطف‌الله صافی، علامه‌ی جعفری، بنگرید: سیری در زندگانی استاد مطهری، ص ۱۲۶.

۲۲- متن آن را بنگرید در: مجله‌ی ارشاد، ش ۱۵، ص ۱۰۶.

۲۳- بنگرید: ارشاد، ش ۱۵، ص ۱۷-۱۸؛ ش ۱۶ صص ۸۲-۸۵.

۲۴- استاد مطهری فهرست انتقادهایی که به دکتر داشته، تحت عنوان «خلاصه‌ی نظر من» روی یک برگه یادداشت کرده است: از خودش به نیکی یاد کردن و اشتباهاتش را تذکر دادن و ... بنگرید: سیری در زندگانی استاد مطهری، ص ۱۲۷-۱۲۸ در آنجا بیشتر انتقادات از تحلیل‌های دکتر درباره‌ی روحانیت، به ویژه توهین به خواجه‌نصیر و مجلسی است. در عین حال تأکید می‌کند که او گرایش سنی‌گری ندارد اگرچه در امامت اشتباهات دارد و میان این دو فرق است. نکته‌ی مهم در این‌جا مقایسه‌ی وضعیت امروز با قرن سیزدهم هجری است که قرن فرقه‌سازی و پیدایش بابت است: «اوضاع آستان حادثه‌ای نظیر حادثه‌ی قرن ۱۳ هجری است. اتفاقاً در نوشته‌های خود مرحوم [!] بذر این انشعاب شوم وجود دارد» (کویر). تعبیر «مرحوم» به طنز است و الا وقت نوشتن این یادداشت دکتر شریعتی زنده بوده است چرا که از بند بعد روشن می‌شود که وی از پدرش می‌خواهد درخواست کند تا اشتباهاتش را به وی گوشزد کند. این مطالب مربوط به اواسط سال پنجاه است.

۲۵- سیری در زندگانی، ص ۱۱۹؛ آیت‌الله مشکینی هم از قول استاد مطهری، دیدگاه‌های ایشان را درباره‌ی منهایون آورده‌اند، یعنی کسانی که اسلام منهای روحانیت را مطرح می‌کردند. بنگرید: پاره‌ای از خورشید، ص ۴۳۴. آگاهیم که دکتر روی این تز صریحاً پافشاری می‌کرد (در حالی که نهضت روحانیت همزمان با زندانی بودن شمار زیادی از آنان از یک سو، امری قابل درک برای دکتر بود. اما از سوی دیگر فشار برخی از روحانیون مخالف، روی حسینی بسیار شدید شده و تحلیل دکتر و میناچی و دیگران این بود که همه روحانیون دست به دست هم داده‌ند تا حسینی را از بین ببرند. طبعاً همین فشارها باعث تعطیلی حسینی شده و این تعطیلی از اساس ربطی به مسائل سیاسی ساواک نداشت.

سخن دکتر در مجموعه آثار شماره یکم با عنوان «با مخاطب‌های آشنا» این است: اکنون خوشبختانه، همان‌طور که دکتر (مصدق) تز اقتصاد منهای نفت را طرح کرد تا استقلال نهضت را پی‌ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد، تز اسلام منهای آخوند در جامعه تحقق یافته است. و این موفقیت موجب شده است که هم اسلام از چهارچوب تنگ قرون وسطایی و اسارت در کلیساهای کشیشی و بینش متحجر .. آزاد شده است و ... با مخاطب‌های آشنا، ص ۸ شگفت آن‌که درست در همین سال، دکتر در جای دیگر چنان دفاعی از جامعه‌ی روحانی می‌کند (مجموعه آثار ۳۶، ص ۹۱) که انسان از قضاوت درمی‌ماند! (به پاورقی بعد بنگرید).

۲۶- حقیقت آن است که قضاوت‌ها و اظهار نظرهای دکتر درباره‌ی روحانیت - دست کم در ظاهر - به قدری متناقض به نظر می‌رسد که جمع کردن آنها، دشوار به نظر می‌رسد. همین امر سبب برداشت‌های متفاوت از سخنان او شده است. در این میان گاه خود شریعتی قاعده‌ای

به دست می‌دهد و می‌کوشد تا این تناقض را برطرف کند. برای مثال اختلاف خود با روحانیون را اختلاف پدر و پسر می‌داند که در برابر دشمن خارجی با یکدیگر متحد هستند. عبارت او چنین است:

[عده‌ای] می‌کوشند تا با انواع حيله‌ها، ما را به عنوان عده‌ای که با روحانیت مخالفند، جلوه بدهند ... این را همین‌جا بگویم که کسی چون من و امثال من که این حرف‌ها را می‌زند و این جور عقایدی دارد و این چنین فکر می‌کند، ممکن است انتقاداتی به شیوه‌ی تبلیغ مذهبی یا به شیوه‌ی تحلیل بعضی از مسائل اعتقادی داشته باشد، ممکن است با روحانی یا روحانیت، در بعضی از مسائل اختلاف سلیقه داشته باشد ... او به شدت به من بتازد و من به شدت به او حمله کنم، اما اختلاف من و او، اختلاف پسر و پدری است در داخل خانواده. درس‌های اسلام‌شناسی ارشاد، صص ۱۲۳ - ۱۲۴. وی در اجتهاد و نظریه‌ی دائمی انقلاب شبیه همین مطالب را بیان می‌کند و خاطره‌ای هم در دفاع از روحانیت از سال ۱۳۳۸ خود در اروپا می‌آورد.

در کتابچه‌ی «عقیده» (صص ۳۵-۳۶) هم می‌نویسد: ... همیشه قوی‌ترین، مؤمنانه‌ترین و متعصبانه‌ترین دفاع را از روحانیت راستین و مترقی از جامعه‌ی علمی درست و اصیل اسلامی کرده‌ام. و در این‌جا حتی به خود شما هم گفته‌ام که، دفاع، نگاهبانی و جانب‌داری از این جامعه‌ی علمی نه تنها وظیفه‌ی هر مسلمان مؤمن است، بلکه از آنجا که آخرین و تنها سنگری است که در برابر هجوم استعمار فرهنگی غرب ایستادگی می‌کند، وظیفه‌ی هر روشنفکر مسؤول است ولو معتقد به مذهب هم نباشد.

حتی در سال ۵۱ نیز که حملات روحانیون تهران به حسینیه اوج گرفته بود، باز وی ابراز کرد که بنای آن ندارد تا با روحانیت مقابله کند چرا که «حرمت جامعه‌ی روحانی را بر حرمت خویش مقدم می‌داریم؛ زیرا پاسداری از آن، نه تنها برای همه معتقدان به مذهب، بلکه برای همه روشنفکران آگاه و مسؤولی که در برابر هجوم فرهنگ استعماری می‌ایستند، به عنوان پایگاهی که هم از نظر طبقاتی بر متن توده‌ی مردم استوار است و در ارتباط، و هم از نظر فرهنگی هنوز استعمار فرهنگی نتوانسته است آن تسخیر کند، یک تعهد و وظیفه‌ی اجتماعی است (مجموعه آثار، ۳۴، صص ۱۶۷).

با این همه، تا به آخر به این اصل وفادار نماند. آخرین قضاوت‌های او در کتابچه‌ی «حسن و محبوبه» و نیز آنچه در «با مخاطب‌های آشنا» و غیر آن آمده نشانگر باور او به تز اسلام منهای آخوند، ناامیدی از روحانیت و جایگزین کردن روشنفکر مذهبی به جای روحانی است. شریعتی در یکی از آخرین تحلیل‌های خود از تحولات تاریخ معاصر، تحلیل‌های نادرستی را درباره‌ی روحانیت ارائه داد که ناشی از بی‌انصافی کامل وی به نقش روحانیت در تاریخ معاصر است این مطالب حتی متناقض با بسیاری از گفته‌های دیگر اوست که البته تناقض‌گویی برای دکتر در این موارد امری کاملاً عادی بود. ما بخشی از این مباحث را در مقالی دیگر که درباره‌ی «شریعتی در اسناد ساواک» نگاشته‌ایم، آورده‌ایم. ابوذر ورداسبی - که گویا پس از انقلاب در زمره‌ی مجاهدین خلق درآمد و در عملیات مرصاد در بهار ۶۷ کشته شد - در کتابچه‌ی کوچکی تحت عنوان «شریعتی و روحانیت» (انتشار در پنجاه هزار نسخه!) به جمع‌بندی دیدگاه‌های دکتر در این زمینه پرداخته و بر روی آخرین دیدگاه‌های وی که نفی روحانیت در اسلام، و پذیرش آن به عنوان یک واقعیت برای توجیه استثمار و قبول استثناء از میان آنان در دفاع از حقوق محرومان و عدم توانایی آنان در ارائه ایدئولوژی اصیل دینی به عنوان اصول دیدگاه‌های شریعتی درباره‌ی روحانیت تکیه کرده است.

۲۷- حتی یک‌بار هم در سال ۵۱ هیئت امنای حسینیه به همراه استاد شریعتی و دکتر شریعتی، به قم نزد مرحوم شریعتمداری آمدند و طبعاً این دیدار به درخواست ایشان و برای مطرح کردن انتقادهایی بود که به حسینیه وارد می‌شد.

۲۸- بخشی از دیدگاه‌های استاد مطهری را در این‌باره، از زبان آقای دوانی بنگرید در: خاطرات من از استاد مطهری، صص ۴۳-۵۵.

۲۹- از آن جمله یادداشت‌های ایشان درباره‌ی جزوه‌ی ۱۵ و ۱۶ درس‌های اسلام‌شناسی حسینیه‌ی ارشاد است که سخت به آنها حمله کرده و از غرور بی‌حد دکتر شریعتی، در طرح مطالب انتقاد کرده است: «نویسنده‌ی جزوه، نظر به غرور بی‌حد و نه‌ایش، همان‌طور که خاصیت

هر مغروری است، عقده‌ی ندانستن علوم اسلامی از فلسفه و کلام و فقه و عرفان و غیره دارد ...» بنگرید: استاد مطهری و روشنفکران، ص

۴۲

۳۰- استاد مطهری در آخرین جلسه‌ی سخنرانی دکتر که قرار بود در روز ۵۱/۸/۲۶ در حسینیه برگزار شود و به دلیل بسته شدن آن توسط دولت، منجر به تظاهرات گردید، حاضر بوده و حتی به همراه مرحوم محمد همایون دستگیر و دو روز بعد آزاد گردید. وی گفته بود مدت‌هاست به حسینیه رفت و آمدی ندارد و برای استماع سخنرانی شریعتی به آنجا آمده بوده است. بنگرید: استاد شهید به روایت اسناد، ص ۲۰۹، ۲۱۲. این نشان می‌دهد که استاد به هر روی جریان فکری شریعتی را دنبال می‌کرده و شخصاً برای شنیدن سخنرانی به حسینیه آمده است.

۳۱- سندی که یکی از مأموران ساواک در منزل استاد مطهری در اردیبهشت ۵۲ تهیه کرده، نشان از همین دیدگاه استاد دارد. در آن سند آمده است: روز دوشنبه ۵۲/۵/۱۵ دکتر سید محمد بهشتی، سیدهای خامنه‌ای و چند نفر از طلاب قم به منظور دید و بازدید مرتضی مطهری در منزل وی واقع در خیابان پهلوی، عدل پهلوی، سمت راست درب ششم، حضور داشتند. در این مجلس سخن از دکتر علی شریعتی به میان آمد. مطهری ضمن انتقاد از شریعتی گفت: صرف‌نظر از افکار نادرست وی و غرور و اشتباهاتش، ضربه‌ی جبران‌ناپذیری به هماهنگی روحانیت و طبقات تحصیل کرده زد و آنها را نسبت به روحانیت سخت بدبین نمود و احساسات جمعی از جوانان خام را علیه روحانیون برانگیخت. مجله‌ی پانزده خرداد، ش ۲، ص ۳۱؛ استاد شهید به روایت اسناد، ص ۲۱۷.

۳۲- هادی غفاری که در مراسم شب چهلم شریعتی در مشهد بوده است، می‌نویسد: ایشان [همسر دکتر پیمان] بدون مقدمه شروع کرد به بدگویی از مرحوم مطهری. دیدم که این‌ها اصلاً نسبت به مرحوم مطهری کینه دارند، با این‌که استاد مطهری در این مراسم شرکت کرده بود، با او چنین برخورد می‌کردند. خاطرات هادی غفاری، ص ۲۰۹. وی این مطالب را در مصاحبه‌ی دیگری هم عنوان کرده است. بنگرید: پاره‌ای از خورشید، صص ۳۶۷-۳۶۸.

در خاطرات محمد مهدی جعفری آمده است که آقای مطهری در زمان برگزاری مراسم چهلم شریعتی به همراه علامه‌ی طباطبائی به لندن رفته بود. وی از برخوردهای تندی که در این محفل با آقای مطهری شده یاد کرده و از دفاع بازرگان از وی سخن می‌گوید و این‌که خود او و دیگران با تندی درباره‌ی آقای مطهری حرف زده‌اند بنگرید: شریعتی آن‌گونه که من شناختم، ص ۶۷ ممکن است دو مراسم بوده باشد. زیرا هادی غفاری تصریح دارد که به اصرار مرحوم مطهری و مفتوح در آنجا بوده‌اند و در پایان شب که آقای جعفری رسیده‌اند، آن دو بزرگوار رفته بودند. آقای جعفری تلفنی به بنده گفتند که دیر به مجلس رسیدند و وقتی آمدند که آقای صبحدل شعر می‌خواند.

خانم دکتر پیمان تلفنی به بنده اظهار داشتند: ما تعداد زیادی بودیم که آقای احمد علی بابایی بلیط برای ما گرفت و ما برای مراسم چهلم دکتر شریعتی به مشهد رفتیم. ظهر فکر می‌کنم منزل آقای حکیم‌زاده نهار خوردیم. اصغر صدر حاج سید جوادی، بازرگان، پیمان و علی بابایی، بعد از نهار جلسه گذاشتند. مهندس بازرگان صحبت کردند. و گفت که شریعتی را این‌قدر بزرگ نکنید. این‌قدر نگوید علی بزرگه علی بزرگه. بگوید علی کوچکه. البته قصد تحقیر نداشت. مقصودش این بود که از او بت نسازید. برای ما شریعتی خیلی بزرگ شده بود. به طوری که حتی بچه‌های انقلابی با لهجه‌ی مشهدی حرف می‌زدند. این بعد از اطلاعیه مشترک بازرگان و مطهری بود. (موقعی که اطلاعیه زردی در خانه‌ی ما انداخته بودند که گروه فرقان منتشر کرده بود و برخورد با مخالفان شریعتی را مطرح کرده بود). بازرگان می‌گفت وقتی بتش کنید، نمی‌توانید او را نقد کنید. وقتی صحبت بازرگان تمام شد، من با شوری که داشتم و آن وقت که خیلی دکتر شریعتی معصومانه از دنیا رفته بود، من به بازرگان گفتم که پس رسالت روشنفکر چه می‌شود؟ اگر بناست روشنفکر چند سال بعد را ببیند، ما باید چه کنیم. چرا ما باید آقای شریعتی را این‌جور برخورد کنیم که اشاره به کار آقای مطهری برای نوشتن آن نامه داشتم. آقای بازرگان گفت: حالا می‌گویید آقای مطهری را بکشیم! من گفتم: مردم هر چه بخواهند می‌کنند. من صحبت بر سر اصل رسالت روشنفکری است. هادی غفاری این جمله مرا که مردم هر کاری با مطهری بخواهند می‌کنند، حمل بر کینه‌توزی کرده است. دم غروب رفتیم منزل استاد شریعتی. و هادی

غفاری اصلاً ظهر و بعد از ظهر نبود. من او را در منزل استاد شریعتی دیدم. شاید در آنجا صحبت‌هایی شده باشد. عصر استاد شریعتی صحبت کرد و گریه می‌کرد. بعد صدر حاج سید جوادی صحبت کوتاهی کرد. بعد پیمان رفت صحبت کند که ساواکی‌ها آمدند و ما از در دیگر با پیمان فرار کردیم، آمدیم طهران. من اصلاً مطهری را ندیدم. البته ما قبل از مغرب آمدیم بیرون. و اصلاً من بعد از مغرب نبودم. مع‌الاسف هنوز هم بنده شاهدهی برای دو سه ساعت بعد از مغرب ندارم و مسأله احتیاج به تحقیق بیشتر دارد.

افزودنی است که استاد مطهری در نامه‌ای که پس از این مسائل به امام خمینی نوشت، اشاره‌ای هم به مراسم چهلم شریعتی در مشهد کرده نوشت: اخیراً می‌بینم گروهی که عقیده و علاقه‌ی درستی به اسلام ندارند و گرایش‌های انحرافی دارند، با دسته‌بندی‌های وسیعی در صدد این هستند که از او بتی بسازند که هیچ مقام روحانی جرأت اظهار نظر در گفته‌های او را نداشته باشد. این برنامه در مراسم چهلم او در مشهد - متأسفانه با حضور برخی از دوستان خوب ما - و بیشتر در ماه مبارک رمضان در مسجد قبا اجرا شد. بنگرید: سیری در زندگانی استاد شهید مطهری، ص ۸۲.

۳۳- زمانی که در سال ۱۳۵۶ آقای مطهری هم‌راه عالم‌های طباطبائی برای معالجه‌ی ایشان به لندن می‌رود، در جمع دانشجویان به سخنرانی دعوت می‌شود. در این مراسم، از جمله نظر ایشان را درباره‌ی شریعتی سؤال می‌کنند. آقای مطهری پاسخ می‌دهد: شریعتی هنرمند خوبی بود. این سخن به قدری دانشجویان را ناراحت می‌کند که کسی از آن مجلس، حاضر نمی‌شود آقای مطهری را به محل اقامتش برساند. (العهد علی‌الروای) شریعتی آن‌گونه که من شناختم، ص ۶۷.

۳۴- استاد مطهری در همان ایام که تب اختلاف میان طرفداران و مخالفان شریعتی بالا گرفته بود، در آذرماه ۱۳۵۶ اطلاعیه‌ی مشترکی با بازرگان داد که ضمن آن در عین پذیرفتن انتقادات عمده، از ایمان و تشیع وی دفاع شده بود. (متن آن را ببینید در: استاد مطهری و روشنفکران، ص ۶۳ - ۶۴) بازرگان که سخت تحت فشار روشنفکران مذهبی بود، بلافاصله کوشید تا امضای خود را پس بگیرد. شرح این فشار را خود آقای محمدمهدی جعفری داده‌اند (شریعتی آن‌گونه که من شناختم، ص ۷۵).

بازرگان پس از آن، در این‌باره اطلاعیه‌ای هم صادر کرد که با زیرکی، مطالب قبلی خود را تأیید کرده و حتی به اشاره تأیید کرده بود که او محتوای نامه را دیده است. (بنگرید به ضمیمه کتاب «شریعتی آن‌گونه که من شناختم»، ص ۱۱۰ - ۱۱۱. وی در آنجا از برداشت نادرستی که از آن اطلاعیه شده، اظهار تأسف کرده و توضیحاتی در این‌باره داده است. وی با لطافت، در این گزارش جدید، از عاشقان شریعتی یاد می‌کند که وی را تحت فشار گذاشته‌اند با این عبارت: «افرادی از این دسته (شیفتگان دکتر) علاوه بر آن‌که توجه به شهادت‌های تطهیر و تجلیل ما ننموده‌اند... توقع داشته‌اند که در چهره‌نگاری محبوب معشوقشان کوچک‌ترین خط ناموزون نبینند...» برای ساواک ایجاد اختلاف میان انقلابیون مهم بود. به همین دلیل نصیری دستور داده بود که نامه‌ی مشترک را تکثیر کنند. بنگرید: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۱۷۵ و ضمیمه‌ی شماره‌ی ۳۵. این حرکت مؤید موضع امام خمینی بود که به هر دلیل از طرح بحث شریعتی جلوگیری کرده و آن را فرعی تلقی می‌کرد.

همچنین در گفتگوی استاد مطهری و سحابی که ساواک ضبط کرده، توضیحات جالبی در این‌باره آمده و استاد گفته است که طرح این نامه، در جلسه‌ای که بیشتر رفقای شما بودند مطرح شده و با اکثریت آراء تصویب شده است. بعد می‌افزاید: قرار شد من و آقای مهندس بازرگان دو متن جداگانه بنویسیم؛ ولی پس از پایان نامه چون کاملاً با هم مطابقت داشت، از این رو یکی کردیم و یک سری تجدید نظرهایی در آن به عمل آوردند و من پاکنویس کردم و حتی بعد از پاکنویس هم در آن دست بردند تا به صورت فعلی درآمد و امضا شد. بنگرید: استاد شهید به روایت اسناد، صص ۲۹۲-۲۹۳ نامه دوم بازرگان و برخی از انعکاسات انتشار اصل نامه در همانجا، صص ۲۹۴-۳۰۰ آمده است. دانشجویان مسلمان کالیفرنیا ضمن نامه‌ای به مهندس بازرگان، سخت به استاد مطهری تاخته نوشتند: نسل جوان مسلمان امثال آقای مطهری

را که مسائل مردم بر ایشان مسأله نیست و از جیب ملت ارتزاق می‌کنند و کشته شدن هزاران و بی‌خانمان شدن میلیون‌ها مردم مسلمان و تحریف اسلام راستین و دسیسه گشتن دین در دست جلادان زمان بر ایشان بی‌تفاوت است، کاری ندارند! بنگرید: همانجا، ص ۳۰۱، ۳۰۴

۳۵- بخشی از اعتراضات آقای مطهری، به صورت غیر رسمی، به عدم رعایت برخی از ظواهر شرع توسط دکتر بود. محمد مهدی جعفری در این باره می‌نویسد: «حقیقتش را بخواهید، دکتر شریعتی در زندگی شخصی و برخوردهایش آدم فوق‌العاده بی‌نظمی بود. در کارش خبری از نظم نبود. همین بی‌نظمی در نماز و عبادات او نیز تأثیر گذاشته بود» و همین باعث رنجش آقای مطهری شده بود. وی می‌افزاید: «مرحوم مطهری که با شریعتی به حج رفته بود و از نزدیک با او مدتی زندگی کرده بود، این بی‌نظمی دکتر را پای بی‌مبالاتی و عدم التزامات عملی او نوشته است». شریعتی آن‌گونه که من شناختم، صص ۸۰-۸۱ (بی‌تردید دنبال کردن این بحث، ما را به جایی نخواهد رساند. در این زمینه، خاطرات شخصی فراوانی به نقل از جناب آقای فاکر و نیز همسر استاد مطهری در برخی از منابع نقل شده است، که کاوش در آنها روا نیست و به همین دلیل از نقل آنها صرف‌نظر می‌کنیم).

در عوض، آقای میناچی خاطره‌ای از حالت عارفانه‌ی شریعتی در طواف نقل می‌کنند که بسیار عالی بوده و آقای مطهری که شاهد آن حالت بوده، وی را دنبال کرده تا به پشت مقام آمده؛ در آنجا دست به شانه‌ی دکتر می‌گذارد و می‌گوید: آیا چیزی داری که به ما بدهی؟ دکتر می‌گوید: اینجا جای گرفتن است نه دادن. (نقل شفاهی از آقای میناچی برای بنده در ۱۳۸۰/۶/۶ و نقل شده در مجله‌ی ارشاد، ش ۱۵، ص ۷۶). به هر حال آقای مطهری که تردیدهایی درباره‌ی نماز خواندن دکتر داشت، (بر اساس آنچه خود ایشان به آقای فاکر فرموده) دیدن این حالت برایش شگفت بوده و طبعاً با نقل آن میان کاروانیان، می‌توانسته شریعتی را کاملاً تشویق کرده باشد.

از منتقدان جدی دکتر شریعتی در سه چهار سال پیش از انقلاب، آیت‌الله مصباح یزدی بود که ضمن جلسات متعددی به نقد از افکار دکتر می‌پرداخت و به دلیل همین انتقادات بود که به توصیه‌ی مدیریت مدرسه، مدرسه‌ی حقانی را ترک کرد. این انتقادات طی سال ۵۶ و ۵۷ همزمان با اوج‌گیری نشر آثار شریعتی، به صورت جدی‌تر در قم و برخی از شهرهای دیگر از جمله اصفهان (که مؤلف این سطور خود در رمضان سال ۵۶ در دبستان احمدیه شاهد آن بود) مطرح می‌شد.

۳۶- سیری در زندگانی استاد مطهری، قم، صدرا ۱۳۷۰، صص ۸۵-۸۶ این نامه در شرایطی نوشته شده است که شهید مطهری سخت به شریعتی بدبین شده بود و به علاوه، دشمنی‌ها و تهدیدات طرفداران شریعتی با وی، رو به فزونی بود. احساس خطر مرحوم مطهری از این وضعیت، و از دسته‌ای که ایشان تحت عنوان «مسأله‌ی شریعتی‌ها» از آن یاد کرده، کاملاً به جا بود. پیدایش گروهک فرقان و آرمان مستضعفین، گروه ارشاد و جنبش مسلمانان مبارز و فرقه‌های دیگر که در چهارچوب افکار شریعتی به وجود آمدند، خطر جدی برای ایجاد یک منازعه‌ی مذهبی شدید در جامعه بود. آقای مطهری می‌نویسد که برخورد وی با روحانیت سبب شده است که «جوان امروز به اهل علم، به چشم بدتری از افسران امنیتی نگاه می‌کنند». خطر گروه‌های ضد روحانیت، با شروع نهضت روحانیت، تحت‌الشعاع انقلاب قرار گرفت و به مقدار زیادی از میان رفت گرچه مطهری جان خود را بر سر آن گذاشت. در واقع، مطهری از سوی کسانی که به حق یا ناحق او را مهم‌ترین منتقد و مخالف شریعتی می‌دانستند، ترور شد. این واقعیت را چه کسی می‌تواند انکار کند؟ البته فرقانی‌ها تنها به کشتن آقای مطهری که منتقد جدی و اندیشمندانه‌ی دکتر بود اکتفا نکردند، بلکه شیخ قاسم اسلامی را نیز که به عنوان یک منبری، سال‌ها به انتقاد از دکتر می‌پرداخت، کشتند. (در ۵ مرداد ۱۳۵۹ بنگرید: کیهان، ۶ مرداد ۵۹، ص ۳) طبعاً اتهام او نیز دقیقاً همین بود که با شریعتی برخورد داشت و فرقان مدافع شریعتی شده بود.

بخشی از متن نامه‌ی استاد مطهری، به امام چنین است: «برای شناختن ماهیت این شخص لازم است که حضرت عالی مجموعه مقالات او را در کیهان که یک سال و نیم پیش چاپ شد، شخصاً مطالعه فرمایید. این مقالات دو قسمت است: یک قسمت بر ضد مارکسیسم است که مقالات خوبی بود و ایرادهای کمی از نظر معارف اسلامی داشت. ولی قسمت دوم مقالاتی بود درباره‌ی ملیت ایرانی (و مستقلاً ماشین شده) و در حقیقت فلسفه‌ای بود برای ملیت ایرانی و قطعاً تا کنون احدی از ملیت ایرانی به این خوبی و مستند به یک فلسفه‌ی امروز پسند



دفاع نکرده است. شایسته است نام آن را «فلسفه‌ی رستاخیز» بگذاریم. خلاصه‌ی این مقالات که یک کتاب می‌شود، این بود که ملاک ملیت، خون و نژاد که امروز محکوم است، نیست. ملاک ملیت فرهنگ است و فرهنگ به حکم این‌که زاده‌ی تاریخ است، نه چیز دیگر، در ملت‌های مختلف، مختلف است. فرهنگ هر قوم روح آن قوم و شخصیت اجتماعی آن‌ها را می‌سازد. خود و «من» واقعی هر قوم، فرهنگ آن قوم است؛ هر قوم که فرهنگ مستمر نداشته، نابوده شده است. ما ایرانیان فرهنگ دو هزار و پانصد ساله داریم که ملاک شخصیت وجودی ما و من واقعی ما و خویشتن اصلی ماست. در طول تاریخ حوادثی پیش آمد که خواست ما را از خود واقعی ما بیگانه کند، ولی هر نوبت به خود آمدیم و به خود واقعی خود بازگشتیم. آن سه جریان عبارت بود از حمله‌ی اسکندر، حمله‌ی عرب و حمله‌ی مغول. در این میان بیش از همه درباره حمله‌ی عرب بحث کرده و نهضت شعوبیگری را تقدیس کرده است. آنگاه گفته اسلام برای ما ایدئولوژی است نه فرهنگ؛ اسلام نیامده که فرهنگ ما را عوض کند و فرهنگ واحدی به وجود آورد، بلکه تعدد فرهنگ‌ها را به رسمیت می‌شناسد همان‌طوری که تعدد نژادی را یک واقعیت می‌داند. آیه‌ی کریمه‌ی «انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا...» که اختلافات نژادی و اختلافات فرهنگی که اولی ساخته‌ی طبیعت است و دومی باید به جای خود محفوظ باشد؛ ادعا کرده که ایدئولوژی ما روی فرهنگ ما اثر گذاشته و فرهنگ ما روی ایدئولوژی ما، لهذا ایرانیت ما ایرانیت اسلامی شده است و اسلام ما اسلام ایرانی شده است. با این بیان، عملاً و ضمناً - نه صریحاً فرهنگ واحد به نام فرهنگ اسلامی را انکار کرده است و صریحاً شخصیت‌هایی نظیر بوعلی و ابوریحان و خواجه نصیرالدین و ملاصدرا را وابسته به فرهنگ ایرانی دانسته است؛ یعنی فرهنگ این‌ها ادامه‌ی فرهنگ ایرانی است. این مقالات بسیار خواندنی است و در انتساب آن‌ها به او شکی نیست.»

استاد مطهری در این نامه، همچنین شریعتی را در سفر اخیرش، به خارج، متهم کرد، که گویی مأموریتی داشته است: «و خدا می‌داند که اگر خداوند از باب و یمکرون و یمکرالله و الله خیرالماکرین در کمین او نبود، او در مأموریت خارجش چه بر سر اسلام و روحانیت می‌آورد». این حدس استاد مطهری است و منشأ آن هم تبلیغات شدید ضد روحانیت در این دوره است که منشأ آن اندیشه‌های شریعتی، طرح تشیع علوی و صفوی و غیر آن بود؛ چیزی که شریعتی بیش از هر زمان دیگر در ماه‌های قبل از خروج خود در کتاب حسن و محبوبه و آثار دیگرش بیان کرد. طبعاً استاد مطهری غیر از این‌که احساس می‌کرد ایجاد این فضای گسترده‌ی دشمنی بر ضد روحانیت خواست دشمنان دین است، دلیل دیگر در دست نداشته یا دست کم ما از آن بی‌خبریم.

آقای میناچی احتمال قوی داده‌اند که آقای مطهری این نامه را برای امام ارسال نکرده و تنها مسوده‌ی آن را نوشته و از فرستادن آن پشیمان شده است! غافل از آن‌که حجت‌الاسلام سید حمید روحانی اظهار می‌دارد که در سال ۵۶ امام در نجف متن اصلی نامه‌ی آقای مطهری را به ایشان داده تا آن را برای تاریخ حفظ کند. (نقل شفاهی از ایشان که فرمودند در کتاب نهضت امام خمینی جلد سوم هم این مطلب را شرح داده‌اند).

۳۷- شیخ محمد منتظری اشاره دارد که نمایندگان سازمان مجاهدین در عراق از این‌که کتاب‌های شریعتی در رادیو عراق که ایرانی‌ها نیز در آن برنامه داشتند، خوانده شود، مخالفت کردند و گفتند که تضمینی وجود ندارد که به چه مسیری خواهد رفت. (مصاحبه محمد منتظری با پیام انقلاب، ش ۱۲، ۷ مرداد ۱۳۵۹).

۳۸- بنگرید: پاره‌ای از خورشید، ص ۱۸۸. به گزارش آقا میناچی، یکبار احمد رضایی در برابر در بزرگ حسینیه، شریعتی و حسینیه را «به خاطر سرگرم کردن جوانان به حرف و سخن و بازداشتن آنان از به کارگیری اسلحه» متهم به همکاری با ساواک کرد. مجله‌ی ارشاد، ش ۱۲، ص ۴۴. با این حال، حسینیه یکی از پاتوق‌های مجاهدین بوده و حتی برخی از نیروهای خود را از کسانی که به آنجا می‌آمدند، گرفتند.

۳۹- بنگرید: مجله‌ی ارشاد، ش ۱۴، ص ۶۶.

- ۴۰- زوایای تاریک، صص ۳۱۰-۳۱۱
- ۴۱- بنگرید، همگام با خورشید، صص ۲۴۰-۲۴۱
- ۴۲- تصویر آن را ببینید در: صحیفه‌ی امام، ج ۳، ص ۲۰۷؛ تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۳، صص ۳۸۷-۳۸۸
- ۴۳- همگام با خورشید صص ۲۴۰-۲۴۱
- ۴۴- بنگرید: شریعتی آن‌گونه که من شناختم، صص ۳۵
- ۴۵- بنگرید: صحیفه‌ی امام، ج ۸، صص ۴۳۷
- ۴۶- بنگرید: سخنرانی دهم آبان ۵۶ (صحیفه‌ی امام، ۳/۳۴۷)، سخنرانی سوم دی ماه ۵۷ (صحیفه‌ی امام، ۵/۲۸۰)، سخنرانی سی‌ام اردیبهشت ۵۸ (صحیفه‌ی امام، ۳۷۷-۷/۳۷۶) سخنرانی سی و یکم اردیبهشت ۵۸ (صحیفه‌ی امام، ۷/۴۱۲).
- ۴۷- صحیفه ج ۳، صص ۲۲۲ - ۲۲۴
- ۴۸- امام به ویژه این نامه را به دست آقای سید حمید روحانی که در آن زمان از جمله روحانیون انقلابی طرفدار شریعتی بود سپردند تا آن را برای تاریخ حفظ کند.
- ۴۹- صحیفه، ج ۳، صص ۲۳۸ - ۲۴۱
- ۵۰- بنگرید: خاطرات رجبعلی طاهری، صص ۹۹ - ۱۰۰
- ۵۱- ایران و انقلاب اسلامی، صص ۱۳۹ - ۱۴۰
- ۵۲- صحیفه‌ی امام، ج ۴، صص ۲۳۷، ج ۷، صص ۴۲
- ۵۳- صحیفه‌ی امام، ج ۷، صص ۴۱۰
- ۵۴- همان، ج ۸، صص ۵۳۴
- ۵۵- همان، ج ۹، صص ۴۳ - ۴۴
- ۵۶- همان، ج ۳، صص ۲۰۶
- ۵۷- مجله‌ی ارشاد (حسینیه ارشاد)، ش ۱۱، صص ۴۱
- ۵۸- ایران بین دو انقلاب، صص ۴۳۰
- ۵۹- در ۱۲ دی‌ماه ۵۵ مجلسی در منزل مهندس مفیدی برگزار می‌شود که شریعتی در آنجا، مهم‌ترین دشمن اسلام را استعمار می‌داند و مارکسیسم را در این‌باره، رقیب اسلام معرفی می‌کند. استاد مطهری که در آن مجلس حاضر بوده، از سخن وی انتقاد کرده، مارکسیسم را نیز دشمن اسلام معرفی می‌کند نه رقیب. استاد شهید به روایت اسناد، صص ۲۷۸ - ۲۷۹. جهت اطلاع خوانندگان این جمله‌ی احسان نراقی را می‌آورم که پس از شرحی درباره‌ی شریعتی، با اشاره به وی می‌گوید: ما هم در این وضع، صاحب یک مارکس وطنی شدیم که از سس مذهب استفاده کرد و رژیم را بدین معنا سرنگون کرد، در عین حال روحانیت رسمی را هم زیر سؤال برد. خشت خام، (گفتگو با احسان نراقی از ابراهیم نبود) صص ۱۳۲

۶۰- بنگرید: اسلام‌شناسی، مجموعه‌ی آثار ۱۶، صص ۵۰-، ۵۷.

۶۱- آقای مطهری می‌نویسد: اشتباه نشود، جنگ قایل و هابیل، تمثیلی از جنگ‌های طبقاتی انسان‌ها نیست، این‌ها مارکس‌زدگی است. بنگرید: تکامل اجتماعی انسان، ص ۵۶. استاد در سال ۵۱ درباره‌ی نوشته‌ی شریعتی با عنوان «حسین وارث آدم» می‌نویسد: آنچه دستگیرم شد از هدف این جزوه که زیر لفافه بیان شده است و به تعبیر نویسنده خواسته است تمام عقده‌ها و عقیده‌های خود را در این جزوه بگوید این است ... این جزوه نوعی توجیه تاریخ است بر اساس مادی - مارکسیستی؛ نوعی روضه‌ی مارکسیستی است برای امام‌حسین که تازگی دارد. بنگرید: حماسه‌ی حسینی، ج ۳، صص ۳۰۷-۳۱۰؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۳، صص ۲۱۸-۲۲۱. استاد تعریف دکتر شریعتی از ایدئولوژی را نقل کرده و می‌نویسد: [این تعریف] بازگو کردن نظریه‌ی کسانی است که [می‌گویند] وجدان هر کسی ساخته‌ی وضع طبقاتی است، حتی جهان بینی‌اش. (یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱، ص ۴۴۸، ج ۳، ص ۲۲۰).

درباره‌ی اختلاف نظر استاد مطهری با دکتر در مبحث فلسفه‌ی تاریخ بنگرید به مطالب آقای هادی خسروشاهی در: مطهر اندیشه‌ها، ج ۱، ص ۲۴۰؛ حساسیت آقای مطهری روی بینش طبقاتی که بلای فراگیر برای بیشتر مذهبی‌های متأثر از اندیشه‌های چپ بود، آن اندازه زیاد بود که ایشان آقای رفسنجانی را هم به خاطر انتقادهایی که به کتاب فلسفه‌ی تاریخ دکتر پیمان کرده بود، مورد تشویق قرار داده بود. پاره‌ای خورشید، صص ۵۲۳-۵۲۴؛ هاشمی رفسنجانی، ج ۱، ص ۳۱۳.

۶۲- بنگرید: مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، صص ۴۵۰-۴۵۲ بر اساس دیدگاه شریعتی، گرایش مذهبی افراد نیز برخاسته از نگرش طبقاتی آن‌هاست. یعنی خاستگاه مذهب نیز خاستگاهی طبقاتی است؛ متها بر خلاف مارکس که اصولاً اعتقادش بر این بود که مذهب، تنها ساخته و پرداخته‌ی طبقه‌ی استثمارگر است، شریعتی معتقد است که مذهب هم مانند سایر اجزاء فرهنگ، دو سیستمی است (چیزی که مارکس درباره‌ی هنر و اخلاق و ادبیات قائل است)؛ یعنی هم طبقه‌ی غارتگر و هم طبقه‌ی مستضعف هر دو مذهب خاص خود را دارند. در این نگرش، به هر روی، مذهب هم خاستگاه طبقاتی دارد.

استاد مطهری در بخش «جامعه و تاریخ» از کتاب «مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی» به این قبیل برداشت‌های مادی از تاریخ توسط برخی از مسلمانان نواندیش - به ویژه شریعتی - حمله کرده و برای مثال به برداشت آنان [از جمله فرقانی‌ها] از «ناس» که مقصود از آن «توده‌های محروم» است، سخت تاخته است. به گفته‌ی استاد، در هیچ فرهنگ لغتی، ناس به معنای توده‌های محروم نیامده است. بنگرید: استاد مطهری و روشنفکران، صدرا، ۱۳۷۲، صص ۱۲۵-۱۲۶.

همچنین به نوشته‌ی استاد، تصور این نواندیشان آن است که «پنداشته‌اند اگر بخواهند فرهنگ اسلامی را فرهنگ اسلامی را فرهنگ انقلابی بدانند، و یا اگر بخواهند برای اسلام فرهنگی انقلابی دست و پا کنند، گریزی از گرایش به مادیت تاریخی نیست.» (همان جا، ص ۱۴۰) همچنین دنیازدگی آنان سبب شده است که هدف اصلی انبیا را نه آشنا کردن بندگان با خدایش بلکه اقامه‌ی قسط بدانند. و به هر حال، چنین «می‌پندارند که یگانه راه انقلابی بودن یک فرهنگ این است که تنها به طبقه‌ی محروم و غارت شده تعلق داشته باشد، از این طبقه برخاسته باشد و ...» (همان جا، ص ۱۴۰).

۶۳- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۸۲.

۶۴- در اسناد ساواک به صراحت آمده است که شاه به طور مستقیم دستور چاپ نوشته‌های دکتر را که در نقد مارکسیسم و نیز درباره‌ی ناسیونالیسم ایرانی نوشته بود، داده است. بنگرید: شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۱۴۳.

۶۵- این هم یکی از انتقادهای استاد مطهری به دکتر بود که وی «مذهب را وسیله‌ای برای نیل به اهداف سیاسی و اجتماعی تلقی می‌کرد» بنگرید: انقلاب اسلامی ایران، الگار، ص ۱۱۸.

۶۶- شریعتی می‌گوید: دو نوع اسلام متفاوت وجود دارد. یکی آرمانی انقلابی برای تحول اجتماعی، پیشرفت و روشنگری است. دیگری آموزش مدرسی فلاسفه، متکلمان، سیاستمداران و فقهاست. اسلام به عنوان آرمانی انقلابی، به ابوذر به مجاهدین، و اکنون به روشنفکران تعلق دارد. اسلام به عنوان آموزش مدرسی، به بوعلی سینا، مجتهدین و علمای دین متعلق است. بنگرید: انتظار مذهب اعتراض، ص ۲۱

۶۷- مع‌الاسف بسیاری تصورشان بر این است که تحصیلات دکتر در جامعه‌شناسی بوده است؛ در حالی که وی در رشته‌ی ادبیات فارسی درس خوانده و همان‌طور که نراقی نوشته است «اصولاً در دوران تحصیل سر و کاری با جامعه‌شناسی نداشته است». نراقی - که ناگفته پیداست، روشنفکری وابسته به دربار شاهی و کار چاق‌کن آنان بوده؛ از جمله بنگرید به: جلال آل احمد به روایت اسناد ساواک، ص ۱۸۳ - در این باره می‌افزاید: در یکی از نوشته‌هایش از گوروپچ و چند جامعه‌شناس نام برده، بدون آن‌که با اندیشه‌های آنان آشنا باشد. تنها یک اسم بزرگ را گرفته تا بزند توی سر روحانیون ایرانی. در خشت خام، صص ۱۲۸ - ۱۲۹

۶۸- احسان نراقی می‌گوید: شریعتی آدم با احساسی بوده که از جریان‌های زمان شاه متأذی بود و فعالیت نهضت آزادی را بی‌اثر می‌دانست و می‌خواست یک راهی پیدا کند قوی‌تر و محکم‌تر از مبارزه‌ی سیاسی. راهی که پیشنهاد می‌کند تبدیل دین به یک ابزار سیاسی است ... مثل این است که شما در یک شب سرد زمستانی در خانه سردتان بشود و برای گرم کردن بخاری، تمام کتاب‌های خطی اجدادی خانه‌تان را بریزید در بخاری تا گرم شوید. البته نمی‌خواهم بگویم که این حد افراطی بود؛ اما دین را برای ایجاد یک جریان سیاسی وسیله کرد. در خشت خام، ص ۱۲۹

۶۹- امام خمینی (قدس سره) در مهر ۱۳۵۷ میان دانشجویان ایرانی در پاریس، درباره‌ی نوعی انحراف در دین‌شناسی جدید که پس از آمدن «علوم غرب» پدید آمده، هشدار داد، گفتند: [اینان] شناختشان از اسلام، همان شناخت مادیت اسلام است ... این اشتباهی است که اسلام را بد شناخته‌اند، آن‌هایی که همه‌اش توجهشان به این است و همه‌ی آیات و اخبار را برمی‌گرداند به این ... خواستم به همه‌ی محصلینی که در اروپا [تحصیل کرده‌اند] و خداوند همه را توفیق بدهد بگویم که اسلام را محصورش نکنید در یک محفظه‌ای که خیال کنید، مکتب مثل مکتب کمونیسم است، مثل مکتب مارکسیسم است. بنگرید: صحیفه‌ی امام، ج ۴، صص ۷ - ۱۰ و نیز برای شواهد بیشتر بنگرید: نزاع سنت و تجدد، صص ۹۵ - ۱۱۸

۷۰- استاد مطهری می‌نویسد: در اوائل اردیبهشت سال ۵۱ جزوه‌های ۱۵ و ۱۶ حسینی را تحت عنوان اسلام‌شناسی خواندم و آنچه به نظرم می‌رسد، یادداشت می‌کنم. اولاً به نظر من این جزوه چیزی که نیست اسلام‌شناسی است؛ حداکثر این است که بگویم اسلام‌سرایبی یا اسلام شاعری است. یعنی اسلام، موضوع و سوژه‌ی یک نوع شعر و تخیل ولی به صورت نثر شده است و البته زیبا هم سروده شده است و بیشتر از سوسیالیسم و کمونیسم و ماتریالیسم تاریخی و اگزیستانسیالیسم مایه گرفته است تا اسلام ... برای متن دست‌نوشته‌های استاد مطهری بنگرید: استاد مطهری و روشنفکران، ص ۳۵

۷۱- بنگرید: نزاع سنت، صص ۸۰ - ۸۳

۷۲- اطلاعاتی تغییر مواضع، ص ۱۲۳، بنی‌صدر در رد بیانیه مدعی می‌شود که اصطلاح «جامعه‌ی توحیدی» بدون کلمه‌ی بی‌طبقه از سال ۴۸ به بعد در نشریه‌ی مکتب مبارز که از سوی خودش منتشر می‌شده، آغاز شده است. پس از این دوره کاربرد آن در ادبیات دینی بعد از پنجاه میان همه فرقه‌های منحرف رایج گردید. بنگرید: منافقان از دیدگاه ما، ص ۸۱

۷۳- به این عبارت دکتر بنگرید: تشیع ایران! آخ که این تاریخ‌دانان و آخوندان و استادان چقدر روی در روی هم جنگیده‌اند ... تشیع یعنی مرگ تاریخ جدایی‌گر بی‌رحم، یعنی پایان انتظار بی‌تاب همیشگی سامی، ... ایرانی مسلمان، شیعه، نه آریایی است و نه اسلام سامی، تشیع یعنی نه دین، نه فلسفه، یعنی حکمت، یعنی آفتاب، نه مسجد، نه صومعه، نه محراب، نه زرتشت، نه اسلام؛ مهر، نه موسای سامی، و نه

بودای آریایی، علی! تشیع یعنی نیروانای سامی، موعود آریایی؛ ... یعنی پی کردن مرکب بلند تاریخ و نشستن بر اسب سمند و تاختن به سوی طلوع، فرو رفتن در چشمه‌ی زرین خورشید. بنگرید: مجموعه آثار شماره‌ی ۲۷، صص ۲۹۷ - ۲۹۸

۷۴- یکی از بسترهایی که از پس از خرداد ۴۲ زمینه را برای ارتباط دین و سیاست فراهم کرد، بحث مسأله‌ی نهضت عاشورا بود. سیاسی کردن نهضت عاشورا در آثاری که در پانزده سال پیش از انقلاب اسلامی نوشته شد، به خوبی روشن است. نمونه‌ی برجسته‌ی آن کتاب «شهید جاوید» از نعمت‌الله صالحی بود که به آن اشاره خواهیم کرد. دکتر شریعتی نیز در این باره، به ویژه مسأله‌ی شهادت، فراوان گفت و نوشت. مجاهدین نیز کتاب «راه حسین» را تألیف کردند. شهید هاشمی‌نژاد کتاب «درسی که از حسین علیه‌السلام باید آموخت» را نوشت. محمد یزدی کتاب «حسین‌بن علی را بهتر بشناسیم» را نوشت که در فاصله‌ی اندکی پیش از انقلاب هشت تا نه بار چاپ شد (خاطرات آیت‌الله محمد یزدی، ص ۱۰۶). مانند همین گرایش را در سخنان خود امام‌خیمینی نیز می‌توان مشاهده کرد.

۷۵- مجموعه آثار ۲۷، ص ۷۶

۷۶- مجموعه آثار ۲۷، ص ۶۶

۷۷- مانند قصه‌ی پرسیدن ساعت از فلان آخوند که گفته بود: آقا! علم الساعه عندالله. یا سؤال دیگر درباره‌ی رادیو که پاسخ داده بود: من او را نمی‌شناسم! اگر آقای خوبی است ....

۷۸- دکتر شریعتی در سال ۴۷ به ساواک می‌نویسد: اعتراف دارم بلکه اصرار دارم که نوشته‌ها و سخنرانی‌های اسلامی من، علیه ارتجاع مذهبی موجود که یادگار نظامی‌های کهنه و فئودالیت‌ه ایران است و با امروز و عصر انقلاب ضد فئودالی ایران و پیشرفت علم و آموزش عالی و صنعت و زندگی شهری جدید سازگار نیست، انقلابی بوده است. انقلابی به عنوان تحول پیشرفته در مذهب که با انقلاب اجتماعی ایران سازگار است و معتقد بودم به همین دلیل هم هست که از طرف همه‌ی مقامات امنیتی و غیر امنیتی مسؤول بدان امکان داده می‌شود و حتی تقویت می‌گردد! شریعتی در اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۹۹. آثار مبارزه با روحانیت در گروه‌های متأثر از شریعتی پس از سال پنجاه و حتی پس از انقلاب بر جای ماند. جناح تندرو و چپ سازمان مجاهدین اسلامی همچنان متأثر از آموزه‌های انحرافی شریعتی در این زمینه بود. زمانی که این جناح بار دیگر پس از سال هفتاد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران را درست کرد، باز هم بر این باورها و آموزه‌ها پای فشرد. نمونه‌ی آن سخنرانی یکی از تندروهای این گروه با نام آماجری است که دقیقاً همان آموزه‌های شریعتی را در سال ۸۱ در خانه‌ی معلم همدان مطرح کرد و در مطبوعات عین جملات وی که گزارش کلمه به کلمه‌ی سخنان شریعتی بود، منعکس شد. (بنگرید: رسالت، ۱ تیرماه ۱۳۸۱، ص ۱).

۷۹- بنگرید به: خاطرات محمد مهدی عبدخدایی، صص ۲۹۳ - ۳۰۱

۸۰- بنگرید: مصاحبه‌ی احسان شریعتی با شهروند منعکس شده در سایت ملی - مذهبی.

منبع: کتاب جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

شریعتی و روشنفکران معاصر ( عبدالحسین خسروپناه )



متن حاضر گزیده ای از سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین خسروپناه می باشد که در دانشگاه آزاد اسلامی گچساران ایراد شده است.

امروزه روشنفکران بسیاری در کشور ما وجود دارند که در مقاله ها و نوشته های خود از اندیشه ها و سخنان دکتر شریعتی بهره برده و از نام و گفته های ایشان برای تائید نوشته های خود استفاده می نمایند. گاهی نیز ممکن است این شائبه بوجود آید که آنها دکتر شریعتی را نردبان صعود خود قرار داده اند. حال بر ماست که دقیقاً بررسی نمائیم و ببینیم که آیا اندیشه ها و افکار این افراد اصولاً با اندیشه های دکتر شریعتی قرابت و شباهتی دارند یا خیر؟ یا آیا آنهایی که از نام شریعتی و سخنان او بدین نحو استفاده می نمایند به درستی از اندیشه های او مطلع اند یا خیر؟

قبل از ورود به بحث لازم است به یک موضوع اشاره شود و آن این است که امروز باید به جای تجلیل از اشخاص به تحلیل از آنها پردازیم. نیاز امروز ما تحلیل است و نه تجلیل. امروز نوبت تحلیل اندیشه های متفکران است. امروز باید با روشها و ابزارهای علمی و دقیق، افکار و اندیشه های عالمان و اندیشمندان را تحلیل و بررسی نمود.

تقسیم بندی روشنفکری در ایران

روشنفکران ایران را می توان به سه طبقه تقسیم کرد:

۱- روشنفکران سکولار خشن: این افراد، عده ای روشنفکر سکولار ایرانی بوده اند که اعتقاد به حذف کامل دین از عرصه اجتماعی و فردی دارند. واژه خشن در این عبارت بدین معناست که اینها معتقد بوده اند که دین از نیازهای دنیوی جداست و به عبارتی دین افیون جامعه است و سعی آنان در به حاشیه راندن دین بوده است. این دسته بیشتر در زمان مشروطیت فعالیت می کردند و افرادی امثال میرزا ملکم خان، آخوندزاده، تقی

زاده و ... جزء این دسته بشمار می روند. این افراد جزء سکولارهای خشن بوده اند و کسانی بوده اند که اندکی به دین اعتقاد نداشته اند.

۲- روشنفکران سکولار ملایم: این افراد نیز گوهر روشنفکری که پرسش گری و جسارت اندیشیدن است را دارند اما معتقدند که برای حل مشکلات و چالشها نباید به سراغ دین رفت. این طبقه مانند سکولارهای خشن دین را کاملاً به حاشیه نرانده اند و بر این باورند که ما صرفاً در حل مسائل و مشکلات معنوی از دین بهره می بریم نه در حل مشکلات اجتماعی. بنابر نظر این دسته، حوزه فعالیت دین صرفاً محدوده شخصی و فردی است و دین را نباید وارد عرصه جامعه کرده و عرصه اجتماعی به آن داده و آن را به عنوان ایدئولوژی تلقی کرد که این را به اصطلاح "دید حداقلی نسبت به دین" می گویند.

۳- روشنفکران دینی غیر سکولار: این دسته از روشنفکران معتقدند باید با اندیشه های نو درگیر شد و نمی توان با مسائل نو سروکاری نداشت و از کنار آن عبور کرد. بر اساس اعتقاد آنها نمی توان از کنار چالش ها و مشکلات و بحرانا عبور کرد و بی تفاوت بود بلکه باید درصدد حل آنها برآمد و از دین هم بهره گرفت. افرادی امثال مهندس بازرگان، دکتر شریعتی، استاد مطهری در زمره این دسته به شمار می روند. هرچند افرادی چون مهندس بازرگان در اواخر عمر به طبقه دوم بیشتر نزدیک شدند. اینها افرادی بودند که از عنصر عقل بهره گرفتند و آنرا با میراث دینی آمیختند و سپس در صدد حل مشکلات برآمدند.

#### تفاوت شریعتی با روشنفکران معاصر

با این تعاریف و طبقه بندی، شریعتی که از روشنفکران جامعه ما به شمار می رود جزء دسته سوم قرار می گیرد. حال به سوال اول برمی گردیم که آیا بین اندیشه های شریعتی و روشنفکران معاصر تفاوت و تضاری وجود دارد یا خیر؟ تفاوت اندیشه های مرحوم دکتر شریعتی با روشنفکران معاصر را می توان در موارد زیر دانست:

۱- به صراحت می توان گفت که اولاً مرحوم دکتر شریعتی کاملاً موافق ایدئولوژی دینی بود و اعتقاد داشت که بهترین تعریف برای دین آن است که دین را به عنوان یک ایدئولوژی در نظر بگیریم در حالی که اعتقاد روشنفکران معاصر ما بر این نیست.

۲- شریعتی به روحیه و اخلاق انقلابی تاکید می ورزید در حالی که روشنفکران معاصر به روحیه "رفرمیسم" تأکید می نمایند.



۳- شریعتی به اجتهاد معتقد بود و همواره این جمله "اقبال" را که اجتهاد موتور حرکت تشیع است، نقل می کرد در حالی که روشنفکران ما گرفتار نسبی گرایی معرفت دینی اند.

۴- چالش شریعتی با روحانیت، چالش با عالمان دینی نبود بلکه شریعتی با عالمانی مخالفت می کرد که از دین به عنوان یک فرهنگ یاد می کنند نه به عنوان یک ایدئولوژی.

۵- تفاوت دیگر آنکه آثار شریعتی مملو از مخالفت با لیبرالیسم فرهنگی و اقتصادی است ولی روشنفکران معاصر ما مروجان لیبرالیسم فرهنگی و اقتصادی اند.

۶- شریعتی به ارتباط عمیق و اصیل بین امت و امام معتقد است و می گوید که این دو انفکاک ناپذیرند در حالی که اصولاً این عقیده در روشنفکران امروزیین جامعه ما وجود ندارد و روشنفکران جامعه ما در حال حاضر بیشتر دارای گرایشات سکولاریستی اند.

۷- شریعتی با سرمایه داری غربی مخالفت می کرد اما سوسیالیست نبود حال آنکه روشنفکران امروز ما این روش سرمایه داری را تقویت می کنند.

ممکن است سوال شود که چه اشکالی دارد که روشنفکران امروزی ما با شریعتی و اندیشه هایش مخالف باشند؟ در پاسخ به این سوال نکته ای نهفته است که چون بسیاری از روشنفکران امروزی ما می دانند که شریعتی در بین جوانان و نسل دانشگاهی ما مقبولیت و جایگاه ویژه ای دارد از این موضوع استفاده ابزاری کرده و با آوردن سخنانی از شریعتی که مؤید تفکر آنهاست، افکار خود را پوشش می دهند و این یک رویکرد منافقانه است. این موضوع کاملاً با روح روشنفکری در تضاد است. زیرا روشنفکری که قادر به بیان صریح موضوع خود نباشد اصلاً روشنفکر نیست.

رابطه دین و ایدئولوژی در نظر شریعتی

شریعتی قائل به پیوند بین دین و ایدئولوژی بود در حالی که گفته شد روشنفکران معاصر معتقد به این پیوند نیستند.

حال به راستی آیا دین می تواند تلقی ایدئولوژیکی داشته باشد؟

برای آنکه تا حد امکان راه خطا را بر بحث ببندیم ابتدا دقت می کنیم که معنای این کلام چیست و سپس معیار صحت و سقم را بر آن جاری می سازیم تا از مغالطات لفظی در امان بمانیم.

در این راه باید توجه داشت که در حوزه علوم فنی نیازی به دانستن دقیق کارکرد و مفهوم اجزاء و اشیاء نداریم. مثلاً اگر بدانیم که چگونه می توان از رایانه استفاده کرد، کافی است و نیازی به درک موشکافانه آن نیست در حالیکه در حوزه علوم انسانی باید مفهوم کلام کاملاً مشخص و معین باشد و بدون دانستن معنای دقیق آن نمی توان موضوعی را پذیرفت یا رد کرد.

واژه ایدئولوژی به چه معناست؟

برای اولین بار شخصی به نام "دست ویک" که یک فیلسوف غربی است در سال ۱۷۹۶ این واژه را مطرح کرد. این واژه از کلمه ایده و عقیده مشتق شده است و به معنای عقیده شناسی می باشد. در زمان ناپلئون نیز این واژه مورد استعمال بیشتری پیدا کرد.

به روشنفکران زمان ناپلئون "لقب ایدئولوگ" می دادند. یعنی کسانی که دارای اندیشه های باطل و کاذب اند اما خود هم نمی دانند که دارای اندیشه های کاذبی هستند. به عبارتی ایدئولوگ دارای یک بار معنایی منفی بود.

از این معنای ایدئولوگ، "مارکس" در کتابهای "فقر فلسفه" و "ایدئولوژی آرمانی" استفاده و افری کرده است. او می گفت: ایدئولوژی عبارتست از آگاهی و برداشت کاذب، که یک طبقه ای خصوصاً طبقه حاکم می گیرد و به جامعه بار می کند.

یعنی مارکسیسم معتقد بود که احزاب، اندیشه های کاذب را به خورد مردم می دهند که واقعاً هم همینطور بود. زیرا احزاب به منظور به قدرت رسیدن به مردم دروغ گفتند تا اعتماد آنها را جلب نمایند و رأی بیاورند. این معنای اصلاحی ایدئولوژی است، اما وقتی شریعتی از دین به عنوان ایدئولوژی یاد می کند چه معنایی مد نظر اوست؟

## ایدئولوژی اسلامی در نظر شریعتی

در جلد ۱۶ مجموعه آثار دکتر شریعتی آمده است: ایدئولوژی عبارت از عقیده و شناخت عقیده است. این شناخت، یک شناخت ویژه ای است که انسان نسبت به خودش، پایگاه اجتماعی و وضع ملی و تاریخی خود دارد. لذا آرمان های مهم انسان مانند این که چه کاری باید کرد و روشهای عمل صحیح به آن کار در ایدئولوژی مطرح است.

شریعتی معتقد است که این سؤالات برای همه انسانها بدون توجه به محل زندگی و شرایط آنها مطرح است و این دین اسلام است که به این سؤاها به بهترین وجه جواب می گوید.

شریعتی حتی معتقد است که اسلام علاوه بر جواب به این سؤالات، بسیار "صریح" و "محرک" نیز هست و انسان را به جنب و جوش وای دارد. بین صراحت و محرک بودن فرق بسیار است. شخصی مانند بوعلی این صراحت را درک می کرد اما ویژگی محرک بودن آن شامل ابوذر شده بود و ابوذر را ابوذر کرده بود. شریعتی معتقد است که مهمترین رویداد و درخشان ترین موفقیتی که ما در سالهای اخیر کسب کرده ایم، تبدیل اسلام از صورت یک فرهنگ به صورت یک ایدئولوژی است.

البته شریعتی مخالف ترویج و تحصیل اندیشه های دینی نبود بلکه می گفت که فرهنگ دینی و سنتی ما باید دارای یک روح ایدئولوژیکی باشد. او در جلد ۲۳ مجموعه آثار خود می گوید: فرق علم و فلسفه با ایدئولوژی در این است که علم و فلسفه مربوط به شناخت واقعیات خارجی هستند و معمولاً علم، شناخت جزئیات است و فلسفه، شناخت کلیات در حالی که ایدئولوژی شناخت هنجارها و ناهنجاری های جامعه است. شناختی دقیق و عمیق و واقعی نه شناخت کاذب و دروغین.

شریعتی می گوید که ایدئولوژی، هم از سنخ شناخت است و هم از سنخ جهان بینی. او معتقد است که مکاتب بشری هم ایدئولوژی دارند. او ادامه می دهد که اگر ما ایدئولوژی را از دین جدا سازیم به معنای آن است که مرامنامه دنیوی را از آن جدا ساخته ایم و بگوییم که دین صرفاً آمده است تا هنگام اذان به مسجد برویم و نمازی بخوانیم، در این جا دین را از دنیا جدا کرده ایم و خواه و ناخواه گرفتار ایدئولوژیهای بشری خواهیم شد. این در حالی است که دین برای جامعه ما حرف دارد، برنامه و ایدئولوژی دارد. عنصر "امر به معروف و نهی از منکر" نیز که در دین ما مطرح شده برای این است که جامعه را از وضع نامطلوب به سوی وضعیت مطلوب سوق دهد. راز این که روشنفکران ما به شدت از امر به معروف و نهی از منکر انتقاد می نمایند در همین است که به ایدئولوژی دین اعتقاد ندارند و از این کار به خشونت یاد می کنند. اگر این عنصر را از دین

جدا سازیم، موتور محرکه دین را از آن گرفته ایم. امر به معروف در اصل سلاح دین است و با گرفتن آن، دین خلع سلاح می شود. لذا شریعتی می گوید که ایدئولوژی همراه با شناخت و شعور از واقعیت موجود است. معتقد است ایدئولوژی همراه با ایمان به اصول، ارزشها، آرمانها و اهداف است. ایدئولوژی همراه با نقد وضع موجود است و مسیر و راهنمای رسیدن به وضع مطلوب.

به اعتقاد شریعتی، امروز قدرتهای سرمایه داری و قدرتهای حاکم را صرفاً خطر ایدئولوژی تهدید می کند و به همین علت است که آنها تا این اندازه علیه ایدئولوژی سرمایه گذاری می کنند. به نظر او اسلام یک ایدئولوژی تمام و کمال است که رابطه جهان و انسان را به دقت ترسیم می نماید و هر کس در آن، محتوای روابط اجتماعی و انسانی و نظام ارزشهای خویش را می بیند. او اذعان می کند که وقتی عالمان مذهبی را نقد می کند به این خاطر است که آنها سعی دارند اسلام را به عنوان یک فرهنگ معرفی نمایند. شریعتی صراحتاً اعلام می کرد که من مقلد امام هستم زیرا امام دارای روحیه انقلابی بود و تصور فرهنگ از اسلام را ندارد. او در تصویری که از امام حسین (ع) ارائه می دهد، امام حسین (ع) را به عنوان یک فرد انقلابی معرفی می نماید و می گوید که من اسلام را به دو اسلام تقسیم می کنم؛ اسلام عقیده و اسلام فرهنگ. اولی اسلام هدایتگر و ایدئولوژیک و دومی اسلام منجمد و منحصر در کلاسهای درس است. به عبارت دیگر همان اسلام راستین و اسلام دروغین. در نهایت می توان با توجه به دلایل و بررسی های انجام شده بدین نتیجه رسید که هیچ تقابلی بین شریعتی و روشنفکران معاصر ما وجود ندارد و هیچ انسجامی بین این دو و طرز تفکر شان مشاهده نمی شود. روشنفکران معاصر ما معتقدند دین رازآلود، مبهم و بی جهت است در صورتی که آراء شریعتی مؤید هیچیک از این آرا نمی باشد.

منبع: ماهنامه گزارش گفتمان

سنخ شناسی منتقدین شریعتی ( امیرحسین ترکش دوز )



در تاریخ معاصر کشور ما، مرحوم دکتر علی شریعتی از معدود کسانی است که موضوع تفسیرهای گوناگون بوده و از وی قضاوت‌هایی به غایت متنوع و ناهمگون به دست داده شده است. قضاوت‌هایی که طیفی گسترده از "شیعه غالی" و "فناتیک مذهبی" گرفته تا "وهابی" و "آته ئیست آنهم از نوع نهان روشانه" آن را دربر می‌گیرد. (کما این که او خود نیز در ایام حیات متذکر این معنا شده بود).

علی شریعتی از پیشروان جنبش روشنفکری اسلامی و لذا از موثرترین شخصیت‌هایی است که هویت فرهنگی – ایدئولوژیک ما طی چند دهه اخیر مدیون او است.

علقه‌ای که ما با سلف خود داریم عمیقاً با کیستی ما پیوند خورده است. تثبیت این هویت در شرایط کنونی و باز تعریف و آسیب شناسی آن همانطور که پیش از این نیز متذکر شده‌ایم نیازمند نگاهی مشرفانه به کارنامه سلف صالح، جهت اقتباس و بازسازی مولفه‌های دیرین در هیاتی نوین است.

این معنا جز با نگاهی خارج از عرف معمول سیاستمداران و سیاستزدگان میسر نیست چه در این رویکرد نه تنها "استعلاء فرهنگی و ایدئولوژیک بر مبنای دین" که حتی شریعتی و هر شخصیت دیگری نیز صرفاً در جهت اهداف سیاسی، طریقت خواهند داشت و بس. نقدهایی که تا کنون از کارنامه دکتر شریعتی بدست داده شده متأسفانه اکثراً در جهت ضرورت‌های تکاملی جنبش روشنفکری اسلامی نبوده است. طبیعی است که با این وجود "نقد نقد" و فی الواقع عیار سنجی انتقادات مزبور در اولویت قرار داشته باشد. سنخ شناسی منتقدین "دکتر" نخستین کاری است که در این میان می‌توان به آن دست یازید. و انگهی شناخت کارنامه شریعتی و راه او با ویژگیهای خاص آن با توجه به تصویری که از او در ذهن ما است سخت مبهم و معشوش می‌نماید؛ از این رو نیازمند شناخت درست از اغیار او و میزان دوری و نزدیکی آنها نسبت به او هستیم.

مخالفین و منتقدین "دکتر" را در یک تقسیم بندی کلی به دو گروه عمده می‌توان تقسیم کرد:

۱- مخالفت‌هایی که با درونمایه‌های غیر معرفتی سامان پذیرفته و یا فاقد مبنای مشخص معرفتی بوده است.

۲- انتقاداتی که از پایگاه معرفتی خاصی آراء شریعتی و یا کارنامه سیاسی او را به چالش می‌کشیده است.

در گونه نخست، می‌توان از انحاء اهانت‌ها و انتساب‌ها و تحقیرها یادکرد که مخالفین به عوض سامان دادن به چالش معرفتی و منطقی با آراء دکتر، صورت می‌داده‌اند.

شریعتی از این حیث البته مشمول لطف گروه‌هایی به غایت ناهمگون و معارض بوده است. او در دوران حیاتش از یک سو با اظهارات گاه سخیف امثال مرحوم شیخ قاسم اسلامی و مرحوم شیخ احمد کافی مواجه بود و از سوی دیگر با تحقیر روشنفکران به اصطلاح مترقی آن ایام همچون باقر مومنی و اکبری. اکنون نیز او از یک سو منافق و ساواکی و جاسوس سیا قلمداد می‌شود و از سوی دیگر غرب ستیزی بی منطق که اندیشه‌اش رهاوردی جز ویرانی در پی نداشته است.

دسته نخست مخالفت‌ها بیشتر از آنکه مدلالانه باشند معللانه‌اند و به همین خاطر کوشش در جهت واریسی "منطق گفتار" و "دلایل منتقدین" از اساس، موضوعیت نخواهد داشت و لذا بیشتر می‌بایست به کشف و تبیین علمی علت مخالفت‌ها همت گمارد. البته شاید پرداختن به این رویکردها نیز در جای خود ضروری بنماید اما آنچه امروز بیشتر مُمد هدف ما یعنی "تثبیت و تنقیح هویت روشنفکری اسلامی" است، عنایت به نقدهایی است که به هر تقدیر از مبنای معرفتی مشخصی برخوردارند. ما نیز از همین رو بحث از دسته نخست منتقدین را به فرصتی دیگر وا می‌گذاریم و در ادامه بحث برگونه شناسی مناقشات معرفتی تکیه خواهیم کرد. البته لازم به ذکر نیست که هیچ‌گاه نمی‌توان در این باب از فقدان انگیزه‌های غیر معرفتی سخن گفت اما صرف کوشش در جهت "ارائه مخالفت خود در سامانه‌ای معرفتی"، می‌تواند دلیلی موجه برقرار گرفتن منتقدین مزبور در ضمن گروه دوم باشد.

مناقشات معرفتی کارنامه شریعتی را به ۸ گروه عمده می‌توان طبقه بندی کرد:

#### ۱- تفسیر هگلی از پویش تجدد

نخستین گروه انتقادات را می‌توان در مناقشات صاحب‌نظرانی جست که با رویکردی هگلی به پویش تجدد (یا مدرنیته)، کارنامه سیاسی شریعتی را کوششی در جهت بازگشت به جهان پیشا مدرن ارزیابی می‌کنند.

به زعم این عده: "تفسیر تجدد ستیز از سنت که نویسندگانی بادیدگاه‌های گوناگون، مانند داریوش شایگان، جلال آل احمد، احسان نراقی و علی شریعتی و ... اما همسو، در جهت تصفیه حساب با تجدد نوپای ایرانی عرضه کردند در اصل، غربی و یا به عبارت دیگر غرب‌زده یعنی ناشی از جهل به ماهیت اندیشه جدید غربی بود... حاصل بحث آنان از سویی راه را بر درک درست سنت مسدود کرد و از سوی دیگر، دریافتی ساده

انگاران از تحول اندیشه در مغرب زمین را القاء کرد که از بنیاد با ماهیت آن اندیشه و نسبت آن با تمدن غربی سنخیتی نداشت." (۱)

از منظر این عده، جهل توامان به ماهیت سنت و تجدد، از امثال شریعتی روشنفکرانی ساخته بود که با وصله پینه کردن ایده‌ها و ارایی که به جهانهایی، بنیاداً متفاوت، تعلق داشتند، ملغمه‌ای از آراء پدید آورند که بکار لایه‌ها و افشاری می‌آمد که در جریان پویش تجدد، حاشیه‌ای شده و باداعیه‌های نوستالژیکی چون "بازگشت به خویش" بحران معنای خود را فرو می‌پوشاندند.

البته این عده، مطلق عنایت به میراث گذشته رامذموم نمی‌دانند؛ بلکه عنایت به سنت، در نظر ایشان آنگاه شایسته و حتی ضروری است که از دریچه و مجرای اندیشه تجدد، صورت پذیرد. تو گویی حوزه تجدد در نگاه ایشان "حوزه عقل" و هر آنچه در ذیل مدرنیته سامان نیافته باشد "ناعقل" است.

از نظر این عده، بسط تجدد صورت محتوم و ناگزیر زیست جهان آینده بشریت را بر خواهد ساخت و لذا اندیشه‌هایی از سنخ اندیشه‌های شریعتی آنچنان که پیش از انقلاب در عوامانه‌ترین صورت گفته شده بود جز "بازگشت به خویش" واجد مضمونی نیست. جواد طباطبایی در همین رابطه می‌نویسد:

"بازگشت به خویشن چهار دهه گذشته در ایران نیز چنانکه به تکرار گفته شده بر مبنای بازاندیشی سنت بر پایه اندیشه تجدد صورت نگرفت ... ایدئولوژی به گونه‌ای که در چهار دهه گذشته در ایران سیطره پیدا کرد جز بی‌راهه تعطیل اندیشه و از آنجا به بن بست تعطیل تاریخ منتهی نخواهد شد ... بر پایه ایدئولوژی‌هایی که نویسندگان معاصر از جلال آل احمد تا علی شریعتی، ... بافته‌اند تنها می‌توان در توهم آنچه خود داشت ... این احتضار طولانی را به تماشا نشست." (۲)

## ۲- رویکرد پست مدرن و قیاس ناپذیری پارادایمها

مشخص‌ترین نمونه این رویکرد را در آثار متاخر داریوش شایگان می‌توان دید. شایگان از کتاب "انقلاب دینی چیست؟" به بعد، مسیر جدیدی را پیش می‌گیرد که او را از مسیر سابق خود که تحت تاثیر هایدگر و روایت‌های وطنی از او قرار داشت جدا می‌کند.

وی در کتاب یاد شده که البته خالی از علقه‌های سیاسی شایگان در اوایل دهه ۸۰ میلادی و واکنش‌های منفی او نسبت به انقلاب ایران نیست، به نقد "تعبیر ایدئولوژیک از سنت" دست می‌یازد. رویکرد جدیدی که وی



در کارهای متاخر خود آغاز می‌کند در کتاب "نگاه مثله شده" به ثمر می‌نشیند. وی در این کتاب با اتخاذ صورتی از نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی به قیاس ناپذیری پارادایمها و سنت‌های فکری می‌رسد. طبیعی است که با ابتناء بر این رویکرد، تمامی کارنامه شریعتی هم چیزی جز "توهم ایجاد پلی میان دو دنیا که از نظام‌های صدق و منطق مضمونی کاملاً بیگانه با یکدیگر برخوردارند"، نباشد، به زعم شایگان، دستاورد علی شریعتی چیزی جز آمیزه‌ای از سنت‌های قیاس ناپذیر فکری نیست. آنچه امثال شریعتی به اعتقاد او، به آن عنایت نداشته‌اند گسست‌های معرفت‌شناختی است که هستی‌شناسی دیانتی چون اسلام را از هستی‌شناسی مدرن جدا می‌کند حال آنکه ورود ما به عالم جدید قرار یافتن در ذیل اپیستمه یا الگوی معرفتی کاملاً متفاوتی است که مفاهیم و ایده‌هایی با درون مایه خاص خود را دارا است. در دیدگاه شایگان دو جهان سنت و ایدئولوژی را به هیچ وجه نمی‌توان از طریق زیر ساخت‌های مقایسه‌پذیر و هم شکل به هم مربوط دانست. آن چنان که فی‌المثل تفکر هندو در قالب بیانی برخی عارفان مسلمان تعینی نوین می‌یابد، او خود این اندیشه را این چنین توضیح می‌دهد:

"هنگامی که با سنت‌های مذهبی که می‌توان گفت از نوعی همگنی در تجربه متافیزیک برخوردارند سرو کار داریم، مفاهیم، به مدد فضای استحاله (Transmutation) براحتی از فرهنگی به فرهنگ دیگر سفر می‌کنند... و هنگامی که وارد فضای مدرنیته غربی می‌شویم دیگر در استحاله شرکت نداریم، بلکه با جهش‌ها (Mutations) سرو کار داریم... در حالی که استحاله عبارت از گذار مضمونی هم شکل به جهان تفکر معادل آن است، جهش‌ها در واقع به صورت رسوخ و نفوذ مضمون خارجی در قالبهایی که برای دربرگرفتن آن مضمون نامناسب‌اند خودنمایی می‌کنند که نتیجه آن ظهور شکل‌های التقاطی و غول‌های فرانکشتین است و پدید آمدن ایدئولوژی زدگی و زایش تفکر التقاطی در اندیشه کسانی چون علی شریعتی و دیگران از همین جا بر می‌خیزد." (۳)

به زعم این دسته از صاحب‌نظران، شریعتی نه تنها مرتکب خلط‌ها و اغتشاشات فاحش معرفت‌شناختی و روش‌شناختی، است بلکه از میان تمامی دستاوردهای تجدد، او به فراورده‌ای همچون "ایدئولوژی" دلبسته است که ماهیتاً جزمی و غیر دیالکتیکی است. بگذریم از آن که این عده این گلگی سیاسی را هم پنهان نمی‌کنند که شریعتی از پدید آوردگان زمین لرزه سیاسی ای چون انقلاب ایران است که اساساً براساس هیجان‌ات نامعقول "انبوه خلق" سامان یافته است. شایگان در همین باب می‌گوید:

"ایدئولوژی، پدیده‌ای التقاطی، میان اسطوره و عقل است ما با نوعی اسطوره عقلانی شده و عقل بازگشته به اساطیر سر و کار داریم. نیز می‌دانیم که ایدئولوژی تفکری ضد دیالکتیک است زیرا منجمد و راکد است.

بالاخره می‌دانیم که ایدئولوژی یک آگاهی کاذب است وقتی که من همه این عوامل را در مجموع گرد آوردم، دریافتم که دید متفکرانی چون علی شریعتی که به نظر من سنخ نمونه وار یک ایدئولوژی پرداز است به خوبی در چارچوب ایدئولوژی می‌گنجد. این متفکر حتی پیش از انقلاب زمینه مساعدی برای ایدئولوژی زده کردن به وجود آورده بود. به نظر من قبل از هر زمین لرزه اجتماعی، انسان در شکل گیری یک میدان مغناطیسی شرکت می‌کند که از همان آغاز، ذهن را مشروط و مقید می‌سازد و بر همین اساس حتی روشن بین‌ترین کسان را به دام می‌اندازد و تفکر انتقادی انسان را می‌بندد و فلج می‌کند. از این وضعیت تا لجام گسیختگی روانشناسی توده‌ها گامی بیش نیست." (۴)

### ۳- رویکردهای مبتنی بر عقلانیت انتقادی پویر و نئولیبرالسیم هایدک

شاید هیچ یک از رویکردهای انتقادی به آراء مرحوم شریعتی همچون این دسته از مناقشات، در زمان ما تبدیل به نیروی سیاسی نشده و توفیق گسترش در سطحی عمومی‌تری از خواص روشنفکران را به دست نیاورده باشد.

احتمالاً علت را در صورت بندی ساده؛ مبانی نه چندان پیچیده و تناسب قالب گفتاری این انتقادات با سرخوردگی‌ها و مطالبات خام در وضعیت کنونی سیاسی - اجتماعی میهنمان باید دید. نقد صاحبان رویکرد پویری در کشور ما از اندیشه‌های شریعتی، دو دوره متمایز از هم را از سر گذرانیده است، در دوره نخست، بیشتر به خلل‌های منطقی اندیشه‌های شریعتی و سستی الگویی که او برای فهم دین، فلسفه تاریخ و امثال ذالک انتخاب کرده بود پرداخته می‌شد. این الگوها که به زعم این عده واجد مضمون پررنگ مارکسیستی بود منطقاً نادرست بود و لذا دین شناسی شریعتی را نیز مشوب به آفت اعوجاج‌های روش شناختی و معرف شناختی می‌ساخت.

اما همین عده در دوره‌ای دیگر که مشخصاً با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و فضای سیاسی جدید ایران آغاز می‌شود به تدریج تمرکز انتقادی خود بر کارنامه شریعتی را بر رویکرد ایدئولوژیک او به دین و نیز غرب سیتزی وی قرار می‌دهند. به زعم عبدالکریم سروش برجسته‌ترین نماینده این رویکرد: "مدافعان ایدئولوژیک کردن دین، همه دین را نمی‌خواهند بلکه از دین فقط سلاحی برای مبارزه می‌طلبند." (۵) جوهر دین راز آلودگی و حیرت افکنی است، حال آن که ایدئولوژیک کردن دین، حریت زایی حکمت‌افزینی و عمق دین را از آن می‌گیرد." از این روست که به زعم ایشان رویکرد شریعتی به دین با جوهره دین در تعارض است. وانگهی نگاه ایدئولوژیک

شریعتی از منظر این دسته از منتقدین، آفات عمومی تمامی ایدئولوژی‌ها را هم دارا است: ایدئولوژی‌ها از آنجا که مجموعه‌ای راهنمای عمل و پیکار سیاسی اند چاره‌ای ندارند جز آن که دقیق، واضح و قاطع باشند و لذا ایدئولوژی به هیچ وجه چون و چراهای فلسفی، تردیدهای علمی و تساهل‌های عرفانی را بر نمی‌تابد و همین وضوح مالا به قشریت می‌انجامد. (۶)

از نظر این عده ایدئولوژی و من جمله رویکرد ایدئولوژیک شریعتی به دین، انسانها را به "خودی" و "دیگری" تقسیم می‌کند. به گمان آنها یک ایدئولوژی نمی‌تواند همگان را به جهت آن که حظی از حقیقت برده‌اند محترم شمارد و لذا به راحتی میان موافقان و مخالفان ایدئولوژی خط کشی می‌کند و مالا ایدئولوژی تبدیل به مرامنامه حزبی می‌شود.

به زعم سروش، دین و ایدئولوژی از جنبه‌ای دیگر نیز در تعارض اند: "دین مثل هوا است اما ایدئولوژی مثل جامه و قبا، هوا محصور و منحصر به هیچ شکل و هیات خاصی نیست در حالیکه قبا چنین است". (۷)

این عده اندیشه "امت و امامت" مرحوم شریعتی را نیز متضمن سودای ایدئولوژیک کردن جامعه می‌بینند. یعنی ساختن جامعه‌ای "یک شکل" با رهبری، از سنخ فرماندهان نظامی و طبقه مفسران رسمی. در نگاه ایشان "در باب ایدئولوژیک کردن جامعه به دو سوال مهم باید پاسخ داد اول این که آیا ایدئولوژیک کردن جامعه نظراً و عملاً امکان پذیر است؟ یعنی آیا می‌توان یک مجموعه انسانی فوق العاده پیچیده را براساس برنامه‌ای از پیش تعیین شده طراحی کرد؟ دوم این که حتی اگر اجرای چنین برنامه‌ای امکان پذیر باشد آیا مطلوب هم هست؟" (۸)

پاسخ ایشان منفی است. به زعم این عده، رویکرد ایدئولوژیک شریعتی به دین مضمونی جز بستن باب تفکر (۹) و ویرانی یک نظم مالوف که طبعاً از سر تعقل و آگاهی نیست ندارد.

مروجین اندیشه‌های لیبرال نیز از آنجا که آراء شریعتی را واجد مضامین جمع گرایانه می‌دانند آن را برای مصالح جمعی!! مردم مضر تشخیص می‌دهند. از نظر این عده اندیشه‌هایی همچون عدالت اجتماعی و برابری یادگار مناسبات عشیره‌ای - قبیله‌ای است که هنوز هم سایه آن بر گفتار سیاسی مسوولان و یا روشنفکران ایرانی سنگینی می‌کند. یکی از مروجین صورت ناب لیبرالیسم در کشورمان در همین زمینه می‌نویسد:

"روشنفکران تاثیر گذار دوران معاصر از خلیل ملکی گرفته تا جلال آل احمد، دکتر شریعتی و ... اغلب منادیان ارزش‌های قبیله‌ای و جمع گرایانه (عدالت توزیعی، عدالت اجتماعی) بودند و به شدت با هر آنچه نشانی از مبادی و مظاهر حقوق و ازادی‌های فردی داشت، تحت عنوان لیبرالیسم، سرمایه داری و غیره دشمنی

می‌ورزید. فضای فکری جامعه کنونی ما عمیقاً متأثر از این فرد ستیزی ریشه دار است به طوری که ما انعکاس آن را در اغلب گفتارهای مسوولین و نویسندگان اقتصادی و اجتماعی مشاهده می‌کنیم." (۱۰)

#### ۴- رویکرد هایدگری و روایت‌های بومی آن

مضمون این رویکرد را در القاءات مرحوم احمد فردید و برخی از شاگردان ایشان می‌توان دید. از نظر این جمع امثال آل احمد و شریعتی اگر چه سودای مبارزه با غربزدگی و روی برتافتن از تجدد را داشته‌اند اما خود، از آنجا که به باطن تجدد جاهل بوده و غرب را صرفاً در مظاهری همچون ماشینیزم و امپریالیسم سیاسی و اقتصادی خلاصه می‌کرده‌اند خود نیز دچار غربزدگی بوده‌اند. بکار رفتن واژه‌هایی همچون اومانیزم اسلامی در آثار دکتر از منظر ایشان چیزی جز ناآگاهی نسبت به تجزیه ناپذیری کلیت واحد غرب نیست.

البته در نگاه برخی از نمایندگان این رویکرد، جهت‌گیری ایدئولوژیک شریعتی نیز واجد آفاتی است. اگر چه نقادانشان بر ایدئولوژی اندیشی، متعادلتر و متواضعتر از صاحب‌نظران متاخر است.

دکتر رضا داوری اردکانی در همین باب می‌نویسد: "مراد من از ایدئولوژی چیست؟ ایدئولوژی مجموعه اقوال و آرای است که راهنمای عمل اهل سیاست و احزاب سیاسی است و این طایفه از مردم اعمال و سیاست‌ها و رویه خود را با آن توجیه می‌کنند... کسانی که بی توجه به موقع و مقام، همیشه و همه جا برنامه‌های واحدی را سفارش می‌کنند و به امکانات توجه ندارند به این نوع ایدئولوژی تعلق دارند. این اشخاص معمولاً حرف‌هایی می‌زنند که درست به نظر می‌آید ولی تا وقتی که در مقام ایراد و اشکال و نقادی هستند ضعف‌ها و نارسائیها را از محل خود انتزاع می‌کنند و آن را بزرگتر از آنچه در حقیقت هست می‌نمایند و به دیگران نشان می‌دهند. ایدئولوگ اهل تبلیغات است و تبلیغات به معنی جدید، با ایدئولوژی پدید آمده است بی جهت نیست که می‌بینیم سرمایه عمده ارباب ایدئولوژی، طبالی و سرو صدا و تبلیغات توخالی است." (۱۰)

از نظر این گروه، تعابیر ایدئولوژیک از دین به حسب ظاهر بیشتر از آن حیث مذموم می‌نماید که دوره تاریخی ایدئولوژی‌های نیست انگار غربی گذشته است:

"سخنان اهل ایدئولوژی وقتی اثر دارد که به صرف آراء انتزاعی مبدل نشده باشد و با آنچه در تاریخ پیش می‌آید نسبتی داشته باشد ولی ایدئولوژی‌های موجود غالباً به صورت مجموعه‌ای از سخنان قالبی در آمده و وسیله توجیه نیست انگاری شده است." (۱۲)

در نظر وی: "وابستگان به این نوع ایدئولوژی با تاریخ انسی ندارند ... تاریخ و مردم تابع اهواء و آراء اشخاص نیستند. منتها حقیقتی که در تاریخ محقق می‌شود ممکن است اقتضاء کند که فلان یا بهمان ایدئولوژی راهنمای سیاست شود و حال آنکه صرفاً با سیاست هیچ حقیقتی متحقق نمی‌شود." (۱۳)

البته دکتر داوری به رغم انتقادات پیش گفته متذکر می‌شود که "اگر بگویند که ایدئولوژی‌ها را هیچ انگاشته‌ام، درست نیست. من صرف این ادعا را که ایدئولوژی مقدم بر همه چیز است رد کرده‌ام." (۱۴)

#### ۵- رویکرد پاره‌ای از نوگرایان مسلمان

این رویکرد، اتفاقاً در آثار آن دسته از نوگرایان مسلمان ظهور داشته است که سابق بر این، و یا حتی هم اکنون، نمود سیاسی آنها تحت لوای شریعتی و به نام و بهانه او با طرد دیگر پیشروان روشنفکری اسلامی همچون استاد شهید مطهری، امام خمینی و یا (سابق بر این) مهندس بازرگان تعیین می‌یافته است.

این عده که (مشخصاً دکتر حبیب اله پیمان را می‌توان در شمار آنها آورد) اساساً هویت سیاسی خود را در جامعه ما با ترم‌هایی وام گرفته از آن شهید، همچون "امت" تثبیت کردند، از میانه دهه ۶۰ به کمرنگ کردن مولفه‌های وام یافته از شریعتی و به عوض جایگزین نمودن اندیشه‌های نوحنبلی امثال مرحوم شریعت سنگلجی در گفتار خود همت گماردند؛ تا آنجا که برخی از ایشان در دهه ۷۰ دکترین امت و امامت او را شرک آلود خواندند. گو این که از همان ابتدا نیز نفوذ نگاه پوزیتیویستی و مکانیکی به مناسک و آموزه‌های دینی در دیدگاه ایشان راه آنها را از رویکرد تاویلی و تفهیمی شریعتی به آموزه‌ها و مناسک اسلامی و شیعی جدا می‌کرد.

البته پیش از این نیز پیش بینی می‌شد که رگه‌های قوی معنوی و راز پذیر در اندیشه شریعتی و تعصب آگاهانه او در امر دین و عشق به پیشوایان آن، با رگه‌های مکانیکی، ابزاری، عرفی کننده و راز زدا در ایدئولوژی ایندسته ناسازگار افتد، که اکنون متأسفانه شاهد بروز خارجی این ناسازگاری و تمایز هستیم (گرچه کماکان در گفتار ایشان از نام شریعتی بهره برده می‌شود)

پاره‌ای دیگر از حاملان این رویکرد (همچون آقای رضا علیجانی و برخی از همفکران ایشان) امروزه در حالی علم شریعتی را برافراشته‌اند و از "اسلام الهام بخش" در مقابل "اسلام اجتهادی" سخن می‌گویند که نشانه‌های "دغدغه استناد به متن" در سراسر آثار شریعتی هویدا است. شریعتی صراحتاً اجتهاد را انقلاب دائمی در اندیشه

وقفه شیعی می‌خواند و سودای کارآمد کردن آن را در سر داشت. حال آن که این عده با فروگذاردن "دغدغه استناد به متن" از روشنفکری اسلامی فاصله گرفته و حداکثر به روشنفکری مسلمانی می‌رسند.

از سوی دیگر روایتی که شریعتی در آثار خود از ماهیت تشیع به دست داده است چندان مقبول خاطر این عده نیست. برخی از نوگرایان یاد شده روایت وی را محرف و نامنطبق با ماهیت تاریخی امامیه می‌دانند.

## ۶- رویکردهای اصلاح گرایانه موضعی

گرچه شاید "اصلاح گرایانه موضعی" مناسبترین عنوان برای مجموعه دیدگاه‌های انتقادی مورد نظر نباشد، اما احتمالاً می‌تواند تا حدودی اصلی‌ترین مولفه‌های دیدگاه‌های مزبور را منعکس کند. این رویکرد به نوبه خود شامل طیف متنوعی از دیدگاه‌ها است. از دیدگاه‌هایی که با کمترین بازاندیشی و دگرگونی در مضمون اندیشه‌های مرسوم و مسلط حوزه‌ها در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ بازنگری در صورت و ابزار تبلیغ را هدف قرار داده بود و به هر تقدیر در حد خود از فعالیت اثباتی در معرفی دین به نسل جدید نیز فروگذار نمی‌کرد تا نیروهایی که میزان کمتری از فعالیت اثباتی اصلاحی را دارا بودند و اگر هم خود را مسلح به زبان روز می‌کردند در جهت مقابله با "غیر" بود. تعیین جریان نخست را به طور مشخص در فعالیت‌های دارالتبلیغ اسلامی مرحوم آیت الله شریعتمداری، نشریه مکتب اسلام و انتقادات آیت الله مکارم شیرازی و جریان دوم را در فعالیت‌های آیه الله مصباح یزدی می‌توان دید.

دسته نخستین گرچه از فعالیت‌های مصلحانه محدود و در عین حال غیر بنیادی، بی بهره نبود اما با خدشه‌ها بر آرائی که چندان هم در آراء شریعتی اصلی نبودند، مانند خدشه بر فلان روایت تاریخی و یا تفسیری که مرحوم دکتر از پاره‌ای آیات (مانند داستان خلقت آدم) به دست می‌داد، انطباق نداشتن آراء وی با روایات اصیل دینی را به اثبات می‌رساند. گروه دوم، به زعم خود بر مضمون مارکسیستی اندیشه‌های شریعتی تاکید می‌کرد و آن را به بیانی، ملحدانه و دین ستیزانه قلمداد می‌کرد. گرچه خود به میزان کمتری، از فعالیت‌های اثباتی اصلاحی بهره مند بود.

عناصر سیاسی‌تر این گروه همچون آقای علی ابوالحسی (ع. منذر) نیز که به شخصیت‌های کمتر شناخته شده ای چون شیخ حسین لنکرانی در تاریخ ما متصل بودند (و اقدامات جریان ایشان در برپا کردن غائله ضد کتاب شهید جاوید و جریانات ضد شریعتی در محافل مذهبی با واکنش امام خمینی رو به رو شده بود) بعدها کارنامه شریعتی را "توطئه تاویل ظاهر دیانت به باطن الحاد و مادیت" خواندند. از سوی دیگر روایتی که

شریعتی از تاریخ تشیع به دست می‌داد همان طور که مقبول پاره‌ای از نوگرایان مسلمان نبود پاره‌ای از جریانات حوزوی (و کلاً متقدم) را نیز خوش نمی‌آمد. به زعم ایشان ستیز با قدرت جائز نه فی حد ذاته ارزش است و نه مضمون تعالیم ائمه را بر می‌ساخته است. از همین رو است که سلطنت شرعی را جایز و دوران صفویه را یکی از درخشانترین مقاطع تاریخ جوامع اسلامی می‌شمردند. علاوه بر این پاره‌ای از تاریخ نویسان معاصر حوزوی همچون آقای رسول جعفریان نیز در همین زمینه تفسیر مبتنی بر ستیز مرحوم شریعتی از امامیه را مقبول نمی‌دانند.

#### ۷- رویکرد موسوم به تفکر سنتی

این رویکرد عمدتاً در آراء رنه گنون متفکر مسلمان فرانسوی و در مراتب بعد نویسندگانی همچون فریتهوف شوآن و تیتوس بورکهارت ریشه دارد و در کشور ما بیشتر با آثار سید حسین نصر شناخته شده است.

وی معتقد است که تجدد، اعوجاجی در نحوه نگرش آدمی به عالم و آدم و رفتار اوست و از تبعات آن به فراموشی سپرده شدن میراث قدسی انسان است که در قالب معارفی که به سیانس (Science) تقلیل نیافته‌اند، معنا بخش زندگی آدمی بوده‌اند و اکنون از جانب انسان متجدد به وادی فراموشی سپرده شده‌اند.

نصر معتقد است که بنیادگرایی اسلامی و جنبش‌های ایدئولوژیک دینی و من جمله حرکت شریعتی همگی حکم آلاینده‌های فضای قدسی سنت را دارند و محل آرامش روحانی این فضا هستند. نصر البته در ساحت عمل، خطی را برگزید که لزوماً نتیجه منطقی آراء امثال گنون و شووان نیست. نزدیکی به نهاد سلطنت و فی الواقع همزیستی مسالمت آمیز با نظم سکولار راهی بود که نصر برای احیاء سنت و معارف قدسی برگزید او مورد نمونه وار کسانی است که حفظ سنت و پاسداشت اصالت‌های ادعایی را در آویختن به ریسمان قدرت و اتکاء "به حصن حصین پنداشته" آن می‌بینند. سرانجام کار نصر، به یاری رساندن به ارباب نظم سکولار شاهنشاهی انجامید.

#### ۸- انتقادات درونی جنبش روشنفکری اسلامی

استاد شهید مرتضی مطهری و مرحوم مهندس مهدی بازرگان از مشخص‌ترین حاملان این سنخ انتقادات‌اند. گواهی که نقد شهید مطهری در این میان از منظری فلسفی و در گستره‌ای وسیع‌تر و با پی‌گیری بیشتر، سامان می‌یافته است. نقدهای رده‌بندی شده در این گونه را هم از حیث بینش و هم از حیث روش باید از تمامی



نقدهای پیش گفته متمایز دید. این انتقادات از آن حیث که در جهت اهداف کلی جنبش روشنفکری اسلامی و تکامل آن، به خصوص حفظ توأمان پویایی و اصالت دینی جنبش اسلامی و هم آوایی دیندارانه با خواستههای فطری انسان از جمله عدالت خواهی و آزادی طلبی بوده است، می‌بایست، نقد درونی قلمداد کرد.

نقد مطهری عمدتاً بر الگوهایی بود که مرحوم شریعتی در فهم تاریخ و انسان برمی‌گرفت، منتها اگر حاملان رویکرد پویتری بیشتر برخلل‌های منطقی این الگوها تاکید می‌کردند، مطهری بر ناسازگاری آنها با بنیادهای اندیشه دینی تکیه داشت.

مطهری از یک سو با تاکید بر اندیشه فطرت بر نادرستی تلقی مارکسیسم اگزیستانسیالیستی سارتر در نفی ماهیت از انسان تاکید می‌کرد و بخصوص آن را ناسازگار با باورهای دینی می‌دانست و از سوی دیگر تلقی ابزاری و طبقاتی از ماهیت انسان و نیز تحولات تاریخی را منطقی نادرست و ناسازگار با آموزه های دینی می‌دانست. از سوی دیگر مطهری باز هم از موضع حفظ اصالت دین بر مضامینی از "ایدئولوژی اندیشی" شریعتی مناقشه داشت.

البته مطهری خود به ضرورت ایدئولوژی معتقد بود و آن را وجهی از دین می‌شمرد اما محوری کردن عنصر "مبارزه" و قربانی کردن دیگر وجوه دین در ذیل آنرا ناروا می‌دانست و گاه آن را "مارکسیسم زدگی" می‌خواند. بازرگان نیز از این حیث با مطهری همداستان بود او نیز نسب به نفوذ ایدئولوژی اندیشی از نوع مارکسیستی در جنبش روشنفکری اسلامی هشدار می‌داد.

وی در همین زمینه در نوشته‌ای که تقریر گفتار او در سال ۱۳۵۶ در مسجد قباب تهران است می‌نویسد:

"در روزگار خودمان سیل شعارها و اصطلاحات و استدلالها و اصول درجه دوم مکاتب غربی مانند مارکسیسم وارد فرهنگ و منطق و فکر دینی مان گردیده کار را به انحراف و نفاق و جدایی و دشمنی‌ها می‌کشاند به طور مثال چند نمونه ذکر کنیم: کلمه استعمار یا امپریالیسم و شعار مبارزه با امپریالیسم که اختراع لنین بعد از مارکس در مبارزه با دشمنان غربی خودشان بود و یکی از وجهه‌ها و تضادهای کاپیتالیسم اروپای غربی را در چهره جهانگشایی و قدرت طلبی جلوه‌گر می‌ساخت، یکی از آنها است ... موقعی ... که قبول اصل موضع طبقاتی و اینکه پیغمبران وظیفه‌ای جز در افتادن با طبقه اشراف و سرمایه‌داری نداشته‌اند بنماییم رسالت و بعثت انبیاء را که در مرحله اصلی و کلی، مبارزه با شرک و اعلام و اشاعه و اجرای توحید است قلب و ضایع کرده‌ایم. کسان زیادی بوده و هستند که روی دلسوزی و حسن نیت بقصد تحریک و تقویت جناح خودمان، ندانسته خیانت به خلوص توحید و به اصالت و استغنائی قرآن و اسلام می‌نمایند در حالی که نمی‌دانند که از

اصالت انداختن مکتب، یکی از بزرگترین افات است. داستان آن طفل به مکتب گذاشته را بیاد بیاورید که استنکاف و سرسختی برای گفتن الف داشت برای اینکه می دانست بالاخره به گفتن یاء خواهد رسید و گرفتار عم جزء و درس و مشق و مشکلات بعدی که شامل حال برادرش بوده است خواهد شد! اسلام و قرآن راز یک دید و از ابعاد محدود منظور دیدن، خیانت به قرآن و آفت زدن بتوحید است. مثلاً بجنبه فقهی تنها و احکام فرعی پرداختن و اخلاق و علم و اجتماع و جهاد و اقتصاد و حتی اصول و اعتقادات را فراموش کردن یا بذکر و دعا و تسبیح اکتفا نمودن همان اندازه خیانت است که دینداری را در کلاه خود و شمشیر و گرز مبارزه و جهاد محصور نمودن... از این قبیل تخصیص های اسلام و تحریف های نسبی قرآن در بعضی از گفته ها و نوشته های مولفین اخیر خودمان گاهگاه دیده می شود. آیه لقد ارسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه باس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب ان الله قوي عزيز را می گیرند و سپس حکم صادر می کنند که یگانه منظور خدا از بعثت پیغمبران اسلحه بدست مومنین دادن و هیاهوی جنگ و مبارزه راه انداختن (آنهم صرفاً علیه طبقات استثمار گر و دولت های استعماری) است. در حالی که اولاً در خود این آیه اگر از باس شدید آهن صحبت می شود بمنافع آن نیز (که سرمشاء صنایع و مصارف است) اشاره می شود، ثانیاً در چند آیه بعد درباره عیسی بن مریم گفته می شود... و آتیناه الانجیل و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رافه و رحمه. بعلاوه صدها آیه در قرآن داریم که آن انحصار را برمی دارد و ماموریت های دیگر پیغمبر خودمان و گذشتگان را بیان می کند." (۱۵)

البته مرحوم بازرگان حداقل تا آن مقطع به مطلق ایدئولوژی معتقد بود و شاید با کتاب "بعثت و ایدئولوژی" در دهه ۴۰ از پیشتانان طرح بحث ایدئولوژی در فضای دینی ما باشد. اما انتقاد وی نیز به شریعتی به وام گیری از ایدئولوژی مارکسیستی ناظر می گشت.

از نظر مطهری نیز عمده کردن بعد ایدئولوژیک دین و بی عنایتی به مبانی فلسفی و نظری آن و تحقیر فلاسفه و اهل فرهنگ در اندیشه شریعتی ناروا می نمود. وی بر آن بود که ایدئولوژی، بدون اتکاء به مبانی استوار فلسفی و منطقی به موجود پا در هوایی می ماند که براحتی از بادهای آفتزا به رنجوری و میرایی خواهد افتاد. سخن مطهری این بود که سودای عمل نباید راه بر موشکافی های نظری ببندد و ربه ابوذرا را از مدرسه علما جدا کند.

مرحوم مطهری در گوشه ای از آثار خود می گوید "مستمعی پس از سخنان من انتقاد کرد که چگونه می توان از زیر بار سنگین این فرهنگ اسلامی خلاص شد و من پاسخ دادم که همچنان که نفی فلسفه در گرو فلسفیدن است، نقد این معارف نیز با ورود پیدا کردن و عمق یافتن در آن میسر خواهد بود."

## جمع بندی

ارزیابی نقدهای پیش گفته مسلماً مجال مستوفایی را می طلبد که در فرصت‌های دیگری می‌بایست حق آن را به جای آورد. آنچه در این میان در دستور کار ما بود گذاردن نقطه عزیمتی بر این مهم، با سنخ‌شناسی نقدها و تمایز بخشیدن مبنای معرفتی و رویکرد خاص هر یک بود. اما به هر تقدیر نمی‌توان از ذکر اشاراتی تمهیدی که دورنمای ارزیابی آتی را تا حدودی روشن خواهد ساخت، خودداری کرد.

پاره‌ای از نقدهایی که ذکرشان پیش از این آمد، براساس مقدماتی سامان یافته‌اند که به نوبه خود محل بحث‌اند. به عنوان مثال صدق گزاره‌هایی همچون "متجدد شدن سیر محتوم و ناگزیر تاریخ بشری است" یا اینکه "کلیشه‌هایی چون سنت - تجدد راه بر هرگونه گزینه دیگری در فراروی جوامع غیر غربی می‌بندند"، یا اینکه "سنت‌های فکری قیاس‌ناپذیرند"، به هیچ روی بدیهی نیست و نباید گمان کرد که با تکرار و تبلیغ، شأن بداهت می‌یابند.

از سوی دیگر ارزیابی میزان انطباق آرای که به مرحوم شریعتی نسبت داده شده است، با متن آثار وی و جامعیت انتساب‌های مزبور نیز وجه دیگری از ارزیابی نقدهای یاد شده خواهد بود. مثلاً در این که پاره‌ای از رویکردهای ایدئولوژیک در دهه‌های گذشته در کشور ما از خلله‌های چشم‌ناپوشیدنی برخوردار بوده‌اند تردیدی نیست. اما باید به این پرسش پاسخ گفت که آیا ایدئولوژی اندیشی مرحوم شریعتی نیز از سنخ همان ایدئولوژی اندیشیها قرار می‌گیرد؟ یا آن که برعکس از وجوه قابل تأملی، از آنها تمایز می‌یابد.

وانگهی آثار به جای مانده از شهید شریعتی دریایی است که تحلیل برشی از آثار وی نباید چشم ما را بر تمامیت آن و نیز روند پویایی و تکاملی مساعی وی و به خصوص شان صدور آراء وی بریندد.

باید توجه داشت که نقدهای درونی جنبش روشنفکری اسلامی و مشخصاً انتقادات حکیمانه استاد شهید مطهری برای ما، که هویت خود را در ضمن آن تعریف می‌کنیم از آنجا که همدلانه و با عنایت به غایات این جنبش است، بیشتر حائز اهمیت خواهند بود (گو اینکه نباید از دیگر نقدها چه درچارچوب روشنفکری غیر مذهبی و چه در چارچوب روشنفکری مسلمانان نیز چشم پوشید).

آنچه در این میان مهم است کشف جوهره کوشش‌های مصلحانه امثال: امام، مطهری، طالقانی، شریعتی و .. و سپس فراتر رفتن از برخوردهای ناگزیر خاص هر مقطع میان آنها است. مسلماً ادامه این نقدها و آسیب‌شناسی‌های همدلانه "درون جنبشی"، برای دستیابی به وحدتی استعلایی از دستاوردهای همه پیشروان

روشنفکری اسلامی (اعم از شریعتی و مطهری و امثالهم) و تثبیت هویت روشنفکری اسلامی در دنیای پراشوب کنونی ضروری خواهد بود.

پی نوشت ها:

- ۱- طباطبایی، جواد، ابن خلدون و علوم اجتماعی، طرح نو، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴، صفحه ۱۰
  - ۲- همان، صفحات ۳۶۸ و ۳۶۹
  - ۳- شایگان، داریوش، زیر آسمانهای جوان، فرزانه روز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۶، صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲
  - ۴- همان
  - ۵- سروش، عبدالکریم، فربه تر از ایدئولوژی، صراط، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۶، صفحه ۱۲۳
  - ۶- همان، صفحه ۱۰۷
  - ۷- مان، صفحه ۱۲۸
  - ۸- همان، صفحه ۱۳۲
  - ۹- همان، صفحه ۱۴۱
  - ۱۰- غنی نژاد، موسی، "جامعه مدنی- آزادی، اقتصاد و سیاست"، طرح نو، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷، صفحه ۳۵
  - ۱۱- داوری اردکانی، رضا، فلسفه چیست؟، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه، تهران، ۱۳۵۹، صفحه ۱۱
  - ۱۲- همان، صفحه ۱۰
  - ۱۳- همان، صفحه ۱۱
  - ۱۴- همان، صفحه ۲۳
  - ۱۵- بازرگان، مهدی، آفات توحید، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۶، صفحات ۶۱ تا ۶۸
- منبع: سایت احیا

میراث خواران دروغین شریعتی ( روزنامه کیهان )



داوری و ارزش گذاری درباره هر شخصیت علمی و شناخت درست و دقیق او، نیازمند بررسی و مطالعه جامع و کامل آثار و احوال اوست. دکتر شریعتی که سرشار از جادوی سخن، قریحه ادبی و زبان آوری و تخیل خلاق بود، و به عنوان یکی از پیشقراولان «تفکر نوین اسلامی» محسوب می شد، مطمئناً از این قاعده مستثنی نیست و داوری پیرامون افکار و اندیشه های او به تحقیق و پژوهش زیاد در آثار و احوال او نیاز دارد.

این مهم بویژه در بستر پروژه پروتستانتیسم اسلامی آشکارتر می نمایاند؛ به طوری که پارادوکس و مغالطات و تناقضات ناشی از تحلیل و روایت های آن، ذهن سوز می باشد. برای اینکه: دکتر شریعتی از یک سو ایدئولوژی اسلامی و شیعی را مبنای فلسفه سیاسی - اجتماعی خود قرار داده، آنجا که می گوید: «نمی خواهم به صورت کلاسیک، در یک نهضت دو مرحله کار فکری و کار اجتماعی یا ایدئولوژی و عمل را از هم تفکیک کنم. این دو به هم آمیخته اند و این آمیختگی از مشخصات بینش اسلامی است. در مذهب ما یک جوان درست در همان سالی که به تکلیف می رسد توحید و معاد و نماز همراه امر به معروف و نهی از منکر و جهاد برایش وظیفه می شود. این عبارت عمیق که گویی تجربه عملی و انقلابی تمامی نهضت های تاریخ را با خود دارد، از «علی» است» (۱) و از سوی دیگر با توجه به بازیافت های غربی، مدل اومانیزم دینی و پروتستانتیسم اسلامی - شیعی را طرح کرده است، آنجا که می گوید: «روشنفکر باید به ایجاد پروتستانتیسم اسلامی پردازد تا همچنان که پروتستانتیسم مسیحی اروپای قرون وسطی را منفجر کرد و همه عوامل انحطاطی را که به نام مذهب، اندیشه و سرنوشت جامعه را متوقف و منجمد کرده بود سرکوب نموده، بتواند فورانی از اندیشه تازه و حرکت تازه به جامعه ببخشد.» (۲)

اینک سؤال اساسی و مهم این است که شریعتی چگونه می توانست در مدل «اومانیزم و پروتستانتیسم» که الگویی غربی و مسیحی است، اسلام و تشیع را با تفاوت هایی که برای همگان آشکار است، بگنجانند و در عین حال از دام پارادوکس و شبهه ذهن سوز برهد؟

آنچه که در تحلیل افکار و اندیشه های شریعتی - معمولاً - مورد غفلت قرار گرفته، طرح مباحث گزینشی از سخنان او و عدم توجه به تفاوت های اجتماعی و اعتقادی است. با توجه به این نکته مهم تحلیل و تفسیر دیدگاه های وی را در دو منظر پی می گیریم.

#### منظر اول - جامعه شناسی تفاوت نگر و اختلافی یا تفاوت های اجتماعی

همان طوری که در بحث روان شناسی، مسئله تفاوت های فردی مطرح است، همچنین در مبحث جامعه شناسی مسئله تفاوت های اجتماعی وجود دارد. کلانکوهن (kiuckhohn) در این باره می گوید: «هر جامعه ای از پاره ای جهات شبیه همه جوامع است (شباهت ها)، شبیه برخی از جوامع دیگر است (تفاوت ها) و شبیه هیچ جامعه دیگر نیست (میانگین ها)» (۳).

تفاوت های اجتماعی در این بخش به صورت ذیل متصور است.

#### ۱- تفاوت جوامع اروپایی با جوامع اسلامی

نکته بسیار مهم در این است که شریعتی در عصری و جامعه ای زندگی می کرد که با جامعه غیرشریعتی فاصله زیاد داشت و شریعتی این را خوب می دانست. در جوامع اروپایی براساس تجربه ای که از قرون وسطی شکل گرفت، حاکم، به عنوان مرجع عالی تفکر دین و حامی ارزش های معنوی تلقی نمی گردید؛ پلورالیسم دینی و کثرت افکار و تعدد مراکز قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به رسمیت شناخته می شد؛ سکولاریزم در آن حاکم بود؛ نهاد دین در عرض دیگر نهادها قرار داشت؛ علم و دین در تعارض بنیادی و ساختاری قرار داشت؛ اومانیزم لیبرالی اندیشه حداکثری بود و...

در حالی که شریعتی در جامعه ای زندگی می کرد که: دین در حد اعتقادات شخصی، سرمایه معنوی فردی تلقی می شد؛ دین به ضرورت یک فرهنگ عمده در حد یک ایدئولوژی فراگیر درآمده بود؛ تلاش روشنفکران بخصوص علمای دین بر حاکمیت دین بر مبنای قانون بود و...

## ۲- تفاوت مفهوم و تفکر روحانی مسیحی با مفهوم و اندیشه روحانی اسلامی

از سوی دیگر دیدگاه‌ها و سیاست‌های روحانیت کلیسا مفهوم خاصی به روحانی مسیحی بخشید که با مفهوم روحانی در اسلام فاصله زیادی دارد، به طوری که جمع آن دو حتی در یک مورد، جمع متناقضین است.

آشکارا باید گفت: واسطه‌گری روحانیان مسیحی میان انسان و خدا، خرید و فروش بهشت و دوزخ در عمل اعتراف، انحصار فهم و تفسیر کتاب مقدس در میان کسانی که منصب روحانی دارند، قائل شدن به عصمت در مقام فتوا برای پاپ‌ها و... با اندیشه اسلامی تناقض دارد. در حالی که هیچ یک از موارد ذکر شده در جهان اسلام یافت نمی‌شود. واسطه‌گری در اسلام وجود ندارد بلکه هرکس باید خود توبه کند و با انجام اعمال عبادی و فرایض دینی خود را به خداوند نزدیک کند، فهم قرآن مخصوص قشر خاص نیست بلکه هرکس می‌تواند با احراز شرایط علمی لازم، در هر سلک و لباس و طبقه‌ای که باشد، قرآن را بخواند و بفهمد. در اسلام علاوه بر تشویق و در نظر گرفتن ثواب برای قرائت قرآن، تدبیر در آن بسیار ترغیب شده است. آیات شریفه «افلا يتدبرون القرآن و...» (۴) و «اتأمرون الناس بالبروتنسون انفسکم و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون» (۵) و... را می‌توان نام برد.

علاوه بر این شیعه فتوای خودشان را مصون از خطا و اشتباه نمی‌دانند و هرگز هیچ فقهی ادعای عصمت ندارد. در اسلام حقوق انسان محترم شمرده شده است، رعایت حقوق زن به منزله یک انسان همانند مرد بسیار مورد توجه قرار گرفته است و حتی حقوق اقلیت‌ها و غیرمسلمانان به نحوه شایسته‌ای مورد حمایت است. (۶)

دکتر شریعتی در این باره می‌گوید: «کلمه روحانی یک اصطلاح مسیحی است که از روح القدوس می‌آید. ملاهای آنجا می‌گویند که شما (مردم) جسمانی هستید و ما روحانی، برای اینکه روح القدس در ماست و ما هم رسالتمان این است که آن را در دنیا پخش کنیم. پس در ذات من روح القدس است و در ذات شما روح القدس نیست و آنها (مردم) دیگر روحانی نیستند. پس در مسیحیت روحانی کسی نیست که عالم تر از دیگران باشد، بلکه روحانیت در مسیحیت کسی است که نفسش مقدس و متبرک است و شفا می‌دهد. در اسلام عالم داریم، و نیز روحانی [البته به معنی مسیحی آن] نداریم.» (۷)

نتیجه آنکه، پروتستانتیسم اسلامی دکتر شریعتی در چنین فضایی مطرح شد و لذا نمی‌توان آن را همانند مفهومی که مارتین لوتر ارائه کرد (اعتراض به اصل روحانیت و حذف آن در جامعه) معنی بخشید، زیرا: اولاً، نه ممکن است و نه لازم! ثانیاً، با دیدگاه خود او در تناقض و پارادوکس است. وی بارها در این خصوص هشدار می‌دهد که به هیچ عنوان نمی‌توان مسیحیت را با اسلام مقایسه کرد و فضای فکری غرب را با اسلام



یکی دانست: «مسیحیت و اسلام را با هم سنجیدن و بعد به یک حکم روشنفکرانه رسیدن، بسیار عمل غلطی است.» (۸) وی در جای دیگر می گوید: «طرز کار یک «پاپ» را چگونه می توان با طرز کار «علی» مقایسه کرد که وقتی حاکم می شود فرمان می دهد تمام حقوق ها را به هم بریزند و از بیت المال به بزرگترین افسر و شخصیت بزرگ اجتماعی و نظامی و سیاسی جامعه اش سه دینار حقوق می دهد و به غلام و برده همین شخص نیز سه دینار! این عمل که حتی تصورش هم مشکل است امروز در کدام نظامی وجود دارد؟ کدام جامعه و کدام نظام سیوسیالیستی امروزی می تواند یک چنین چیزی را بپذیرد؟» (۹) و بعد چنین می گوید: «سن پل را با ابوذر مقایسه کردن و بعد حکم مشابه به هر دو دادن، نه تنها روشنفکری نیست، بلکه بی سوادی مطلق است و بی انصافی است.» (۱۰)

بنابراین شریعتی به عنوان یک جامعه شناس دینی به تفاوت جوامع و مبانی دینی آن بخوبی آگاه بود. لذا هرگز نمی توان پذیرفت مراد او از پروتستانتیسم اسلامی، همان مفهوم خاص نهضت پروتستان که در اروپا به وقوع پیوست، بود. پس باید تصویری غیر از آنچه که در غرب گذشت، برایش در نظر گرفت و ما به آن اشاره خواهیم کرد.

#### منظر دوم- نظری و فلسفه اجتماعی

در این منظر پروتستانتیسم اسلامی شریعتی از بعد نظری و از دیدگاه یک روشنفکر- نه سیاسی مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. بنابراین در این بخش صرف نظر از الفاظ و عبارات دکتر، باید دید اصولاً پروتستانتیسم اسلامی به چه معنی است و چگونه مفهومی می تواند داشته باشد؟

پروتستانتیسم همانند بسیاری از مفاهیم و واژه های متداول غربی از قبیل: مردم سالاری، اومانیسیم، آزادی، اصلاحات، دموکراتیک و... مفاهیمی چندبعدی است و با استفاده از آن شائبه غربی بودن به ذهن متبادر می شود. بنابراین اگر یک انسان دارای جهان بینی الهی آن را مورد کاربرد قرار بدهد، باید مراد خودش را از آن مشخص کند، مانند مردم سالاری دینی، اومانیسیم دینی، پروتستانتیسم اسلامی و... البته اگر بتوان از واژه هایی استفاده کرد که شائبه غربی بودن و یا مفاهیمی چندمبنایی آن به حداقل برسد عمل پسندیده ای است، همان طور که امام خمینی (ره) پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در میان این همه مفاهیم و واژه های رایج غربی، «جمهوری اسلامی» را مطرح کردند؛ و پس از مدتی جناب آقای خاتمی ریاست محترم جمهوری اسلامی همان معنی را در واژه مردم سالاری دینی مفهوم بخشیدند و به لحاظ دربرگیرندگی مفهوم متداول غربی اش اختلاف نظر و حتی مشکلاتی را هم در جامعه بوجود آورد.

پروژه پروتستانتیسم اسلامی نیز همانند پروژه مردم سالاری دینی، اصلاحات، آزادی و... که در جامعه امروزی مطرح می شود، شائبه معنای متداول غربی را دربردارد. بدین سان استفاده از واژه های این چنینی باید اولاً به طور شفاف مطرح گردد، ثانیاً، منظور خودشان را صریحاً- نه تلویحاً- بیان دارند؛ علاوه بر این بستگی به شخصیت انسان هم دارد. یعنی، شخصیت ناقل در مفهوم سازی آن نقش مهمی دارد. اگر دارای جهان بینی مادی است یک مفهوم خاص از آن تداعی می شود و چنانچه دارای جهان بینی الهی است، معنایی دیگر؛ بدیهی است آن دو با هم تفاوتی اساسی و بنیادی دارند که نمی توان آن را در کنار هم نشاناد.

بنابراین شریعتی که از واژه پروتستانتیسم استفاده می کند خوب می دانست که ممکن است شائبه غربی بودن به ذهن خطور کند، لذا قید «اسلامی» را به آن اضافه کرد و دیدگاه خود را نسبت به آن البته به عنوان یک روشنفکر مشخص نمود.

حاصل آن که، برای شناخت درست و دقیق پروژه پروتستانتیسم اسلامی دکتر شریعتی باید به دو مسئله توجه کرد:

۱- قید اسلامی بودن آن؛

۲- شخصیت شریعتی؛ الف) الهی - شیعی؛ ب) روشنفکر - نه سیاسی

باتوجه به توضیحات فوق، اینک به تفسیر پروژه پروتستانتیسم اسلامی شریعتی از منظر نظری و فلسفه اجتماعی می پردازیم.

همان طور که قبلاً به آن اشاره شد، اصطلاح پروتستانتیسم بعدها «اصلاح مذهبی یا دینی» نام گرفت لذا صرفنظر از عبارات و الفاظ دکتر شریعتی، اصولاً پروتستانتیسم اسلامی یا اصلاح دینی دست کم دوگونه تفسیر می پذیرد.

۱- اصلاح دینی درون زا (پروتستانتیسم اسلامی درون گرا)؛

۲- اصلاح دینی برون زا (پروتستانتیسم اسلامی برون گرا).

بدیهی است هر یک از تفاسیر بالا مبانی و جهت گیری های خاص خود را دارد. در نگاه نخست پروتستانتیسم اسلامی به فرآیندی از درون حوزه دین اطلاق می شود که سعی در پالایش فرهنگ دین از کژی ها، کاستی ها تحجرگرایی ها و پیرایه ها دارد تا دین بتواند متناسب با اوضاع زمانه، برای حیات فردی و اجتماعی بشر، اثر بخش تر و جهت دهنده تر باشد. (۱۱) اما در نگاه دوم پروتستانتیسم اسلامی به برنامه ای گفته می شود

که به منظور تأویل درون مایه های دین و بازسازی عناصر فرهنگ دین براساس الگوهای بیرون و برای آماده سازی شرایط برای حضور مدرنیته، تمدن جدید غرب، مدهای فرهنگ غربی و... در جوامع دینی طراحی شده است. آشکار است این دو نگرش هم در مبانی و ارکان و هم در آرمان ها و الگوها با یکدیگر تفاوتی اساسی و اصولی دارند. این نکته نیز معلوم است که هر دو جریان در تاریخ معاصر جهان اسلام نمایندگان و طرفداران پرآوازه ای داشته است. اینک باید مشخص نمود که شریعتی به کدامیک از تفسیر بالا معتقد بود؟ آیا یک مصلح انقلابی دینی درون گرا بود یا بیرون گرا؟ و آیا راه سومی را برگزید؟

خوانندگان محترم و علاقمندان به مباحث اجتماعی - سیاسی بخوبی می دانند با ملاحظه آثار شریعتی از قبیل: ابوذر، هبوط در کویر، ویژگی های قرون جدید، چه باید کرد؟ فاطمه، فاطمه است، زن، جهان بینی و ایدئولوژی و... شریعتی را می توان در کدامیک از دسته های مذکور قرار داد. برای روشن شدن مسئله جا دارد به بخشی از عبارت ایشان اشاره کنیم.

«پروتسته (protester) یعنی اعتراض کردن. مذهب پروتستان یعنی، روشنفکران مسیحی اروپا نسبت به طرز تلقی مذهبی و انحراف و خرافات مذهبی وابستگی کلیسا بین خلق و خدا به کلیسا اعتراض کردند و یک فرم مذهبی به مسیحیت دادند». (۱۲) و در جای دیگر می گوید:

«پروتستانتیسم عبارت است از: «مسیحیت اسلامیزه»، یعنی مسیحی که در اثر آشنایی با بینش اسلامی، تفکر و تلقی جهان و جهان بینی اسلامی را گرفته، ولی مسیحی مانده است... در اروپا مذهب کاتولیک در اثر تماس و آشنایی با جامعه اسلامی اسلامیزه شد؛ یعنی با بیداری هایی که جامعه اسلامی به این گروه روشنفکر می دهد، این گروه روشنفکر پروتست و اعتراض می کند علیه نظام منحنی مذهبی حاکم بر خودشان». (۱۳) باز درباره پروتستانتیسم اسلامی می گوید: «برخلاف پروتستانتیسم اروپایی که در دستش چیزی نداشت و مجبور بود از مسیح صلح و سازش، یک مسیح آزادیخواه و مسئول و جهانگرا بسازد، یک پروتستانتیسم مسلمان دارای توده انبوهی از عناصر پر از حرکت، روشنگرایی، هیجان، مسئولیت سازی و جهان گرایی است و اساسی ترین سنت فرهنگی، سنت شهادت و کوشش و تلاش انسانی است و تاریخی پر از مبارزه بین عدل و ظلم و مفاهیم روشنفکر و مسئولیت ساز و مدافع آزادی انسان، و سرشتش مملو از این عناصر است». (۱۴)

باتوجه به عبارات بالا، شریعتی برای پروتستانتیسم مسیحی و اسلامی چند عنصر، پارادایم و ملاک و معیار ذکر می کند. به نظر وی عنصر اساسی که در ایجاد پروتستانتیسم مسیحی نقش داشت، انحطاط دینی و مذهبی بود که به نام مذهب سرنوشت جامعه را متوقف و منجمد کرده است. اصلی ترین ویژگی های پروتستانتیسم

اسلامی را هم بخوبی اشاره می کند و آن چند چیز است: ۱- سنت شهادت؛ ۲- کوشش و تلاش؛ ۳- مبارزه بر علیه ظلم؛ ۴- مدافع آزادی انسان.

آیا این ویژگی ها چیزی جز اندیشه های علی (ع) است؟ آیا با وجود این همه تعبیر بلند و آرمانی و ارزشی، می توان شریعتی را ضداسلام و نهاد روحانیت خواند؟ اگر شریعتی به برخی از اعمال و رفتار روحانیت انتقاد داشت، همان چیزی است که (به نام تحجر دینی) حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری نیز به آن انتقاد کردند. خلاصه این که شریعتی یک مصلح انقلابی دینی بود که برای اصلاح جامعه اسلامی از مبانی اصلی دین آغاز کرد و معتقد بود دین باید از خرافه ها، تندروری ها، انحطاط ها، تحجر و... پیراسته باشد و انصافاً در این راه زحمات زیادی کشید و به موفقیت هایی هم دست یافت. البته این بدان معنی نیست که شریعتی اصلاً حرف اشتباهی هم نزده؛ فعلاً ما در مقام داوری از افکار و اندیشه های شریعتی نیستیم. غرض آن است برخی روشنفکران معاصر- که به نظر می رسد شریعتی هم اگر امروز زنده بود با آنان مخالفت می کرد- در تلاش اند از شریعتی، یک شخصیت ضد روحانی بسازند!

پی نوشت ها:

۱- دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲- همان، ج ۲۰، ص ۲۹۴.

۳- تفاوت های فردی، ویویان شلکتون و لیکون فلیجر، ترجمه یوسف کریمی، ص ۱۰.

۴- سوره نساء، آیه ۸۲.

۵- سوره بقره، آیه ۴۴.

۶- ر.ک، به: نهج البلاغه، نامه های ۵۳ و ۵۵ و خطبه ۲۲۶ و...

۷- دکتر شریعتی، ویژگی های قرون جدید، ص ۱۰۱.

۸- دکتر شریعتی، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۲۸۶.

۹- همان، ص ۲۹۱.

۱۰- همان، ص ۲۹۲.

۱۱- ر.ک، به: بازتاب اندیشه، شماره ۲۷، ص ۳۰.

۱۲- دکتر شریعتی، ویژگی های قرون جدید، ص. ۱۰۱

۱۳- همان.

۱۴- دکتر شریعتی، چه باید کرد؟، ص. ۲۹۴

منبع: روزنامه کیهان

استاد مطهری، دکتر شریعتی و حسینیه ارشاد از زبان رهبر معظم انقلاب (سایت حوزه)



تأسیس حسینیه

... اما مسئله شرکت ایشان [استاد مطهری] در حسینیه ارشاد نباید گفت «شرکت»، باید گفت «مؤسس». ایشان مؤسس ارشاد است.

آن وقتی که در تهران جلسات مذهبی درست و حسابی و منظمی نبود، چند نفر به فکر افتادند که یک کار این جوری بکنند. عنصر اصلی هم آقای مطهری بود و آقای همایون که بانی مالی آنجا بود جزو پیش قدمان این کار بودند.

چند نفری نشستند و یک محلی را در یک مقداری بالاتر از محل کنونی حسینیه، زمینی بود آنجا را در نظر گرفتند و چادری زدند و دیوار مختصری دورش کشیدند و این شد حسینیه ارشاد و از گویندگان دعوت کردند.

از جمله کسانی که دعوت شد آقای محمدتقی شریعتی بود که آن وقت ایشان آمده بود تهران و ساکن شده بود. سال ۴۵ بود که ایشان یکی دو سالی بود در تهران بود و سخنرانی می کرد.

از ایشان، آقای مطهری دعوت کردند و خیلی هم ترویج کردند. ایشان در آنجا سخنرانی کردند. و خود آقای مطهری هم در سال ۴۶ در آنجا سخنرانی داشتند.

آشنایی با دکتر شریعتی

در سال ۴۶ که کتاب «محمد خاتم پیامبران» مطرح شد و به مناسبت آن کتاب، آقای مطهری از عده‌ای خواستند که مقاله بنویسند، از جمله مرحوم دکتر شریعتی بود.

دکتر هم تازه دو سال بود که از فرانسه برگشته بود. ابتدا مشهود بود و در آنجا با گمنامی معلمی می کرد. آقای مطهری ایشان را دیده و خیلی از او خوشش آمده بود. یک جوان خوب که خیلی هم هوشمند و با استعداد

و نکته سنج و عمیق بود. انصافاً یک کسی مثل آقای مطهری از یک شخصی مثل شریعتی طبعاً خیلی خوشش آمده و از ایشان هم خواسته بود که یک چیزی بنویسند.

یک مقاله مفصلی مرحوم دکتر نوشت از «هجرت تا وفات پیغمبر» و همچنین بخشی از «سیمای محمد(ص)» را که من در جریان این تبادل مقاله بودم. یعنی دکتر مشهد بود و آقای مطهری تهران بود. من هم می‌رفتم مشهد و برمی‌گشتم قم. گاهی در [جریان] تبادل این مقاله‌گیری و مقاله دهی بصورت پیغام یکی دو دفعه‌ای قرار گرفتیم.

مرحوم مطهری وقتی که مقالات دکتر را دید خیلی خوشش آمد مخصوصاً از مقاله «سیمای محمد(ص)». ایشان به من گفت که من سه بار این مقاله را خوانده‌ام. از بس ایشان خوشش آمده بود از قلم شیرین و شیوای مرحوم دکتر. موجب شد که ایشان از دکتر دعوت کند که سخنرانی هم بیاید و دکتر گاهگاهی می‌آمد حسینه، سخنرانی می‌کرد؛ خیلی کم.

تا سال ۴۹ آمد و رفت دکتر از این سال در حسینه ارشاد به دو ماه یک بار یا سه ماه یک بار رسید که ایشان می‌آمد و یک سخنرانی می‌کرد.

کناره‌گیری از حسینه ارشاد

در سال ۴۹ مسئله‌ای پیش آمد، بین آقای مطهری و آقای میناچی.

مسئله این بود آقای میناچی که به عنوان مدیر داخلی حسینه انتخاب شده بود، عملاً دست آقای مطهری و دیگران را از همه کارهای داخلی حسینه کوتاه کرده بود. انتخاب سخنران، انتخاب مجلس، جلسات گوناگون و چاپ و نشر.

آقای مطهری می‌گفت خُب نمی‌شود ما یک مؤسسه را به وجود آورده‌ایم. مردم اینجا را متعلق به ما می‌دانند، ما ندانیم اینجا کی سخنرانی می‌کند؛ یا مثلاً چه موقع کتابش می‌خواهد چاپ بشود؛ یا چه مطالبی گفته می‌شود. استاد مطهری جزو سه نفر هیئت امنا بود. و در مقابل، میناچی به اعتراضهای ایشان اعتنایی نمی‌کرد؛ و این بود که عملاً آقای مطهری فریادش به جایی نمی‌رسید تا اینکه اختلافات بین اینها بالا گرفت.

ما مشهد بودیم. آن وقت تابستان بود که آقای مطهری مشهد آمده بود. مرحوم دکتر هم مشهد بود، آقای شریعتی پدر دکتر هم مشهد بود.



در یک جلسه که همه ما جمع بودیم، قرار شد که به مسئلهٔ حسینیة رسیدگی بشود و دو تا جلسه مفصل چهار پنج ساعته نشستیم در مشهد و راجع به مسائل حسینیة بحث کردیم.

آقای دکتر قرار بود که کلاس‌های ۱۵ روز یک بار «اسلام‌شناسی» را تشکیل بدهد. آقای مطهری به دنبال آن اختلافات که با آقای میناچی داشتند به عنوان اعتراض حسینیة نرفتند.

یادم می‌آید که آقای مطهری به عنوان اعتراض گفتند: تا وقتی که ایشان خودسرانه در حسینیة کار بکنند، من نمی‌توانم در حسینیة باشم. و من عملاً کناره‌گیری خودم را از حسینیة اعلام می‌کنم تا همه بدانند که من نیستم در حسینیة. با اینکه برنامه هم داشت، ایشان هفتم - هشتم محرم بود اعلام کرد که من حسینیة نمی‌آیم و رفت از حسینیة بیرون. با رفتن آقای مطهری، حسینیة واقعاً از روح خالی می‌شد. تعبیر مرحوم دکتر این بود. گفت که: وقتی آقای مطهری گفت من نمی‌آیم، من دیدم که همه آرزوهای من تمام شد. همه چیز برای من تمام شده بود. دیگر هیچ چیز برای من معنا نداشت.

یعنی آقای دکتر عمیقاً ارادت داشت و واقعاً خودش را مرید آقای مطهری می‌دانست و با رفتن آقای مطهری حسینیة واقعاً از روح تهی می‌شد. برای اینکه این اعتراض کامل بشود و آقای میناچی به خواسته‌های مرحوم مطهری توجه بکند، بقیه سخنرانهایی که در حسینیة برنامه داشتند برنامه‌هایشان را حذف کردند.

بنده هم گفتم من هم نمی‌آیم. آقای هاشمی‌رفسنجانی هم گفتند که من هم نمی‌آیم و حتی آقای محمدتقی شریعتی هم نیامدند و همه برنامه را کنسل کردند. خود دکتر هم گفت من هم کنسل می‌کنم و من هم نمی‌آیم، یعنی همه قبول داشتند و این حقانیت مطالب مطهری را نشان می‌دهد.

... و من تأکید بر روی این مسئله دارم که من خودم در مشهد با آقای شریعتی صحبت کردم. ایشان گفتند که من می‌روم و علی را نمی‌گذارم که برود.

یعنی آن چنان روشن و واضح بود دلیل مخالفت آقای مطهری، که همه قبول کردند. هیچکس نبود که قبول نداشته باشد حرف ایشان را، که یک حرف منطقی و حق بود.

بعد که این طور شد، حسینیة عملاً بایکوت شد، منتها بعد دوستان برای اینکه چراغ حسینیة خاموش نشود و در ماه محرم و صفر برنامه‌هایش تعطیل نشود، گفتند هفته‌ای یک بار آقای باهنر یک سخنرانی اینجا بکند. یک کار رقیق مستمر که مانند جوی آب باریکی بود آن اجتماع. آن سخنرانی‌های متنوع دیگر نبود.

آقای میناچی همان‌طور که گفتم بسیار مرد مدیر و زرنگ و باهوش است. ایشان زمینه را طوری آماده کرد برای کلاسهایی که گفتم و اشاره کردم، و دکتر را قانع کرد که این کلاسها امروز ضروری است و اگر تعطیل بشود آسمان به زمین می‌آید و زمین به آسمان می‌رود!

در مشهد در آن جلسات (که صحبت شد) دوستان گفتند که خوب است دکتر این کلاسها را حالا شروع نکند، دو ماه دیگر شروع کند تا آن وقت مسئله حسینه حل بشود. دکتر هم قبول کرد.

دکتر میناچی و دیگران مرحوم دکتر را محاصره کردند که نه دیر می‌شود و دین از دست می‌رود! این بود که ایشان کلاسها را شروع کرد و عملاً آن طرحی که راجع به حسینه بود متوقف شد و آقای مطهری هم دیگر با حسینه آشتی نکرد.

وقتی دیدند حتی حاضر نیستند که به نظر ایشان اندک توجهی بکنند، دیگر نرفت سراغ حسینه. و موجودی را که محصول خودش بود، به وجود آورده بود، مجبور شد که رها و ترک کند.

البته خُب، حسینه رونق داشت و مرحوم دکتر [به آنجا] می‌رفت. جلسات ۱۵ روزه بود و بعد هفتگی شد. متنها حسینه دیگر «فردی» شده بود و فقط قائم به شخص دکتر شریعتی بود. اگر یک روز دکتر سرماخوردگی داشت و نمی‌توانست بیاید، حسینه هم دیگر نبود و این نقیصه بزرگی بود که کوشش می‌کردند که این نقیصه را برطرف کنند.

حتی یک بار آمدند پیش من و با یک حرف‌های خاصی من را وادار کردند از مشهد آمدن یکی دو تا سخنرانی اینجا کردم؛ در ۲۸ صفر همان سال. بعد دیدم آقایان حقایق را به ما نگفته بودند که ماه‌ها حسینه به این شکل می‌گذشت.

البته بعدها مرحوم دکتر خودش آمد مشهد با بنده صحبت کرد و گفت برویم حسینه را اداره کنیم. یک طرحی هم ریخته شد. بعد من موافقت کردم به اینکه با دوستان همکاری داشته باشیم. شاید حدود بیست ساعت یا بیشتر بنده با آقای هاشمی و باهنر و آقای شریعتی چهار نفره در جلسات مستمری نشستیم در تهران، صحبت کردیم. طرحی برای حسینه ریختیم.

طرح بسیار خوبی بود روی کاغذ ترسیمش کردیم و فقط یک کلمه بله از طرف آقای میناچی لازم بود که دکتر گفت این بله را من از ایشان می‌گیرم. ایشان رفت بله را بگیرد، خودش هم نیامد. و ما دیدیم که همه زحمات ما هدر رفت.

من رفتم مشهد و آقایان هم مشغول کارهایشان شدند. البته بعدها دکتر گله می‌کرد که چرا شما نیامدید؟

گفتیم ما آمدیم قرار بود که شما بله بگیرید از آقای میناچی. غرض، ماجرای آقای مطهری و کناره‌گیری ایشان از حسینیه اینها بود و البته صحبت زیاد هست ولی بعضی‌ها ظالمانه و بی‌رحمانه در این مورد تحریف حقیقت کرده‌اند ...

### شریعتی مرید مطهری

... مرحوم شریعتی مرید آقای مطهری بود. یعنی مرید علمی و فکری آقای مطهری بود. و این را من خودم از مرحوم شریعتی شنیده بودم و شاید بارها شنیده بودم.

او در پی اختلاف با آقای مطهری نبود کما اینکه آقای مطهری هم در پی اختلاف به معنای شخصی با مرحوم شریعتی نبود. البته چرا، اختلاف فکری داشتند و یک سری اعتراض‌هایی را مرحوم مطهری بر شریعتی داشت که آن اختلاف‌ها در اواخر بر ملا هم شده بود و آن ایرادها را ایشان گاهی در اینجا می‌گفتند. اما آن نقطه‌ای که آن اختلاف بروز کرد آن نقطه، نقطه‌ای بود که در سال ۴۹ آشکار شد و از آنجا اختلافات پدید آمد که الآن فرصت پرداختن به آن نیست.

### هواداران دروغین دکتر شریعتی

.... و اما گروهکها از هر چیز استفاده می‌کنند. این دلیل بر چیزی نمی‌تواند باشد. خط مستقیم فکری آقای مطهری خطی بود که همیشه مورد اعتراض و نفرت گروهک‌ها بود. هر کسی با آقای مطهری در می‌افتاد و مخالف می‌شد، یقیناً گروهکها به او اظهار علاقه می‌کردند. ما داشتیم کسانی را که مخالف آقای مطهری بودند و ضد دکتر شریعتی.

همین گروه منافقین را که امروز شما ملاحظه می‌کنید که شاید دم از علاقمندی به شریعتی هم بزنند، اینها کسانی بودند که شریعتی را تخطئه می‌کردند. یعنی اینها می‌گفتند که وجود شریعتی بعنوان یک سوپاپ اطمینان است. یک دریچه اطمینان است. و حسینیه ارشاد در جهت خواسته‌های دستگاه است. و اگر شریعتی این سخنرانی‌ها را نداشته باشد و نیاید و این حرفها را نزند، ما موفقیت‌های بیشتری خواهیم داشت، به این دلیل با شریعتی بسیار مخالف بودند.

اگر اسم بیاورم افرادی را که در این زمینه با من حرف زدند، شاید خیلی تعجب کنید. البته الآن دلیلی ندارد که من از آن افراد اسم بیاورم. کسانی هم بودند در نقطه مقابل، از آن پولدارهای درجه یک تهران که از ملک و آب و زمین و کارخانه و باغ، همه را با هم داشتند. شریعتی با این چیزها مخالف بود، در سخنرانی‌هایش هم مشخص است. این‌ها هم به خاطر مخالفت با آقای مطهری، با شریعتی گرم می‌گرفتند. بنابراین شما ملاحظه می‌کنید که دو گروهی که از نظر ظاهر با هم اختلاف دارند به خاطر دشمنی با مطهری با شریعتی گرم می‌گرفتند و دم از استناد و انتساب به شریعتی می‌زدند. پس منشأ بهره‌برداری گروهک‌ها یا جریان‌های سیاسی و فکری گوناگون از مرحوم شریعتی، می‌تواند تا میزان زیادی مخالفت با شخص مطهری و با افکار او باشد ...

### تفاوت‌های بنیادین

... مرحوم شریعتی کارش کارهایی بود جوان پسند و متکی به احساس و دیدگاه‌های او، دیدگاه‌هایی نزدیک به جریانهای انقلابی. لذا در محافل جوان به خصوص جوان روشنفکر، خیلی زود گُل می‌کرد.

مرحوم مطهری تفکرش یک تفکر عمیق فلسفی بود و بیشتر پایه‌ای و بنیانی مسائل اسلامی را بررسی می‌کرد. لذا کارش در بین محافل متفکرین و از جمله در میان حوزه‌های علمیه و در میان فضلاء خیلی جالب توجه بود.

یقیناً اگر به مبانی و اصول کار توجه کنیم، می‌توانیم یک تفاوت‌های بنیانی را بین دو نوع تفکر پیدا کنیم. لکن در یک برهه‌ای از زمان، این هر دو در یک جهت و در یک خط حرکت می‌کردند. کما اینکه حسینیه ارشاد را مرحوم مطهری بنیان گذاشت و دکتر شریعتی به دعوت شهید مطهری یکی از سخنرانان موفق حسینیه ارشاد شد. و نیز می‌دانیم که کارهای مشترکی را اینها با هم داشتند. مثلاً «محمد(ص) خاتم پیامبران» را مرحوم مطهری طرحش را ریخت و اقدام اساسیش را کرد و یکی از نویسندگان آن کتاب (که دو مقاله در آن کتاب دارد) مرحوم شریعتی بود.

در یک برهه‌ای از زمان - آن وقتی که هنوز جزئیات مسائل آشکار نشده بود - اینها در یک جهت و در یک خط حرکت می‌کردند. آن خط را اگر بخواهیم به طور کلی معرفی کنیم، باید بگوئیم «خط بازنگری متجددانه اسلام» یا «نهضت بازشناسی اسلام»، یا «تجدید حیات فکری اسلام». متنها دو مسئله وجود داشت:

یکی اینکه همان طور که قبلاً اشاره کردم، آقای مطهری به مسائل زیربنائی و فکری و فلسفی و اعتقادی می‌پرداخت. مرحوم شریعتی به مسائل اجتماعی و آنچه که به جریانهای موجود در جامعه نظر داشت بیشتر اهمیت می‌داد. کتابهای هر کدام از ایشان نشان دهنده این تفاوت هست.

مسئله دوم این است که وقتی که این دو جریان پیش رفتند، و هر کدام به نقاط تعیین کننده‌ای رسیدند، معلوم شد که در پاره‌ای از مبانی با هم اختلاف نظر دارند؛ یعنی مرحوم مطهری، طرفدار مراجعه به استنباط از منابع ناب اسلامی و کتاب و سنت بود. صد درصد معتقد به این بود که بایستی ما تفکرمان را از کتاب و سنت بگیریم؛ در حالی که مرحوم شریعتی تحت تأثیر بسیاری از افکار زمان خودش قرار داشت و از آن افکار اطلاع داشت، و آن افکار در برداشتهای اسلامی‌اش اثر می‌گذاشت. بنابراین با وجود وجوه مشترکی که با مطهری داشتند، یک مرزهای اختلافی هم با همدیگر پیدا می‌کردند و این دو مسئله به نوبه خود حوزه تأثیر را و نوع تأثیر را تعیین می‌کرد.

منبع: سایت حوزه

شریعتی و روشنفکری امروز ( شهریار زرشناس )



جریان روشنفکری به اصطلاح دینی در ایران تقریباً هم-زمان با شکل-گیری نسل دوم کاست روشنفکران مشروطه در کشور، پدید آمد و در دوران غربزدگی شبه مدرن رضاشاهی تا حدودی فعالیت نمود. اما در دوران محمدرضاشاه به صورت یک گرایش نیرومند و تأثیرگذار درآمد. در دوران محمدرضاشاهی، جریان فکری موسوم به "خداپرستان سوسیالیست" که در سال-های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ تحت رهبری فکری و تشکیلاتی مهندس "جلال-الدین آشتیانی" و "محمد نخشب" پدید آمد را می-توان اولین گرایش روشن-فکری به اصطلاح دینی یا به تعبیر دقیق-تر "روشن-فکری التقاطی" در این دوران دانست.

اساس و شالوده جهان-بینی و رویکرد عملی گرایش روشن-فکری به اصطلاح دینی را نوعی تفسیر مدرنیستی دین و نحوی بازخوانی منطبق با زمان و علوم زمانه مفاهیم و معانی دینی تشکیل داده و می-دهد و این امر البته موجب خدشه-دار گردیدن خلوص اندیشه دینی و سیطره تدریجی تأویل-های اومانستی و مدرنیستی بر معانی قدسی و الهی مفاهیم دینی می-گردیده و می-گردد.

جریان روشن-فکری به اصطلاح دینی در دوره-های مختلف حیات خود به لحاظ میزان صداقت و اخلاص رهبران و نیز کارکرد تاریخی و اجتماعی و نقشی که در جریان مبارزات انقلابی بازی کرده است، دارای حال و هواهای مختلف و متفاوت بوده است. در مقطع مشروطه برخی چهره-های اصلی روشن-فکری به ظاهر دینی ایران دارای همان سوابق و وابستگی-های کلی منورالفکران عهد مشروطه بوده-اند. در مقطع سلطنت مخوف رضاشاهی، چهره بارز جریان روشن-فکری التقاطی و به ظاهر دینی ایران در آراء و شخصیت پرمسئله و مشکوک و وابسته احمد کسروی ظاهر گردیده بود.

در دوره محمدرضاشاهی، نسل نخست روشن-فکران التقاطی به اصطلاح دینی یعنی خداپرستان سوسیالیست دارای صداقت در شخصیت خود بودند اما به شدت گرفتار انحراف در عقاید بودند. در نسل-های بعدی روشن-فکران به اصطلاح دینی عصر محمدرضاشاهی، این روند انحراف در عقاید متأسفانه از عمق و شدت بیشتری برخوردار گردید، به گونه-ای که در سال ۱۳۵۴ و پس از آن در سازمان مجاهدین خلق آن زمان و منافقین بعد از انقلاب [به رهبری رجوی] به صورت یک نفاق تمام عیار ظاهر گردید.

سردمداران جریان روشن-فکری التقاطی یا به ظاهر دینی پس از انقلاب یعنی تشکلی چون "نهضت آزادی ایران" و افرادی چون عبدالکریم سروش دیگر فاقد هرگونه صداقت مبارزاتی و اسیر عمیق-ترین صور التقاط و انحراف لیبرالیستی بوده و به صورت هم-پیمانان استراتژیک و دائمی دست-اندرکاران سرمایه-داران جهانی درآمدند.

البته در میان روشن-فکران به اصطلاح دینی دوران محمدرضاشاهی بودند چهره-هایی که به لحاظ شخصیت از صداقت و حتی معنویت درونی بهره-مند بودند، هرچند که به لحاظ اعتقادی گرفتار برخی انحرافات و اعوجاج-های فکری جدی بوده-اند. یکی از این افراد، مرحوم دکتر علی شریعتی است که به لحاظ فردی و شخصی دارای سجایایی چون صداقت و درد دین-داری و شور معنوی و انقلابی و احساسات بلند عرفانی و انسانی بود و در مسیر مبارزه با رژیم ستمشاهی نیز به راستی مبارزه و مجاهده نمود [هرچند که در این زمینه نیز ممکن است بتوان بر بعضی رفتارها و تاکتیک-های او خرده گرفت] اما در عرصه و قلمرو مباحث نظری گرفتار کاستی-ها و ضعف-ها و اعوجاجاتی بود که در جای خود قابل تأمل بوده و نقد و نقادی آن-ها ضروری است.

مرحوم شریعتی یکی از چهره-های جریان روشن-فکری به اصطلاح دینی ایران است. او شخصیتی پرشور و زبانی گیرا و طبعی شاعر مسلک و روحی آزاده و عصیانی و شورشگر داشت. در لابلای حرف-ها و نوشته-های او می-توان درد دین و تعلق به معنویت و اسلام-خواهی صادقانه را تشخیص داد.

اما او در قلمرو نظر، مثل بسیاری دیگر از نسل روشن-فکران به اصطلاح دینی دوران خود گرفتار جوزدگی و مرعوبیت نسبت به مارکسیسم و تقلید از قالب-ها و مفاهیم و چارچوب-های ایدئولوژی مارکسیستی بود. مارکسیسم یکی از صور ایدئولوژیک مدرنیته است و با خود کلیت روح اومانیزم تجدد را نیز همراه دارد. حضور رگه-هایی از این روح اومانیزم را شاید بتوان در تفسیر خوش-بینانه مرحوم شریعتی در تلقی-های او از اصطلاح "اومانیزم اسلامی" [که در ذهن مرحوم شریعتی معنایی مغشوش و مغلوط و تحریف-شده دارد] شاهد بود.

علی شریعتی معتقد به "پروتستانتیزم اسلامی" بود و این معنا را در کتاب-هایی چون "از کجا آغاز کنیم؟" و "ما و اقبال" بیان کرده است. مرحوم شریعتی فاقد تعریفی درست و منطبق با واقع از پروتستانتیزم مسیحی بود و اگر پروژه پروتستانتیزم اسلامی او موفق می-شد و یا خدای ناکرده موفق شود، حقیقت تابناک اسلام را به مسلخ سرمایه-سالاری اومانیزم می-برد یا می-برد. هرگز چنین مباد.



رویکرد شریعتی به روح و باطن تعالیم اسلامی به گونه‌ای بود که نتیجه آن رسماً و علناً به التقاط می‌انجامد. مرحوم شریعتی در کتاب "انسان و اسلام" صراحتاً از ضرورت تفسیر و تأویل متون سنتی مذهبی بر پایه "بینش و تجربه جهان امروز و ایدئولوژی‌های امروز" نام می‌برد و این چیزی نیست مگر دعوت به مسخ حقیقت دین و باطن قدسی و معنوی و فرازمانی اسلام.

البته بی‌تردید مرحوم شریعتی از نهایت و لوازم این نظر و سخن خود مطلع نبوده و اگر نه به اصلاح و تصحیح آن می‌پرداخت.

در ادامه این انحرافات و پاره‌ای تصورات و تفسیرهای التقاطی و اکثراً شبه مارکسیستی‌ای که مرحوم دکتر شریعتی از مفاهیم و یا عناصر فرهنگ اسلامی ارائه می‌داد: یک انحراف بسیار تلخ در تفسیر شبه ماتریالیستی او از مفهوم "دنیا" و "آخرت" وجود دارد که متأسفانه در بطن خود دارای نتایج و توابع و لوازم خطرناکی است. مرحوم شریعتی در مقاله "انسان، خداگونه‌ای در تبعید" و "سلسله درس‌های اسلام-شناسی حسینییه ارشاد" به گونه‌ای از دنیا و آخرت سخن می‌گوید که معنای آن اصلاً نفی وجود "آخرت" به عنوان یک عالم عینی در برابر "دنیا" و در ادامه آن به عنوان عالم پس از مرگ می‌باشد. مرحوم شریعتی، دنیا و آخرت را یک "صفت" و یا "بینش" تلقی می‌نماید.

علیرغم تمامی این انحرافات فکری و اعوجاج‌هایی که گفتیم باز بر این نکته مهم تأکید می‌ورزیم که مرحوم شریعتی فردی دارای صداقت و شورمعنوی و انگیزه دین‌داری بود و به ویژه نقش و سهم او را در پیشبرد امر مبارزه نمی‌توان و نباید فراموش کرد. تفسیر مرحوم شریعتی از مدل حکومتی مورد نظر او که در کتاب "امت و امامت" مطرح گردیده یک تعریف انقلابی است که از جهاتی پوسته تفاسیر لیبرال - دموکرات و سرمایه‌سالارانه را در هم می‌شکند. در مدل "دموکراسی متعهد" مرحوم شریعتی می‌توان رگه‌ها و گرایش‌هایی از مدل "مردم سالاری دینی" پس از انقلاب اسلامی را شاهد بود.

در خصوص نسبت شریعتی با افراد و چهره‌های امروزی جریان روشن‌فکری به اصطلاح دینی به این امر بسیار مهم باید توجه کرد که روح آراء و شخصیت دکتر شریعتی، انقلابی و ظلم‌ستیز و عدالت‌طلب و دین‌طلب است و همین امر مرحوم شریعتی را از چهره‌های امروز روشن‌فکری التقاطی و به اصطلاح دینی [افراد نظیر سروش و کدیور و اعوان و انصار نهضت آزادی و ...] که در خدمت نظام سرمایه‌داری جهانی و ضدانقلاب لیبرال - فراماسونری قرار دارند، کاملاً متمایز و جدا ساخته و به او جایگاهی برجسته و خاص می‌بخشد.

در واقع شور انقلابی و گرمای معنوی و غیرت دین-مداری شریعتی آن قدر هست که علیرغم همه انحرافات فکری او، امروز نیز همچون گذشته از صداقت و شور وجود او در مبارزه علیه استکبار و نظام جهانی سرمایه-داری بهره بگیریم، هرچند که باید با دقت و هوشیاری و انصاف و خودآگاهی نقادانه و ملهم از اسلام اصیل فقاهتی به نقادی وجوه ناصواب آراء او نشست.

منبع: باشگاه اندیشه

روشنفکری و دکتر شریعتی (عبدالحسین خسروپناه)



بیش از صد سال است که جوامع مشرق‌زمین با گذشته‌ی قرون وسطایی و سیر تحولات مغرب‌زمین و انتقال آن به جهان نوین آشنا شده‌اند این بیداری، متفکران مسلمان را در روند نوگرایی و پاسخ به پرسش‌های متنوعی از جمله علل انحطاط و عقب‌ماندگی قرار داد و جریان‌های روشنفکری را در کشورهای اسلامی ظاهر ساخت. شریعتی از معدود شخصیت‌های علمی قبل از انقلاب اسلامی ایران است که در جریان روشنفکری دینی، گام‌های بلندی برداشت و در باب چیستی، رسالت، ویژگی‌ها و آفات روشنفکری، مطالب فراوانی را نگاشت. وی دانشجوی دردمند، متدین و بسیار پر جنب‌وجوش بود. پرسش از غفلت و سیر قهقرایی مسلمین و توجه به غرب‌زدگی و حضور دین در عرصه‌ی اجتماع و نقش و کارکرد دین در زندگی بشر و رابطه‌ی تجدد و دینداری، از مهم‌ترین دغدغه‌های دکتر شریعتی به شمار می‌رود، به همین جهت شناختن و شناساندن شریعتی در این عصر نیز از تکالیف متفکران می‌باشد و اینک اندیشه‌های آن متفکر فرزانه را در ابواب ذیل گزارش می‌دهیم.

### چیستی روشنفکری و ویژگی‌های آن

روشنفکر از دیدگاه شریعتی به انسان خودآگاه و متعصبی اطلاق می‌شود که جامعه، زمان و زبان مردم خویش را خوب بشناسد و بینشی انتقادی داشته باشد، به همین دلیل لزوماً فیلسوف و دانشمند بودن و نویسندگی و هنرمندی از اوصاف لازم و ضرور او به شمار نمی‌رود، بنابراین شریعتی در تبیین و توصیف این پدیده، به دو نوع حیثیت‌سلبی و ایجابی اشاره دارد، در حیثیت ایجابی، ویژگی‌های ایجابی و در حیثیت سلبی، ویژگی‌های سلبی را بیان می‌کند و اما ویژگی‌های سلبی روشنفکر از دیدگاه دکتر شریعتی به شرح ذیل است:

الف. تخصص در علوم: «روشنفکر الزاماً نه فیلسوف است، نه دانشمند، نه هنرمند و نه جامعه‌شناس و نه سیاست‌مدار و به تعبیری نه تحصیل‌کرده، بلکه یک انسان آگاهی است دارای جهت اجتماعی، احساس وابستگی گروهی و تعهد انسانی در برابر این گروه»<sup>۱</sup> «گمان می‌برند که روشنفکر همان دانشمند، فیلسوف،

هنرمند یا تکنسین است که اسلام را با بینش جدید علوم و تمدن امروز غربی بنگرد، در صورتی که روشنفکر همانطوری که در اکثر نوشته‌ها یادآور شده‌ام، انسان آگاه مسوولی است اعم از کارگر، کشاورز، دانشجو، نویسنده، هنرمند، دانشمند، بی‌سواد... که از استعمار، استبداد، فاصله طبقاتی یا هر رنج دیگر انسان و مردم، رنج می‌برد و خود را مسوول ریشه‌کن کردن آن می‌داند و به دنبال یک ایدئولوژی می‌گردد و یک آگاهی، یک ایمان»<sup>۲</sup> «روشنفکر نه فیلسوف است، نه دانشمند، نه نویسنده و هنرمند، روشنفکر، متعصب خودآگاهی است که روح زمان و نیاز جامعه‌اش را حس می‌کند و بینش جهت‌یابی و رهبری فکری را داراست. این آگاهی و بینش، آگاهی و بینش ویژه‌ای است که در مسیر تجربه اجتماعی و عمل انقلابی، بیشتر تحقق و تکامل می‌یابد تا از طریق تفکرات مجرد ذهنی و مطالعه و تحصیل مکتب‌های فلسفی و رشته‌های علمی.»<sup>۳</sup>

ب. زعامت و حکومت: این آگاهی و شعور هدایتی که شاخصه روشنفکر است، به معنی زعامت و حکومت نیست بلکه به معنی حرکت بخشیدن و جهت دادن به جامعه است که هر روشنفکری در قبال آن مسوولیت فردی دارد «کلکم راع و کلکم مسوول عن رعیت»<sup>۴</sup> وی در سخنان خود ویژگی‌های ایجابی را به شرح ذیل بیان می‌کند:

۱. آگاهی و تعهد روشنفکر: «روشنفکر یک انسان آگاهی است دارای جهت اجتماعی، احساس وابستگی گروهی و تعهد انسانی در برابر این گروه»<sup>۵</sup>

۲. ارتباط مستقیم روشنفکر با جامعه خود و شناخت مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناختی: «روشنفکر باید تنها بر نظریات و فرضیات کلی علوم اجتماعی تکیه نکند (اگر هم بتوان معتقد شد که در علم جامعه‌شناسی می‌توان به دقت و قاطعیت علوم دقیقه، مانند ریاضیات و فیزیک، همه جامعه‌ها و پدیده‌ها و روابط و مسایل پیچیده و بی‌شمار اجتماعی را براساس قوانین و اصول متقن و ثابت و کلی تحلیل کرد و به شناخت و حتی پیش‌نیاز قطعی تاریخ و تحولات اجتماعی پرداخت) و از انطباق واقعیات محسوس اجتماعی بر آنها بپرهیزد و به جای آن به شناخت مستقیم جامعه خویش از طریق بررسی تاریخ و تماس یافتن با اجتماع و تفاهم با توده و یافتن روابط گروهی و طبقات و بررسی نهادها و سازمان‌ها و فرهنگ و مذهب و خصایص نژادی، ملی و روح اجتماعی و حساسیت‌ها و کاراکترهای قومی و بنیادهای اقتصادی و طبقاتی بپردازد بدین معنی که برای شناخت مذهب یا طبقه مثلاً بورژوازی جامعه‌ی خویش، به جای اینکه تعریف جامعه‌شناسان یا نظر سوسیالیست‌ها را ترجمه کند، خود با بینش علمی و روش دقیق منطقی به سراغ مذهب خود و تحلیل طبقاتی بورژوازی جامعه‌ی خود برود، یعنی همان کاری را کند که جامعه‌شناسان یا سوسیالیست‌های دانشمند اروپایی کرده‌اند، این است که تقلید، ترجمه، تحلیل نظریات و قضاوت‌های جامعه‌شناسان بر واقعیت‌های موجود در

جامعه ما به همان اندازه که مطرود، غیرعلمی و ضدجامعه‌شناسی است، آموختن کار، بینش، آشنایی با مکتب‌ها و نظرهای جامعه‌شناسی برای بررسی و تحقیق مستقل و مستقیم جامعه خویش، ضرور و اجتناب‌ناپذیر است، زیرا وقتی می‌توانیم از تقلید اروپایی سرباز زنیم و به استقلال فکری و علمی برسیم، که شیوه‌ی کار اروپایی را بیاموزیم و کارش را درست و دقیق بشناسیم»<sup>۶</sup>

۳. آگاهی روشنفکر ایرانی از جامعه، مذهب و فرهنگ اسلامی: «هر کس روشنفکر است باید مواد و مصالح کارش را از زندگی اجتماعی جامعه‌ی خودش و زمان خودش کسب کند و مخالفت با مذهب به وسیله روشنفکر آگاه، جامعه را از آگاه‌شدن و بهره‌یافتن از روشنگری نسل روشنفکر و جوانش محروم می‌سازد. روح حاکم بر فرهنگ اسلامی براساس عدالت و رهبری است، براساس همه اینها است که روشنفکر در این جامعه و در این لحظه، برای آزادکردن مردم، هدایت آنها، ایجاد یک عشق، ایمان، جوشش تازه و روشنایی بخشیدن به ذهن‌ها، اندیشه‌ها و آگاه نمودن مردم از عوامل جهل، خرافه، ستم و انحطاط در جوامع اسلامی، باید از مذهب آغاز کند، مذهب به معنای این فرهنگ مذهبی خاص و این برداشت درست و مستقیم، نه آنچه که موجود است و در برابرش می‌بیند.»<sup>۷</sup>

۴. قدرت تجزیه و تحلیل منطقی: «روشنفکر کسی است که با منطق خویش و بدون تقلید، هر مسأله‌ای را که در برابرش طرح می‌شود، تجزیه و تحلیل می‌کند و با این تحلیل منطقی قضاوت می‌نماید و بر اساس این قضاوت تصمیم می‌گیرد. به عبارت دیگر روشنفکر، یک انسان خودآگاه است که هم خود، هم زمان، هم جنس و گرایش جامعه خود، هم شرایط موجود بیرونی و درونی خود را می‌شناسد و تاریخ فکر کسی است که تصمیمی که می‌گیرد یا قضاوتی که می‌کند، براساس تحلیل منطقی خودآگاهانه نیست، بلکه از طریق تقلید است (تقلید از فرد، زمان، جامعه، گروه یا طبقه‌ای و تقلید از آنچه رایج است).»<sup>۸</sup>

۵. دارای بینش انتقادی: «روشنفکر کسی است که دارای یک بینش انتقادی است.»<sup>۹</sup> «اصولا روشنفکر در هر دوره‌ی تحول فرهنگی و اجتماعی یک جامعه، هر گرایشی داشته باشد، به هر حال دارای یک «بینش انتقادی» است، مقصودم از این تعبیر، این است که اولاً نسبت به «وضع موجود» معترض است و در همین حال می‌کوشد تا آنچه را که در برابرش «وضع مطلوب» می‌داند، جانشین آن سازد.»<sup>۱۰</sup>

۶. هدایت و رهبری پیامبرانه: «روشنفکران ادامه دهنده کاری هستند که پیامبران در تاریخ بر عهده داشته‌اند و این سخن قرآن که «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه؛ هیچ پیامبری را جز به زبان جامعه‌اش نفرستادیم» به این معنا است که آن که بیداری و هدایت مردم خویش را تعهد کرده است باید با زبان آنان سخن گوید.»<sup>۱۱</sup> شریعتی تأکید می‌کند که معنی با زبان قوم آشنا بودن و با زبان مردم حرف‌زدن، فارسی، عربی و عبری نیست،

بلکه فرهنگ، روح حساسیت‌ها، احتیاج‌ها، رنج‌ها، آرزوها و جو فکری و روحی و اجتماعی یک قوم است نه اینکه در کافه هتل پالاس بماند و از توده رنجبر بی‌خبر باشد و غیابا به آنها ارادت ورزد و وکالتا برایشان تکلیف تعیین کند. ۱۲. روشنفکر نبی مرسل نیست، امام معصوم نیست، آری، اما پس از خاتمیت و در غیبت او، وارث آن رسالت و این امامت است، ادامه دهنده‌ی این راه است. بنابراین روشن است که چه باید بکند که از راه به بیراهه نیفتد. ۱۳. عالم اسلام یعنی «روشنفکر اسلام فهم مسوول» که در قوم خود و زمان خود، نقشی نه فیلسوفانه و نه عالمانه و نه ادیبانه که «راهبرانه» دارد. ما می‌دانیم که نبوت ختم شده است و اکنون او است که راه انبیا را باید پس از خاتمیت وحی دنبال کند.

او راهبری است که پیامش را از انبیا می‌گیرد رسولی است که رسالت رسولان را به ارث گرفته است جبرئیل او محمد(ص) است و کتابش قرآن... یک روشنفکر آگاه مسوول است که بار سنگین رسالت پیامبران را بر دوش دارد. ۱۴. در اسلام، من خاتمیت را به این معنی می‌فهمم که رسالتی که تا کنون پیامبران در میان اقوام بر عهده داشتند از این پس بر روشنفکران است که آن را ادامه دهند روشنفکرانی که نه دارنده اطلاعاتی در یکی از شعبه‌های علوم‌اند بلکه متفکرانی که از آن «شعور نبوت» برخوردارند. ۱۵.

۷. تعهد انسانی روشنفکر: «یکی از خصایص بارز روشنفکر این است که «تعهد گروهی» وی حلول «وابستگی گروهی» او نیست، بدین معنی که وی از نظر نژادی، ملی و طبقاتی به هر گروهی وابسته باشد، تنها در برابر ملت استعمار زده و طبقه استثمار شده و انسانیت متعهد است. چه عامل تعهد وی «ارزش» است نه «سود» و منافع مشترک. ۱۶.

۸. داشتن پایه‌های خاص فلسفی و نظری: «روشنفکر باید مکتب اجتماعی و جهت مبارزه و هدف‌های خویش را بر روی پایه‌های خاص فلسفی و نظری قرار دهد.» برابری انسانی، آزادی، عدالت، وحدت طبقاتی و مبارزه باتبعیض، انحصارطلبی، غصب و زور، حقایق عام و ارزش‌های مشترکی هستند که هم منافع اکثریت افراد، گروه‌ها، اصناف، پیروان مکتب‌ها و مذاهب‌های مختلف و نیز اکثریت مطلق ملت‌های جهان، با هر مرحله تاریخی و فرهنگی در این شعارها تامین است. ۱۷.

فرق روشنفکر و انتلکتوئل و آسیمیله

انتلکتوئل، مفهوما کسی است که کار مغزی می‌کند و در فارسی من آن را تحصیل کرده ترجمه می‌کنم، چه امروز هیچ انتلکتوئلی نیست که تحصیل کرده نباشد، اما اشتباها ما به جای آن، روشنفکر به کار می‌بریم که

هرگز درست نیست، چه میان تحصیل کرده و روشنفکر، رابطه تساوی و ترادف وجود ندارد، بلکه به اصطلاح اهل منطق، رابطه آن دو، عموم و خصوص من وجه است یعنی: بعضی از تحصیل کرده‌ها روشنفکرند و بعضی از روشنفکران تحصیل کرده‌اند و بنابراین نقیض آن نیز صادق است که بعضی تحصیل کرده‌ها روشنفکر نیستند و بعضی از روشنفکران تحصیل کرده نیستند. آنچه مسلم است این است که روشنفکر، متفکری است که به آگاهی رسیده و در نتیجه دارای جهان‌بینی باز و متحول و قدرت درک و تحلیل منطقی اوضاع و احوال زمان و جامعه‌ای که در آن زیست می‌کند، با احساس وابستگی تاریخی، طبقاتی، ملی، بشری و بینش و جهت مشخص اجتماعی و ناچار حس مسوولیت که همه، زاده‌ی همان آگاهی خاص انسانی است، شده است، خودآگاهی و جهان‌آگاهی و جامعه آگاهی، این آگاهی عالی‌ترین شاخصه نوع انسانی است که در افراد تکامل یافته‌تر متجلی‌تر است. این آگاهی فلسفه، علوم طبیعی و انسانی، هنر، صنعت، ادبیات و دیگر رشته‌های تخصصی نیست. ۱۸.

موضوع کار انتلکتوئل مانند تاجر و دهقان، کار بدنی و تولیدی نیست، موضوع کارش عبارت است از مجموعه‌ی اندوخته‌هایی که از طریق تعلیم و تربیت به دست آورده است. ۱۹.

انتلکتوئل از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. این خصوصیات عبارتند از:

۱. مذهبشان علم است، سیانتیسم است، یا به عبارت دیگر، علم پرست هستند و به قوانین علمی چنان معتقدند که تنها نتایج حاصل از علوم را باور دارند و هر چه علم از تبیین و توجیه آن عاجز باشد، منکرند.
۲. با سنن قومی و اجتماعی مخالفند.
۳. با گذشته کلا عناد و جنگ دارند.
۴. آینده‌گرا، نوپذیر و نوپرستند.
۵. با مذهب مخالفند، زیرا مذهب دارای اصولی است که علم از تبیین آنها عاجز است.
۶. با احساس و آثار زائیده از اشراق و احساس دل مخالفند و تنها به دماغ و منطق خشک علمی متکی هستند.
۷. دارای یک جهان‌بینی فلسفی امیدوارکننده و پیشرو به کمالند. می‌پندارند که بشریت به کمال خواهد رفت و معتقدند که تاریخ به سوی بی‌مذهبی خواهد رفت.
۸. همه هدفشان این است که جامعه را لاییک و غیرمذهبی یا ضدمذهبی کنند. این طرز تفکر و تلقی تمام انتلکتوئل‌های سیانتیست قرن هفدهم و مظاهر آن دیدرو، روسو و ولتر است. ۲۰.



شریعتی، روشنفکر را معادل کلمه کلروایان (Clairvoyant) در زبان فرانسه می‌داند، یعنی آدم‌های روشن‌بین که روشن و باز فکر می‌کنند و محدود و متوقف نیستند و منجمد نمی‌اندیشند، زمان و موقعیت خودشان را و موقعیت مملکتشان را و مسائلی را که در جامعه‌شان مطرح است، تشخیص می‌دهند و می‌توانند تحلیل و استدلال کنند و به دیگری بفهمانند، اما انتلکتوئل کسی است که کار فکری و مغزی می‌کند و لذا کسی که روشنفکر است، ممکن است کار بدنی و یدی بکند، اما خوب بفهمد، بنابراین روشنفکر عبارت است از صفتی برای تفکر یک فرد، اما انتلکتوئل صفتی است برای شغل یک فرد. ۲۱ شریعتی به تفاوت انتلکتوئل و آسیمیله نیز پرداخته است. آسیمیله نیز همانند انتلکتوئل، علم‌پرست است و به مذهب با نظر بی‌طرفی و بدبینی نگاه می‌کند، به گذشته و سنن اجتماعی بی‌اعتناست، آینده‌گر و نوپرست است، به قضایایی که از طریق عقل، قابل درک است توجه می‌کند و مسایل غیرعقلی را با نظر رد و شک می‌نگرد، از توده عامی مردم و متن جامعه فاصله می‌گیرد و خلاصه تمام خصوصیات انتلکتوئل اروپایی در آسیمیله کشورهای عقب‌مانده وجود دارد با این تفاوت که انتلکتوئل در اروپا، چراغی است فرا راه توده تا جامعه و آینده‌اش را درست ببیند و به موانعی که بر سر راهش وجود دارد، پی ببرد و درصدد رفعش برآیند و به عبارت دیگر انتلکتوئل، مغز درست اندیش اندام جامعه است ولی آسیمیله، شبه انتلکتوئلی است که انتلکتوئل، حرف را در دهان او می‌نشانند و او رله می‌کند ۲۲ شبیه‌سازی می‌کند و خود را با فرهنگ اروپایی نزدیک می‌کند، به همین دلیل بر انکار همه ارزش‌ها و حتی شخصیت خود، پیشتاز است و می‌کوشد تا با فنای خویش در او که اعلا و اکمل و اجل است، به بقا برسد و در برابر اروپایی، در خود احساس حقارت می‌کند. سخن او را فصل الخطاب می‌بیند و رفاقت با او را فخر خود و تقلید از او را کمال خود و نقل قول او را، فضل و علم خود می‌شمارد و با تحقیر و تمسخر مذهب، سنت، ارزش‌ها و فضایل جامعه‌ی خویش، به او می‌فهماند که من استثنایم، من از آنها به دورم، با آنها بریده و بیگانه‌ام، به شما شبیه‌م، مثل شما می‌بینم، احساس می‌کنم، زندگی می‌کنم و هستم. ۲۳

### رسالت روشنفکری

شریعتی در باب رسالت و وظیفه روشنفکران مطالب فراوانی گفته و نگاشته است، شناخت مذهب و مکتب، درک دقیق زمان جامعه، گرفتن ایدئولوژی از مکتب تشیع، بازگشت به خویشتن و بازیافتن شخصیت خویش، خودآگاهی دادن به متن جامعه، بازگشت به مذهب، وحدت کلمه و دیگر امور را از مهم‌ترین وظایف روشنفکری می‌داند.

۱. شناختن درد و از درد سخن گفتن: «معتقدم بزرگ‌ترین، فوری‌ترین و حیاتی‌ترین وظیفه‌ای که امروز ما داریم، حرف‌زدن و درست‌حرف‌زدن و دقیق و عالمانه از درد سخن گفتن و شناختن درد است، زیرا کسانی که در کشورهای اسلامی و کشور خودمان وارد عمل شدند و خواستند کاری کنند و خودشان و اجتماع‌شان را اصلاح نمایند، همه‌ی رنج‌هایشان یا کم‌ثمر بود و یا بی‌ثمر، چرا که وقتی وارد مرحله عمل شدند نمی‌دانستند چه باید بکنند و مسلم است تا وقتی که ندانیم چه می‌خواهیم، نمی‌دانیم که چه بکنیم. ۲۴»

۲. احیای دین اسلام: «وظیفه روشنفکر امروز است که با این طریق، اسلام را به عنوان مکتبی که انسان و فرد و جامعه را احیا می‌کند و رسالت رهبری آینده بشریت را به عهده دارد، بشناسد و این وظیفه را به عنوان یک وظیفه عینی تلقی نماید و در هر رشته‌ای که تحصیل می‌کند از راه همان رشته، یک نگاه تازه‌ای به این مذهب و شخصیت‌های بزرگ آن بیاندازد، زیرا اسلام چنان ابعاد گوناگون و جلوه‌های مختلفی دارد که هر کس می‌تواند در رشته خاص خودش، زاویه دقیق و تازه‌ای برای دیدن آن پیدا کند. ۲۵» در جامعه‌ی ناآگاه و منحط و در جامعه‌ای که مذهب، دچار جمود شده است و سنت‌های مذهبی با سنت‌های بدوی و بومی و قومی مخلوط شده است و عالی‌ترین و بیدارکننده‌ترین عناصر فرهنگی یا مجهول یا مسخ و یا فراموش شده است و یا برضد اقتضایش به کار گرفته شده است و تاریخ مسخ شده است و ادبیات به صورت یک جامعه عامی منحط و بومی و بدوی درمی‌آید، در چنین هنگامی، رسالت روشنفکر، آگاهی دادن و بیدارکردن جامعه و اتصالش به فرهنگ و تاریخ آن است. ۲۶»

۳. آگاهی از زمان اجتماعی جامعه خویش: اولین کاری که روشنفکر اصیل باید بکند، این است که «زمان اجتماعی» جامعه خویش را تعیین کند، یعنی بفهمد که جامعه او در چه مرحله تاریخی و در چه قرنی زندگی می‌کند؟... من به قرن جامعه خودم کار دارم، من روشنفکر نباید فراموش کنم که نه در آلمان قرن نوزدهم هستم و نه در فرانسه قرن بیستم و نه در ایتالیای قرن شانزدهم و پانزدهم، من در مشهد، تهران، اصفهان، تبریز، قم و خوزستان، زندگی می‌کنم این واقعیت است رئالیست بودن یعنی همین، یعنی قضاوت‌های اجتماعی را --- نه از روی آثار روشنفکران جهان --- بلکه از میان توده مردم بیرون کشیدن، نه متن کتاب، که متن مردم را خواندن... بیشتر روشنفکران ما عقیده شخصی‌شان را با واقعیت اجتماعی خلط می‌کنند، چون خودشان مخالف مذهبند، در کار اجتماعی و سیاسی‌شان نیز جامعه را مخالف مذهب تلقی می‌کنند... اگر من روشنفکر بتوانم این منبع سرشار و عظیم فرهنگی را استخراج کنم، اگر به مردمی که به اسلام ایمان دارند، آشنایی و آگاهی بدهم و اگر چشم آنان را نیز مانند قلبشان به این تاریخ پر حماسه و حرکت مکتب، پر از جنبش و شعور زندگی بگشایم، رسالت خویش را به عنوان روشنفکر آگاه انجام داده‌ام. ۲۷»

۴. وحدت کلمه: «روشنفکران مسلمان اهل تسنن که هم از اسلام خبر دارند و هم از مسلمانان و هم از دنیا، باید مردمشان را روشن کنند تا فریب این دامها و سمپاشیها را نخورند، به جای دشمنی با دشمن و کینه‌ی یهود و نصارای استعمارگر که تا قلب اسلام رخنه کرده است، دشمنی با دوست و کینه‌ی برادران شیعی را در دل‌های خود راه ندهند، با قلم و زبان‌های رشید و هوشیار و آگاه و مسوول خود، نقاب‌های فریبنده عالم و روحانی و فقیه حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی را بر چهره‌های اینان که کعب الاخبارند و فقیه و مبلغ و مفسر مذهب بن‌گوریون، بدرانند و مردم بی‌غرض و بی‌تقصیر اهل تسنن را با چهره واقعی شیعه، تاریخ تشیع، فرهنگ و مذهب تشیع علوی، عالم راستین تشیع علوی، آشنا کنند و بدانها بگویند که شیعه دشمن اسلام نبوده و نیست.» ۲۸

«روشنفکران مسوول و آگاه مسلمان باید مردم را از فریب این دست‌ها و دامها (تفرقه‌های میان تشیع صفوی و تسنن اموی) بی‌گهانند، باید به مردم بگویند که اینها که به ظاهر در لباس و آرایش مذهبی، حکم می‌کنند که شیعه این است و سنی آن و فلسطین، دشمن اهل بیت است و اسرائیل از نظر شیعیان بهتر است از فلسطین. و هر که از اتحاد مسلمانها سخن بگوید دشمن ولایت است و مخالف اهل بیت، اینها وابسته به همان قطبی هستند که به نفعشان روضه‌ی فدک می‌خوانند و از اینکه فدک را به اهل بیت داده‌اند از آنها سپاسگزاری می‌کنند و بعد هم بلافاصله پاداش‌های کلان می‌گیرند و وضع زندگیشان فرق می‌کند، اینها به علمای شیعه، به حوزه علمی و به مراجع و فقهای راستین و آگاه شیعه ربطی ندارند، باید به مردم بگویند: فکر اتحاد در میان مسلمانان اساسا ابتکار شیعه است. ۲۹ به همین دلیل شریعتی بر این نکته تاکید می‌کند که هیچ‌گاه مانند امروز بشریت و به خصوص روشنفکر گرفتار در جامعه‌های اسلامی، به شناختن انسانی به نام علی نیازمند نبوده است. ۳۰»

۵. بیداری مردم از جهل و خرافه و دین خواب‌آلود: باید دینداران و احرار... مردم را از این دام فریبی که دست پیش پای اندیشه و ایمان و سرنوشتشان نهاده است، نجات بخشند تا هم توده، بازیچه جهل و خرافه و سربندی‌های زیان‌آور یا بی‌ثمر ذهنی و عاطفی و سستی به نام مذهب نشوند و مذهب راستین و بیداری و حرکت و عزت ابزار دروغ و عامل خواب و جمود و ذلت نگردد و هم نسل جوان و روشنفکر ما با دیدن این واقعیت‌های ناهنجاری که عنوان دین بدان داده‌اند، از دین نگریزند و در این گریز، به دام وام‌گستران غرب‌زدگی و تقلیدهای میمون‌وار فرنگی و دستگاه‌های تبلیغات قدرت‌های مسلط جهانی و استعمار فرهنگی نیفتند. ۳۱»

۶. بیان نیازهای واقعی مردم: روشنفکر آن نیست که آنچه را حقیقت می‌پندارد، بیان کند، بلکه آنچه را مردم نیاز دارند او پاسخ می‌گوید، کار او، کاری پیامبرانه است، ابلاغ پیام، آنچه قوم را به کار هدایت آید نه تنها به کار. ۳۲

۷. خودآگاهی دادن به متن جامعه نه زعامت و رهبری سیاسی: رسالت روشنفکران، زعامت، حکومت و رهبری سیاسی، اجرایی و انقلابی مردم نیست. این کاری است که در انحصار خود مردم است و تا او خود به میدان نیامده است، دیگری نمی‌تواند و کالتا کار او را تعهد کند؟ ۳۳ بنابراین روشنفکر، رسالتش، رهبری کردن سیاسی جامعه نیست، رسالت روشنفکر خودآگاهی دادن به متن جامعه است فقط و فقط همین و دیگر هیچ. اگر روشنفکر بتواند به متن جامعه خودآگاهی بدهد، از متن جامعه، قهرمانانی بر خواهند خاست که لیاقت رهبری کردن خود روشنفکر را هم دارند و تا وقتی که از متن مردم قهرمان نمی‌زاید، روشنفکر رسالت دارد. ۳۴

۸. پرسش از وضعیت موجود و علل و عوامل پیدایش آن: فوری‌ترین و دشوارترین رسالت روشنفکران امروز ما، پی‌بردن به این حقیقت پیچیده و مشکل است که ما را چرا؟ و چگونه؟ این چنین ساخته‌اند و پیش از آن، اعتراف به این اصل مسلم که: آنچه را تاکنون اندیشیده‌ایم و به گونه‌ای که تاکنون دیده‌ایم، درست همان است که استعمار خواسته است و کوشیده است تا این چنین بیندیشیم و این چنین بینیم. ۳۵

۹. بازگشت به خویشتن: امروز سنگین‌ترین و حیاتی‌ترین رسالت روشنفکران کشورهای اسلامی، پیش از هر چیز، بازگشت به خویشتن و بازیافتن «شخصیت خویش» است، همچنان که غرب در آغاز ورود به شرق، برای کوبیدن راه ورود و رسوخ خویش، پیش از هر چیز، ملت‌های شرقی را به دور کردن از خویش و به بیگانه کردن با خویش واداشت... حماسه‌هایمان را از یادمان برد، معنویت‌هایمان را از ما بازگرفتند فرهنگمان را در اعماق فراموشی و غفلت گم کردند... زیبایی‌ها و عظمت‌ها و حقیقت‌های راستینش را پوشاندند و رشته‌ها و حقارت‌ها و بطالت‌های دروغین و بیهودگی‌ها را به رخ ما کشیدند و چه کردند و چه‌ها کردند تا آنجا که از همه‌ی روح، معنی، زندگی، عظمت، قدرت، آموزندگی، فکر، دل، اخلاق، فداکاری و حماسه که در اسلام انباشته است، جز روضه و نوحه و انواع سبک‌های سینه‌زنی از ثلاث و رباع و شش ضرب و حاج حسینی... شبیه‌سازی و شمربازی ما را هیچ نیاموختند و از آن همه بیداری‌ها و توانایی‌ها و آموزش‌های راستین و معنویت‌های بزرگ و زیبایی که در قرآن و سیره محمد و زندگی پر از صدق و انسانیت اصحاب و شخصیت علی و سخن علی و تاریخ اسلام و فرهنگ غنی و سرشار اسلام هست، جز رساله‌های عملیه مکرر و مشابه در آداب نجاست و طهارت و ذبح شرعی و شکایات... به مردم هیچ ندادند. ۳۶

در شعار بازگشت به خویشتن باید معین کرد که کدام خویشتن؟ در کتابی به نام بازگشت به کدام خویش؟ گفته‌ام بازگشت به خویشتن انسانی ویژه‌ای که در طول تاریخ تکوین یافته و به ما، هویت معنوی و شخصیت فرهنگی بخشیده است، با تکیه به حرکت مستمر تاریخی، جهت اعتقادی و روح مردمی و بینش طبقاتی... جریان مستمری دارد. ۳۷.

۱۰. بازگشت به اسلام و مذهب راستین: بازگشت به مذهب به معنای رواج دادن سنت‌های معمول رایجی که الان در محیط‌های دینی هست و تعمیم آنها در سطح همه، نیست بلکه بازگشت به اسلام و تکیه به اسلام است که انسان می‌سازد و انسان ساخته، انسان‌های بزرگی را ساخته که به انسان بودنشان هر انسانی، اگر حر باشد و آگاه، چه مذهبی و چه غیرمذهبی، معترف است ۳۸ تکیه به تشیع علوی، تکیه بر مترقی‌ترین و زنده‌ترین و فعلی‌ترین ارزش‌ها و عناصری است که روشنفکر به عنوان تعهد خودش با آن درگیر است و تکیه به این تشیع و شناخت این تشیع، خلع سلاح کردن عوامل دروغینی است که از این تشیع به نفع جهل و زور و انحراف و تزویر سوءاستفاده کردند و می‌کنند. ۳۹.

۱۱. دستیابی به ایدئولوژی دینی: شریعتی بر این باور است که روشنفکر باید ایدئولوژی خود را از دین بگیرد، البته نه دینی چون مسیحیت که تجربه تلخ خود را نشان داده است، بلکه از مکتب و بینش تشیع. ۴۰.

۱۲. ایجاد پروتستانتیسم اسلامی: روشنفکر باید به ایجاد یک پروتستانتیسم اسلامی بپردازد تا هم چنان که پروتستانتیسم مسیحی، اروپای قرون وسطی را منفجر کرد و همه عوامل انحطاطی را که به نام مذهب، اندیشه و سرنوشت، جامعه را متوقف و منجمد کرده بود، سرکوب نمود، بتواند فورانی از اندیشه‌ی تازه و حرکت تازه به جامعه ببخشد، برخلاف پروتستانتیسم اروپایی که در دستش چیزی نداشت و مجبور بود از مسیح صلح و سازش، یک مسیح آزادی‌خواه و مسوول و جهان‌گرا بسازد، یک پروتستانتیسم مسلمان دارای توده‌ی انبوهی از عناصر پر حرکت، روشنگر، هیجان‌انگیز، مسوولیت‌ساز و جهان‌گرا است و اساسی‌ترین سنت فرهنگی‌اش، سنت شرعی و کوشش و تلاش انسانی است. ۴۱.

نقد و بررسی دیدگاه دکتر شریعتی

۱. اولین اشکالی که به شریعتی وارد است به روش‌شناسی او برمی‌گردد، وی متد کار پیامبر را به سنت اضافه می‌کند در حالی که متد کار پیامبر، همان فعل و رفتار نبوی است یعنی متد، چیزی جدای از فعل پیامبر نیست.

۲. آیا بازبودن اجتهاد می‌تواند مجوزی برای اصلاح منابع استنباط گردد و به همراه آن، از عقل و اجماع اعراض کرد و علم و زمان را جانشین آن نمود؟ البته زمان، عنصر مهمی در اجتهاد است ولی در موضوع‌شناسی آن، نه در حکم‌شناسی، تمام فقهای شیعه نیز به این نکته توجه داشته‌اند. همچنین منظور از عقل، مستقلات و غیرمستقلات عقلیه است که مورد اتفاق عدلیه است زیرا جملگی، به حسن و قبح عقلی قایلند و اما مراد فقها از اجماع، هرگونه اتفاقی نیست بلکه اتفاق علما و فقها که کاشف از قول معصوم باشد.

۳. اما علم چگونه می‌تواند پایه استنباط قرار گیرد؟ علم از طریق استقرأ به نتایج خود دست می‌یابد و به همین دلیل از مرز ظن تجاوز نمی‌کند پس هیچ‌گاه حجیت شرعی پیدا نمی‌کند و تنها در موضوع‌شناسی و مصلحت‌شناسی مفید فایده است، ولی هیچ‌گاه عنصری برای استنباط احکام شرعی قرار نمی‌گیرد.

۴. خطای دیگر شریعتی این است که دین را ثابت و معرفت دینی را متحول می‌داند و برای تحول و عصری‌شدن معرفت و فهم دینی از علوم انسانی به ویژه جامعه‌شناسی و تاریخ مدد می‌گیرد بدین معنا که دیدگاه‌های جامعه‌شناختی را بر فهم آیات تطبیق می‌کند که از خطاهای معرفت‌شناسی دینی است. زیرا؛

اولاً، این عملیات فکری، نوعی تفسیر به رای و تحمیل اندیشه‌های دیگران بر قرآن است که انسان را از تفسیر کلام حق دور می‌سازد.

ثانیاً، علوم انسانی به جهت ظنی بودنشان همیشه در حال تحول و تغییرند، حال اگر در فهم متون دینی از این علوم بهره بگیریم، منشا تحول دائمی و در نهایت نسبیّت معرفت دینی می‌گردد و اعتماد مومنان را از دین می‌زداید.

ثالثاً، جامعه‌شناسی از مکاتب و نحله‌های گوناگون تشکیل شده است، ماکس وبر به سرمایه‌داری، مارکس به سوسیالیسم، دورکیم، مانهایم و دیگران به نحله‌های دیگر گرایش دارند، حال اگر اندیشه‌های ماکس وبر را بر قرآن تحمیل کنیم، اسلام و بریسمی و اسلام سرمایه‌داری تولید می‌شود و اگر براساس اندیشه‌های مارکس و انگلس به سراغ متون دینی برویم، به اسلام مارکسیسمی و سوسیالیسمی دست می‌یابیم و هر دو اسلام از اسلام ناب محمدی(ص) فاصله دارد، علاوه بر آنکه در ترجیح یکی بر دیگری، گرفتار ترجیح بلامرجح می‌شویم و اصولاً چنین روشی با هدایت گری و تبیان بودن قرآن، سازگاری ندارد.

۵. شریعتی از یک طرف به عنصر اجتهاد اعتقاد دارد و از بهره‌گیری آن و بازسازی دین توسط اجتهاد تاکید می‌ورزد و وظیفه روشنفکران را احیا و بازسازی دین و بهره‌گیری از اجتهاد معرفی می‌کند و از طرف دیگر برای روشنفکران، به هیچ تخصصی اعتقاد ندارد، حال پرسش ما این است که چگونه روشنفکر آگاه به زمان

و زبان جامعه و متعهد به تعهد انسانی که از تخصص‌های لازم جهت طی کردن فرآیند اجتهاد بی‌بهره است و آشنایی به مبانی فقهی و حدیثی و رجالی و ده‌ها تخصص دیگر ندارد، توان بهره‌گیری از اجتهاد و احیا دین را دارد؟ آیا تجویز چنین نسخه‌ای، جوانان را به نوعی الحاد یا التقاط نمی‌کشاند؟ و یا اینکه نکشاند است؟ اگر قبل و بعد از انقلاب، گروه‌هایی از نسل جوان را مشاهده می‌کنیم که از مجتهدان جامع شرایط فاصله می‌گیرند و مستقلاً به اجتهاد دینی می‌پردازند و در نهایت به دام اندیشه‌های التقاطی می‌افتند و از خلوص دین منفک می‌شوند، بدان جهت است که بدون تخصص‌های لازم و کافی به فهم دین می‌پردازند.

۶. تهافت دیگر اندیشه‌های دکتر در این است که وی لزوم داشتن تخصص علمی، فلسفی، جامعه‌شناسی، سیاست‌مداری و غیره را از روشنفکران سلب می‌کند ولی در بُعد ایجابی، دانستن مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناختی و قدرت تجزیه و تحلیل منطقی و هدایت پیامبرانه را لازم می‌داند و بی‌شک جمع این دو پیشنهاد، مستلزم اجتماع نقیضین است.

۷. خطای دیگر شریعتی در نهادین دانستن زبان و اسطوره خواندن پاره‌ای از مباحث دینی و ارایه‌ی تفسیر نمادین از قضایایی چون آدم و حوا، هابیل و قابیل و غیره است در حالی که نمادین دانستن زبان قرآن، به معنای نفی واقع‌نمایی آن است همچنان که «تیلیخ» در باب آیات متون دینی مسیحیت، دست به چنین کاری زد و ما در بیان دیدگاه او به نقد چنین عملیات زبان‌شناختی پرداختیم و آنجا گفته شد که اصل در زبان‌شناسی، واقع‌نمایی آن است مگر آنکه قرینه‌ای برخلاف آن صادر شود، در باب قرآن و آیات قرآنی نیز اصل عقلایی حکم می‌کند که واقعیت آدم و حوا و هابیل و قابیل و غیره را بپذیریم گرچه می‌توان از طریق مدلول‌های التزامی، درس‌های دیگری را نیز از قرآن استخراج کرد.

۸. اشکال دیگری که بر این شخصیت فکری می‌توان گرفت این است که او بیش از حد به ایدئولوژی کردن و حیات اجتماعی و کارکردهای اجتماعی دین می‌اندیشید و همین سبب شده بود که به ابعاد فردی و عبادی دین، کمتر توجه کند و گاه عالمان دینی را مورد عتاب قرار دهد و اسلام را از جامعیت ببندازد، در حالی که نگاه احیاگر به دین، باید نگاه جامع‌نگرانه باشد و به تمام ابعاد دین توجه نماید.

۹. نقد دیگر ما به رویکرد دکتر شریعتی این است که از مجموع اندیشه‌های ایشان استفاده می‌شود که دنیا اصل و آخرت فرع است و باید آخرت، تابع دنیا باشد، به همین دلیل اموری که در آبادکردن دنیا نقش مهمی دارند، بیشتر مورد توجه شریعتی قرار می‌گیرد تا اموری که در آبادکردن آخرت موثرند و حال آنکه از آیات قرآن و روایات پیشوایان دین چنین استفاده می‌شود که دنیا مقدمه آخرت است و باید به دنیا نگاه مقدماتی داشت و اگر به ایدئولوژی کردن دین و کارکردهای اجتماعی دین توجه داریم باید از مقدماتی بودن آن غفلت نکنیم.

پی نوشت‌ها:

۱. مجموعه آثار، ج ۴، ص ۱۳۳۵.
۲. همان، ص ۵ --- ۳۰۴.
۳. همان، ص ۳۱۰.
۴. همان، ص ۳۱۱.
۵. همان، ج ۴، ص ۱۳۳۵ به بعد.
۶. همان.
۷. همان، ج ۲۰، ص ۲۹۲.
۸. همان، ج ۳۱، ص ۱۶۶.
۹. همان، ج ۴، ص ۸۳.
۱۰. همان، ص ۲۵۹.
۱۱. همان، صص ۳۱۱-۳۱۲.
۱۲. همان.
۱۳. همان، ج ۳۲، ص ۱۲۷.
۱۴. همان، ج ۷، صص ۱۰۱---۱۰۲.
۱۵. همان، ج ۴، ص ۱۵۶.
۱۶. همان، ص ۳۵۴.
۱۷. همان، ص ۳۵۶.
۱۸. مجموعه آثار، ج ۴، ص ۱۵۴.
۱۹. همان، ج ۳۱، ص ۱۶۱.
۲۰. همان، ج ۲۵، صص ۳---۴.
۲۱. همان، ج ۲۰، صص ۵۶---۵۲.
۲۲. همان، ج ۳۱، صص ۲۵۶---۸.
۲۳. همان، ج ۴، صص ۱۰۷---۱۰۰.
۲۴. همان، ج ۲۸، ص ۷۰.



۲۵. همان، ص ۷۰.
۲۶. همان، ج ۱۶، ص ۱۸۸.
۲۷. همان، ج ۵، صص ۹۱---۹۲.
۲۸. همان، ج ۹، ص ۲۴۸.
۲۹. همان، ج ۹، صص ۲۴۹---.
۳۰. همان، ج ۲۶، ص ۱۳۶.
۳۱. همان، ج ۲۰، ص ۳۷۳.
۳۲. همان، ج ۳۲، ص ۱۲۶۷.
۳۳. همان، ج ۴، ص ۲۵۷.
۳۴. همان، ج ۲۰، ص ۴۹۹.
۳۵. همان، ج ۴، ص ۳۱۶.
۳۶. همان، ج ۲۰، ص ۳۷۶.
۳۷. همان، ج ۱۹، ص ۳۶۵.
۳۸. همان، ج ۱۷، ص ۱۷۱.
۳۹. همان، ص ۱۷۵.
۴۰. همان، ج ۷، ص ۱۷.
۴۱. همان، ج ۲۰، صص ۲۹۲---۲۹۳.
- منبع: باشگاه اندیشه به نقل از کتاب نقد

## شریعتی و روحانیت ( سلیمان خاکبان )



### ۱. طرح مسئله

امروزه برخی از جوانان جامعه ما که از علاقمندان افکار شریعتی هستند در مواجهه با روحانیت ممکن است تحت تأثیر بخشی از مواضع منفی او نسبت به روحانیت باشند و گمان کنند که شریعتی نیز مانند روشنفکران غربزده ضد روحانی بود. و بخش دیگری از جوانان که از علاقمندان روحانیت هستند نیز ممکن است در مواجهه با شریعتی بر این گمان باشند که روحانیت هم ضد شریعتی است؛ در حالی که مطلب به این سادگی نیست.

بنابراین، برای دستیابی به موضعی درست در برابر روحانیت و شناخت بهتر شریعتی لازم است درباره دو مسئله به طور جدی و بیش از پیش تحقیق کنیم:

۱. دیدگاه شریعتی نسبت به روحانیت؟

۲. دیدگاه روحانیت نسبت به شریعتی؟

پژوهش حاضر در راستای پاسخ به پرسش نخست انجام گرفته است، امید آنکه در فرصتی دیگر پاسخ پرسش دوم نیز تقدیم علاقمندان شود.

۲. دیدگاه شریعتی درباره روحانیت؟

۲ - ۱. اظهارات متناقض شریعتی درباره روحانیت

یک نکته انکارناپذیر که در آثار شریعتی وجود دارد اظهارات متناقض او نسبت به روحانیت است. لذا ابتدا برخی عبارات منفی و مثبت او را مرور می‌کنیم و پس از بررسی احتمالات گوناگون برای رفع این تناقض به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌پردازیم:

## ۲ - ۱ - ۱. اظهارات منفی شریعتی درباره روحانیت

۱. خداوند اراده کرده است که دین خویش را از دست دکانداران و دین‌فروشان حرفه‌ای... نجات دهد و اسلام را از انحصار نسل فرسوده و منحط و عوام و عقب مانده روبه زوال درآورد و در زمان طرح کند. و بر وجدان زنده و بیدار و مغز آگاه و دانشمند این نسل عرضه کند و ایمان را از مرداب گندیده و راکد افکار پوسیده و کتاب‌های پوسیده و قالب‌های پوسیده بیرون آورد. (۱)

۲. آنچه برای من بزرگترین امید تسلیت بخش نیرودهنده است... روشنفکرانی خواهند بود که اسلام علی‌وار و خط مشی حسین‌وار را به عنوان مکتب فکری نهضت اجتماعی و ایدئولوژی انقلابی خود انتخاب کرده‌اند؛ چه اکنون خوشبختانه همان‌طور که دکتر (مصدق) تز اقتصاد منهای نفت را طرح کرد تا استقلال نهضت را پی‌ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد، تز «اسلام منهای آخوند» در جامعه تحقق یافته است و این موقعیت موجب شده است که اسلام از چارچوب تنگ قرون وسطایی و اسارت در کلیساهای کشیشی و بینش متحجر و طرز فکر منحط و جهان‌بینی انحرافی و خرافاتی و جهالت... آزاد شود. (۲)

آنچه ارایه شد تنها گوشه کوچکی از حملات تند شریعتی علیه روحانیت است (۳) که در نگاه نخست (یعنی قبل از مراجعه به حجم گسترده دیدگاه‌های مثبت او درباره روحانیت) از شریعتی تصویری کاملاً ضد روحانی ترسیم می‌کند؛ اما در برابر این مطالب، شاهد اظهارات متعدد و مکرر دیگری هستیم که باز در نگاه نخست (یعنی قبل از مراجعه به اظهارات منفی او درباره روحانیت) از شریعتی چهره‌ای کاملاً طرفدار روحانیت به نمایش می‌گذارد.

## ۲ - ۱ - ۲. اظهارات مثبت شریعتی درباره روحانیت

۱. علمای شیعه پاکترین گروه یا طبقه روحانی از میان همه ادیان و مذاهب عالم در گذشته و حال به شمار می‌روند. (۴)

۲. از خصوصیات علمای شیعه یکی درگیر بودن مداوم آنها با نظام حاکم در طول تاریخ بوده است و یکی تقوای بارز و آشکارشان که هنوز هم این چهره را حفظ کرده‌اند. (۵)

۳. علمای شیعه در طول هزار سال تاریخ اسلام همواره مشعلدار قیام علیه ظلم و پاسدار جنبش عدالتخواهی و آزادی اجتماعی و فکری و رهبری علم و تقوا در حکومت و مبارزه مستمر علیه نظام‌های استبدادی و

اشرافی خلافت و حکومت‌های دست‌نشانده یا وارث خلافت ظلم و غضب بوده‌اند و پیشاپیش همه نهضت‌های توده‌های محروم و تسلیم‌ناپذیر؛ نمونه‌اش: سربداران در قرن هشتم هجری. (۶)

۴. پیشاپیش هر نهضت مترقی ضد استعماری در این کشورها همواره بدون استثنا قیافه‌ی یک یا چند عالم راستین اسلامی و به خصوص شیعی وجود دارد. (۷)

۵. اولین رستاخیز، تنباکو است؛ و اولین چهره‌ای که در برابرش ایستاد میرزا حسین شیرازی، از توی همین هاست. و اولین ردپای استعماری که وارد ایران شد، بانک بود؛ و اولین کسی که طرح کرد که بانک را بگذارد بیاید، یک روشنفکر متجدد ضد مذهبی فرنگی مآب بود - میرزا ملکم خان - و اولین کسی که در برابر همین پدیده ایستاد، سیدجمال بود؛ که از همین جامعه است. (۸)

۶. من به عنوان کسی که رشته کارش تاریخ و مسایل اجتماعی است ادعا می‌کنم که در تمام این دو قرن گذشته در زیر هیچ قرارداد استعماری امضای یک آخوند نجف‌رفته نیست؛ در حالی که در زیر همه این قراردادهای استعماری امضای آقای دکتر و آقای مهندس فرنگ رفته هست. (باعث خجالت بنده و سرکار). (۹)

۷. کمتر کسی است که در این سال‌ها به شدت و با تکیه‌ای که من دارم از «روحانیت» به عنوان «تنها پایگاه فرهنگی و معنوی ما که در برابر هجوم استعمار فرهنگی غرب مصون و مستقل مانده» و «تنها جایی است که چهره‌های علی‌واری اگر باشد باز در میان همین‌ها هست»، دفاع کرده باشد و آنهم به تکرار و با استدلال. (۱۰)

اکنون این پرسش جدی قابل طرح است که چرا اظهارات شریعتی درباره روحانیت تا این حد متفاوت و حتی متناقض است؟!

## ۲ - ۲. احتمالات گوناگون درباره اظهارات متناقض شریعتی

احتمال اول: تقیه

با توجه به برخی مخالفت‌های تند تعدادی از روحانیان با شریعتی، ممکن است عده‌ای چنین پندارند که شریعتی از ترس مخالفان (ترس شخصی یا مکتبی) ناچار شده است تا در برخی مواقع به خاطر مصلحت‌اندیشی به تعریف و تمجید از روحانیت روی آورد:

دکتر شریعتی با گفتن اینکه روحانیت ما امضای خود را پای هیچ قرارداد اسارت ایران نگذاشته است و دکترها و مهندس‌ها بوده‌اند که آن اسناد خیانت را امضا نموده‌اند، در نظر آقایان اعاده حیثیت برای خود نمود؛ اما این اظهار برای توبه و تطهیر کامل کافی نبود. (۱۱)

هر چند این احتمال به طور صد در صد مردود نیست اما چون دفاع شریعتی از روحانیت، اولاً به سالهای قبل از درگیر شدنش با برخی روحانیان باز می‌گردد؛ و ثانیاً یک دفاع اصولی و مستدل است؛ لذا اظهارات مثبت او را به طور مطلق نمی‌توان حمل بر تقیه کرد.

به عنوان نمونه: شریعتی سالها قبل از درگیر شدن با برخی روحانیان، نه تنها از حامیان روحانیت بود، بلکه میزان علاقه و حساسیتش به این صنف بقدری زیاد بود که حتی با مخالفان روحانیت نیز درگیر می‌شود (آنهم در غربت و در فضایی کاملاً ضد مذهبی و ضد روحانی) و اما توضیح این نمونه از زبان خود شریعتی:

در سال ۱۳۳۸ انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی فرانسه که در آن ایام دست‌دست‌هایی بود... جلسه‌ای داشت با حضور جهانگیز تفضلی، و آقای رزم‌آرا سخنرانی می‌فرمود!! و تعبیراتی از این قبیل که:

من هر وقت در ایران از جلوی مسجدی می‌گذشتم و صدای واعظی را می‌شنیدم حالم به هم می‌خورد، عقم می‌گرفت! من این مذهب را دوست ندارم، متنفرم، این آخوندها عامل بدبختی مملکت و پایگاه استعمار بوده‌اند....

من برخاستم و هر چه جز و پز زدم، اجازه حرف زدن ندادند. نوبت گرفتم، نوبتم نمی‌شد، تا با داد و قال خود را بر جلسه تحمیل کردم و گفتم:

اولاً: من از این آقای سخنران تعجب می‌کنم، امروز اگر به دورترین قبیله آفریقایی هم سرزنید، این اصل بدیهی اخلاق و تمدن را آموخته‌اند که به عقیده دیگران - ظاهراً احترام بگذارند، شما تا چه حد «آپر مابل» هستید که سالها در مرکز تمدن و آزادی عقیده و احترام به عقاید دیگران زندگی می‌کرده‌اید، اما هنوز نم‌رطوبتی از مدنیت به درزتان نرفته است؟ شما که از همه دعوت کرده‌اید احتمال می‌دهید که کسانی چون من، هنوز خیلی روشنفکر نشده باشند که بتوانند فرمایش‌های شما را تحمل کنند، چگونه بدون رعایت حرمت عقیده امثال من، اینچنین هتاک‌ها می‌کنید؟

ثانیاً: آقا جان! مذهب که کلوجه قندی نیست که با ادا و اطوار خاص زنان آبستن که و یار کرده‌اند و برای شوهرانشان ناز می‌کنند بگویید من مذهب را اصلاً دوست ندارم!!

ثالثاً: گفتید آخوندها پایگاه استعمار بوده‌اند، این یک مسئله ذوقی نیست که بگویید من آخوند دوست دارم، من آخوند دوست ندارم؛ این یک مسئله عینی و تاریخی است؛ باید سند نشان بدهید و مدرک. تا آنجا که من می‌دانم زیر تمام قراردادهای استعماری را کسانی که امضا گذاشته‌اند همگی از میان ما تحصیلکرده‌های دکتر و مهندسو لیسانسیه بوده‌اند و همین ما از فرنگ‌برگشته‌ها. یک آخوند، یک از نجف برگشته اگر امضایش بود من هم مثل شما اعلام می‌کنم که «آخوند دوست ندارم!!» اما از آن طرف، پیشاپیش هر نهضت ضداستعماری و هر جنبش انقلابی و مرفقی چهره یک یا چند آخوند را در این قرن می‌بینیم؛ از سید جمال بگیر و میرزا حسن شیرازی و بشمار تا مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت و... (۱۲)

بنابراین، نمی‌توان آن حجم عظیم از حمایت‌های اصولی و مستدل شریعتی را، آنهم در آن فضای ضد روحانی، صرفاً حمل بر تقیه کرد. البته منکر این هم نمی‌توان شد که ممکن است انگیزه تقیه نیز تا حدودی در اظهارات مثبت او، به ویژه در آن شرایط خاص (حملات تند برخی روحانیان علیه شریعتی)، مؤثر بوده باشد.

احتمال دوم: تحول دیدگاه

عده‌ای نیز معتقدند که تفاوت و تناقض دیدگاه‌های شریعتی ناشی از تحول در دیدگاه اوست؛ ابتدا که اطلاعاتش درباره روحانیت نادرست و ناقص بود، شروع به انتقاد کرد؛ وبعد که اطلاعاتش اصلاح و تکمیل شد، به حمایت برخاست:

آنچه که از بیانات دکتر شریعتی به چشم می‌خورد - در زمینه مقابله با روحانیت - ... : مربوط می‌شود به آن زمانی که مرحوم دکتر شریعتی با جریان قوی روحانیت متعهد و مبارز آشنا نبود. بعد از آنکه آشنا شد این حالت سردی یا اصطکاک به کلی از بین رفت و یا بسیار ضعیف شد. (۱۳)

هر چند این احتمال هم، مانند احتمال نخست، به طور کامل مردود نیست اما با توجه به این نکته که:

اولاً: دفاع شریعتی از روحانیت به سال‌های قبل از اصلاح و تکمیل اطلاعاتش باز می‌گردد (چنانکه نمونه‌ای از آن در نقد احتمال نخست گذشت و نمونه‌های دیگر هم می‌توان ارایه کرد).

ثانیاً: حتی در دوران اصلاح و تکمیل اطلاعاتش هم (یعنی در اواخر عمر) شاهد حملات تند او علیه روحانیت هستیم. به عنوان نمونه: شریعتی پس از تعطیلی اجباری حسینیه ارشاد که تقریباً مصادق با اواخر عمر اوست به تاریخ ۱۳۵۱/۸/۲۵ در نقدی تند علیه روحانیت خطاب به همسرش می‌نویسد:

در این ماه رمضان لابد شنیدی که چه‌ها که این آخوندهای عجیب‌الخلقه نکردند! کتابها و اعلامیه‌ها و فحش‌ها و منبرها و معرکه‌ها و فتواها... همه یکجا و با یک نقشه و یک آهنگ. و معلوم شد که اینها همه سگ‌های استعمارند و تا کجا در این طبقه نفوذ کرده‌اند. (۱۴) به طوری که امروز تهدید می‌کنند که با یک فتوا کارت را می‌سازیم و فردا می‌بینی رفته‌اند و فتوا را گرفته‌اند و آورده‌اند! (۱۵)

لذا نمی‌توان حملات تند شریعتی را علیه روحانیت صرفاً ناشی از کاستی اطلاعاتش در یک دوره خاص دانست؛ همانگونه که نمی‌توان دفاعیات او را هم ناشی از اصلاح و تکمیل اطلاعاتش در دوره‌ای دیگر قلمداد کرد.

احتمال سوم: تقسیم تاریخی روحانیت به دو گروه اصیل و غیراصیل

عده‌ای نیز معتقدند که اظهارات شریعتی درباره روحانیت، متناقض نیست؛ بلکه تناقض‌نما است. و کلید فهم درست ادبیاتش را خود او در مباحث گوناگون به دست داده است. در واقع شریعتی معتقد بود هم مذهب و هم علمای مذهب در طول تاریخ با دو چالش مواجه بوده‌اند:

- یکی مذهب تحریف شده (به عنوان عامل تخدیر جامعه در راستای تأمین منافع کانون‌های زر و زور) به جای مذهب ناب (که نیاز فطری و عامل سعادت و نجات بشر است).

- و دیگری علمای سوء و درباری (به عنوان عامل اصلی تحریف دین و توجیه‌گر نظام‌های طاغوتی و استکباری) به جای علمای اصیل (که مفسران و مبلغان دین حقیقی، و پشتیبان مستضعفان در برابر مستکبران‌اند).

این نکته مهم که در فهم درست دیدگاه شریعتی نسبت به روحانیت نقش اساسی دارد در آثار گوناگون وی به طور مکرر و مؤکد آمده است.

هر چند برای مدلل کردن احتمال سوم، لازمست به مجموعه آثار شریعتی مراجعه کرد، اما چون اصل در این نوشتار بر مختصر گویی است، لذا تنها به خلاصه یکی از مصاحبه‌های او که در باره روحانیت است و در تاریخ ۱۳۵۰/۹/۲۳ در حسینیه ارشاد انجام شده بسنده می‌شود:

پرسش: «جناب‌عالی در مواردی از نوشتجات خود مانند: اسلام‌شناسی چاپ مشهد و فاطمه فاطمه است و تشیع علوی و انتظار و ... روحانیت شیعه را تجلیل کرده، فلسفه آن را گفته و خدمات آن را ارج نهاده‌اید؛ در عین

حال در مواردی دیگر در مقام انتقاد از نابسامانی‌های غیر قابل انکار جامعه روحانی، مطلق و کلی و به استثناء سخن رانده و گروهی از علمای بزرگ حوزه‌های علمیه، فضلا و مدرسین و طلاب پارسا و زاهد و خدمتگزار را از انتقادات تند خود استثنا نکرده‌اید. این تناقض چرا؟ گاه آن همه ستایش، گاه این همه سرزنش!

پاسخ: اول باید بر سر معنی «روحانیت» توافق کنیم و مصادیق را معلوم نماییم و سپس از مسئله انتقادات و نظریات من در این باره صحبت کنیم. من اساساً اصطلاح «روحانیت» را یک اصطلاح اسلامی و شیعی نمی‌دانم و معتقدم این اصطلاح اخیراً از مسیحیت گرفته شده و در متون اسلامی ما چنین کلمه‌ای بدین معنا نیامده است. بلکه در اسلام به جای «روحانی» و «جسمانی»، ما «عالم» داریم و «متعلم». بنابراین باید به جای «روحانی» گفت «عالم اسلامی». حال ببینیم عالم اسلامی چه کسی است؟

به نظر من در درجه اول کسی که قرآن‌شناس است. در درجه دوم کسی که پیغمبرشناس است (یا با سیره و حدیث و سنت آشناست) و در درجه سوم کسی که اهل بیت و سیره و شخصیت ائمه و اصحاب را می‌شناسد و در یکی از علوم اسلامی نظیر فلسفه اسلامی یا تاریخ اسلام، علم الحدیث، رجال، اصول، فقه و غیره متخصص است. (۱۶) بقیه می‌مانند آدمهای نازنین و نورانی و مقدسی که هیچ چیز و هیچ کس را نمی‌شناسند ولی شخصیت «روحانی» اند!! اینها را من نمی‌شناسم؛ هر چه هم خودم را سرزنش می‌کنم که چرا نمی‌شناسم؟! باید بشناسم. ولی چه کنم؟! خدا استعدادش را نداده که بفهمم اینها در اسلام چه مصرفی دارند؟! اگر چه عوام اینها را بیشتر از همه آنها که نام بردم (یعنی علمای اسلامی) می‌شناسند و قدر و قیمتشان را خوب می‌دانند. من این تیپ را «روحانی» می‌نامم.

اما راجع به علمای اسلامی، این را می‌خواهم ادعا کنم و دهها قرینه و نمونه عینی بر اثبات آن دارم که از میان نویسندگان و سخنرانان و حتی علما و فضلاء اسلامی معاصر، هیچ کس - البته در حد امکانات و نوع کار و کاراکتر خودش - به اندازه من افتخار دفاع جدی و مؤثر عملی و فکری از این جامعه گرانقدری که امید بزرگ و سرمایه عزیز ماست، نداشته است. دلیل؟

۱. در اسلام‌شناسی آنجا که...

۲. در کتاب انتظار طلبه را...

۳. در رساله تحقیقی که برای وزارت علوم نوشته‌ام و نیز در مقاله کویر...

۴. در تشیع علوی و صفوی نشان داده‌ام که علمای شیعه...

۵. در تاریخ ادیان گفته‌ام که علمای شیعه...



۶. در مقایسه با دیگر روحانیون: علمای شیعه...

۷. در درس اسلام‌شناسی - حسینیۀ ارشاد - نقل کردم که ...

۸. در مدت قریب به شش سال در اروپا - از ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۳ - در برابر سیل اتهامات ریشه‌دار و مجهزی که نثار جامعه علمای مذهبی و نقش اجتماعیشان می‌شد و پیداست که در این راه، بسیاری از جناح‌های متضاد با هم متفق بودند، در میان روشنفکران اروپایی، دانشجویان ایرانی و حتی در شکل کنفرانس‌ها و گزارش‌ها و تحقیق‌های علمی در رشته جامعه‌شناسی مذهبی، میان استادان و دانشجویان دانشگاه، من دفاعیاتی که از اصالت آنان و نقش اجتماعی آگاه آنان کرده‌ام و آثاری که در قضاوت قشرهای وسیعی داشته است، حقیقتی است که تفصیل آن حاکی از خودنمایی است و هرگز از آن سخن نگفته‌ام و اینجا فقط برای اثبات ارادتی که به این جبهه می‌ورزم بدان اشاره کردم و در عین حال هر که از خارج آگاهی دارد، از آن آگاه است. این بود نظر من نسبت به علمای مذهبی ما و آن هم نظرم نسبت به روحانیت بدان معنا. (۱۷)

البته پرسشی در اینجا مطرح می‌شود و آن اینکه: آیا تمام انتقادات شریعتی را می‌توان حمل بر روحانیت غیراصیل کرد؟ به عبارت دیگر: آیا هیچ اختلافی میان شریعتی و روحانیت اصیل وجود نداشته و هیچ گفتگو و بحثی میان شریعتی و روحانیت راستین در نگرفته است؟

بی‌شک چنین نیست و دست کم بخشی از انتقادات شریعتی ناظر به روحانیت اصیل است؛ لذا بحث را با طرح احتمال چهارم پی می‌گیریم.

احتمال چهارم: اختلاف پسر با پدر

اگر براساس احتمال سوم بپذیریم که بخش کثیری از حملات شریعتی، ناظر به علمای سوء و درباری است، (۱۸) در احتمال چهارم این بحث مطرح می‌شود که: ضمن آنکه بخش دیگر انتقادات وی ناظر به علمای راستین است، اما این انتقادات از نوع حملات پیشین نیست، بلکه در حد اختلاف میان پسر با پدر می‌باشد؛ آنهم پسری که مدعی است به حرمت پدر و مصالح خانوادگی توجه دارد:

این را همین جا بگویم که کسی چون من و امثال من که این حرف‌ها را می‌زند، این جور عقایدی دارد، و اینچنین فکر می‌کند، ممکن است انتقاداتی به شیوه تبلیغ مذهبی یا شیوه تحلیل بعضی از مسایل اعتقادی داشته باشد. ممکن است با روحانی یا روحانیت در بعضی از مسایل اختلاف سلیقه داشته باشد. و ممکن است با فلان عالم مذهبی - روحانی‌بی که عالم جدی مذهبی است و روحانی واقعی دین است، اختلافات فراوانی

داشته باشم، و او به شدت به من بتازد و من به شدت به او حمله کنم. اما اختلاف من و او، اختلاف پسر و پدری است در داخل خانواده و وقتی که به همسایه و بیگانه می‌رسد، یک خانواده هستیم و کوشش می‌کنم تا اختلافات خانوادگی این نسل و نسل پیش را - که هر دو براساس یک ایمان، یک تعصب و دلسوز و یک هدف است - به کوچه و بازار نکشانم و در معرض عام مطرح نکنم، تا کسی که نه تنها با من یا با آن نسل پیش، یا اصلاً با این خانواده دشمن است، بهترین وسیله را در دست نگیرد.

متأسفانه مرحوم شریعتی به این تشخیص خود که تشخیص درستی هم بود، به طور دقیق و کامل عمل نکرد و اختلافات خانوادگی را به کوچه و بازار کشاند و اسباب سوء استفاده دشمن مشترک (استبداد) را فراهم کرد. به عنوان نمونه: سرتیپ بهرامی (رئیس ساواک خراسان) در باره شریعتی خطاب به همکارانش می‌نویسد: من قبلاً هم گفتم ساواک باید از این عنصر استفاده کند بر علیه کمونیسم، بر علیه چپ‌ها، بر علیه آخوندبازی. زیرا در این مسایل کاملاً وارد است. (۱۹)

## ۲ - ۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در یک نگاه کلان، به طور خلاصه می‌توان گفت: مرحوم شریعتی نه تنها مخالف دین و روحانیت نبود، بلکه یکی از مدافعان جدی و اصولی دین و روحانیت بود. اما هم در برداشت از دین و روش تبلیغ آن اشتباهاتی داشت و هم در تحلیل روحانیت و نوع تعامل با آن. و چون فردی دلسوز و صادق بود در اواخر عمرش وصیت کرد تا یکی از علمای راستین و فرزندان برجسته مکتب اهل بیت عصمت و طهارت - یعنی استاد گرانقدر، جناب آقای محمدرضا حکیمی - مسئولیت بررسی و اصلاح آثار او را بپذیرد:

برادرم، مرد آگاهی و ایمان، اخلاص و تقوا، آزادی و ادب، دانش و دین، محمدرضا حکیمی.

... و اما برادر! من به اندازه‌ای که در توان داشتم و توانستم در این راه رفتم... آنچه هم از من نشر یافته، به دلیل نبودن امکانات و کم بودن فرصت، خام و عجولانه (۲۰) و پر غلط و بد چاپ شده است ... اینک من همه اینها را - که ثمره عمر من و عشق من است و تمام هستی‌ام و همه اندوخته‌ام و میراثم - با این وصیت شرعی، یک جا به دست شما می‌سپارم و با آنها هر کاری که می‌خواهی بکن. فقط بپذیر ... و یعام را به دست کسی می‌سپارم که از خودم شایسته‌تر است... سرپرستی و تربیت همه این عزیزتر از کودکانم را به تو می‌سپارم و تو را به خدا و ... خود در انتظار هر چه خدا خواهد. (مشهد - آذر ماه ۱۳۵۵) (۲۱)

ای کاش استاد حکیمی این مسئولیت را پذیرفته بود تا هم بخش‌های مفید و زیبای آثار مرحوم شریعتی از انزوا خارج شود و استفاده‌ی عام یابد و هم علاقمندان به آثارش از لغزشگاه‌های آن در امان مانند. ولی افسوس!

۳. کلام آخر: شریعتی در پرتو مطهری زیباتر است

هر چند به اعتراف خود شریعتی آثارش «خام» و «عجولانه» است، اما چون به هر حال هنوز بوی عشق به دین و ارزش‌های الهی و حساسیت نسبت به سرنوشت مردم از آن به مشام جان می‌رسد، لذا در میان بخشی از جوانان ما مطرح است. اما چون خامی و شتاب، بویژه در حوزه‌ی مسایل اعتقادی و اجتماعی، پر آفت و خطرناک است، برای در امان ماندن از این آفت نیز باید چاره‌ای اندیشید.

چاره‌ای که خود آن مرحوم اندیشید - یعنی وصیت به استاد حکیمی - متأسفانه تاکنون عملی نشده است؛ و از این پس نیز بسیار بعید به نظر می‌رسد که عملی شود؛ مگر آنکه آن عزیز فرزانه، با صلاحدید خود، مسئولیت انجام این وصیت را به کسی دیگر واگذار کنند.

به هر حال تا اصلاح آثار آن مرحوم، برای بهره‌برداری مفید و پیشگیری از عوارض احتمالی دنیوی و اخروی لازمست چاره‌ای دیگر بیندیشیم؛ و آن اینکه: تشنه‌کامان معارف دینی و اجتماعی قبل از ورود به کویر اندیشه‌ی شریعتی، ابتدا از چشمه‌ساز زلال و مطهر اندیشه‌ی ناب شهید مطهری سیراب شوند و توشه‌ای از معرفت آن شهید اندیشه‌ی فراهم سازند؛ که اگر چنین کنند، دیگر هراسی از گم شدن قبله در قلب اقیانوس اندیشه‌های کویری آن عزیزی که ابوذروار زیست و ابوذر وار رخت از جهان بر بست نخواهد بود:

بیاییم شریعتی را با مطهری بیامیزیم. شریعتی را در کنار مطهری مطالعه کنیم. ترکیبی از زیبایی‌های شریعتی را با بتون آرمه‌ی اندیشه‌ی اسلامی مطهری به وجود بیاوریم. آن به نظر من همان مرحله‌ی نوینی است که نسل ما به آن نیاز دارد. (۲۲)

پی نوشت ها :

۱. مکتوبات شریعتی، ص ۱۳۸

۲. مجموعه آثار ۱ (با مخاطب‌های آشنا)، ص ۷

۳. برای آشنایی بیشتر با مواضع منفی شریعتی درباره روحانیت ر.ک. به:

۱) نامه‌ها / صص: ۸، ۱۱ تا ۱۳، ۲۴ تا ۲۶، ۲۹ تا ۳۲، ۴۲، ۷۳، ۹۶، ۱۴۵ و ۲۷۹،

۲) تشیع علوی و تشیع صفوی / صص: ۳۹، ۴۳ (پاورقی)، ۵۶، ۱۰۱، ۱۱۵ تا ۱۲۰، ۱۲۱ تا ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۲ تا ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷،

۴. مصاحبه شریعتی در حسینیه ارشاد در تاریخ ۱۳۵۰/۹/۲۳ (به نقل از: پوستین وارونه. دکتر حسین رزمجو. ص ۴۳)

۵. تشیع علوی و تشیع صفوی. ص ... (به نقل از شریعتی در نگاه مطبوعات، ج ۱، ص ۳۹۰)

۶. مصاحبه شریعتی در حسینیه ارشاد در تاریخ ۱۳۵۰/۹/۲۳ (به نقل از: پوستین وارونه، دکتر حسین رزمجو، ص ۴۳)

۷. عقیده. ص. (به نقل از شریعتی در نگاه مطبوعات، ج ۱، ص ۳۹۴)

۸. اسلام‌شناسی (به نقل از شریعتی در نگاه مطبوعات، ج ۱، ص ۳۹۱)

۹. عقیده، ص. (به نقل از شریعتی در نگاه مطبوعات، ج ۱، ص ۳۹۴)

۱۰. نامه‌ها، صص: ۱۲۷ و ۱۲۸،

۱۱. از مقدمه مهندس مهدی بازرگان بر کتاب «دکتر علی شریعتی از دیدگاه شخصیتها». به کوشش: جعفر سعیدی، ص ۳۳،

۱۲. از مصاحبه شریعتی در حسینیه ارشاد در تاریخ ۱۳۵۰/۹/۲۳ (به نقل از: پوستین وارونه. دکتر حسین رزمجو، ص ۴۵)

۱۳. از مصاحبه اختصاصی سروش با حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای (به نقل از: شریعتی در نگاه مطبوعات. جلد اول. به کوشش: حیدر شجاعی - قاسم میرآخوری. ص ۴۰۴). البته تحلیل مقام معظم رهبری در توجیه حملات شریعتی علیه روحانیت مبتنی بر دو علت است: یکی همانکه در احتمال دوم آمد و دیگری آنچه که در احتمال سوم خواهد آمد.

۱۴. مسئله نفوذ در روحانیت مسئله بسیار مهمی است که حضرت امام خمینی (ره) نیز در آثار و بیانات خود مکرر به آن اشاره کرده است. به عنوان نمونه در کتاب شریف و گرانشنگ ولایت فقیه در چند جا درباره ضرورت پاکسازی حوزه‌های مقدس علمیه از علمای نفوذی استعمار و استبداد یاد می‌کند:

۱) ولایت فقیه. صص ۳ و ۴: «نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد؛ ... بعد از آنها نوبت به طوایفی رسید که به یک معنا شیطان‌تر از یهودند. اینها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش یا بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و ... مبلغینی که در حوزه‌های روحانیت درست کردند و عمالی که در دانشگاه‌ها و مؤسسات تبلیغات دولتی یا بنگاههای انتشاراتی داشتند و مستشرقینی که در خدمت دولت‌های استعمارگر هستند همه دست به دست هم داده و در تحریف حقایق اسلام کار کردند. به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیل کرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده‌اند.»

۲) ولایت فقیه، ص ۱۳۶: «اینها از فقهای اسلام نیستند و بسیاری از اینها را سازمان امنیت ایران معمم کرده تا دعا کنند.»

۱۵. نامه‌ها، ص ۹،

۱۶. البته مرحوم شریعتی در این مصاحبه تمام شاخص‌های خود را درباره روحانیت اصیل (علمای اسلامی) بیان نکرده، و تنها به ویژگی‌های علمی این صنف پرداخته و از معیارهای اجتماعی که در سایر آثار او وجود دارد یا غفلت کرده، یا به خاطر محدودیت‌های ناشی از یک مصاحبه، از آن عدول کرده است.

۱۷. پوستین وارونه، دکتر حسین رزمجو، صص ۳۷ تا ۴۷.
۱۸. که البته ممکن است در تعیین برخی مصادیق خطا کرده باشد.
۱۹. نهضت امام خمینی. سید حمید روحانی، ج ۳، ص ۲۸۱.
۲۰. تأکیدها از اینجانب است.
۲۱. شریعتی از دیدگاه شخصیت‌ها. به کوشش: جعفر سعیدی. صص ۷۷ تا ۸۰.
۲۲. مقام معظم رهبری. روزنامه جمهوری اسلامی. ضمیمه جنگ هفته. ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ (به نقل از: دکتر علی شریعتی از دیدگاه شخصیت‌ها. به کوشش: جعفر سعیدی. ص ۹۹.
- منبع: باشگاه اندیشه

نگاهی مختصر به نقاط مثبت و منفی اندیشه‌ی شریعتی (مرتضی حسینی)



دکتر علی شریعتی جامعه‌شناسی دین‌پژوه و در سلسله کردار سیاسی خود، اندیشمندی انقلاب‌ساز بود. سلسله سخنرانی‌های وی پیرامون اسلام‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ اسلام در حسینیه‌ی ارشاد، با استقبال وسیع طبقه‌ی جوان و دانشجویان روبه‌رو شد. سخنرانی‌های وی در حسینیه‌ی ارشاد، آن قدر شهرت پیدا کرد که علاوه بر دانشجویان، عده‌ی زیادی از روشن‌فکران جوان را به خود جذب کرد، کتاب‌ها و نوشته‌های او نیز با تیراژ بی‌سابقه‌ای انتشار یافت و نوار گفته‌هایش نیز در سراسر ایران‌پخش گردید و بدین ترتیب، دکتر شریعتی به تعبیر برخی به «معلم انقلاب» [۱] تبدیل شد که حتی گاه وی را «ایدئولوگ انقلاب» نیز می‌خوانند. [۲]

وی کنشگری اثرگذار بر قشر دانشجو و روشن‌فکران دینی بود که دامنه‌ی اثرگذاری‌اش حتی مقطع زمانی پس از انقلاب را درنوردید. این امر اما موجب نمی‌گردد که نظرات وی فارغ از انتقاد و ارزیابی‌های نقادانه باشد؛ چرا که هر اندیشه‌ای قابل نقد است و نقد آن موجب پویایی و تحول فکر می‌گردد. در همین راستا، نوشتار مزبور در صدد ارزیابی اندیشه و آرای شریعتی با تأکید بر نقاط قوت و ضعف آن است.

### نقاط قوت آرای شریعتی

#### ۱. جامعه‌شناسی دین‌مدار

علی شریعتی در رهیافت جامعه‌شناسانه‌ی خود، جامعه‌شناسی مبتنی بر یک مکتب فکری را ترجیح می‌دهد. او صرفاً به تبیین وضعیت موجود نمی‌پردازد، بلکه راهی برای بهتر شدن را نیز تجویز می‌کند و داده‌های جامعه‌شناسی را در خدمت آرمان‌های متعالی بشری قرار می‌دهد. وی با تلفیق آموزه‌های جامعه‌شناسی غربی با آموزه‌های مذهبی‌اش، در پی تبیین دیدگاه مکتب اسلام نسبت به محیط اجتماعی و جامعه‌ی اطراف خود است. وی با رد بی‌طرفی دانش، چنین باور دارد که:

«عالم باید پیش از تحقیق از عقیده آزاد باشد و پس از تحقیق به آن پایبند.» [۳]

## ۲. نقد مارکسیسم

شریعتی برای آنکه جامعه‌شناسی مکتبی خود را ارائه دهد، در وهله‌ی نخست، در مقابل جامعه‌شناسی پوزیتیویستی قرار گرفت. وی بر این باور بود که بینش مکتبی در مقابل جامعه‌شناسی پوزیتیویستی از توان بیشتری برای تحلیل تحولات اجتماعی برخوردار است. [۴] وی در وهله‌ی دوم، با نفی جامعه‌شناسی پوزیتیویستی، برتری جامعه‌شناسی مکتبی اسلامی را بر جامعه‌شناسی مکتب مارکسیستی، که بر فضای آن زمان غالب بود، به رخ می‌کشد.

وی به کارل مارکس، بابت آنچه درک نادرست از مفهوم «زیربنا» می‌خواند، انتقاد می‌کند؛ چرا که از نظر وی، بردگی، سروازی، فئودالیسم، بورژوازی و سرمایه‌داری را نمی‌توان به عنوان زیربنا پذیرفت. از نظر شریعتی، زیربنای هابیلی و زیربنای قاییلی به جامعه‌ی توحیدی و جامعه‌ی شرک شکل می‌دهند. به اعتقاد وی، آنچه اصالت دارد همین تقسیم جوامع به جامعه‌ی توحیدی و جامعه‌ی مشرک است و تقسیم‌بندی‌هایی نظیر جوامع سرمایه‌داری و کمونیستی یا جوامع دمکراتیک و دیکتاتوری، از ملاک تقسیم‌بندی اصیلی برخوردار نیستند. [۵] مقابله با مارکسیسم، که بر بخشی از فضای روشن‌فکری و دانشگاهی آن زمان جامعه حاکم بود، با توسل به آموزه‌های خودش از نقاط قوت شریعتی است.

شریعتی هرچند از گفتمان مارکسیسم وام گرفت، اما به خلق معانی و گنج‌واژه‌ی جدیدی پرداخت که تغییرات نمادین و زبانی را در نظم گفتاری وی تجربه می‌کرد. این چنین بود که مبارزه‌ی مسلحانه را به جهاد، خلق را به ناس، مالکیت جمعی را به بیت‌المال، رهبری را به امامت، زندگی بی‌معنای بورژوازی را به دنیوی بودن، حکومت مردم را به اجماع تعبیر کرد. وی معتقد شده بود که در قبال تغییرات و واژه‌هایی چون مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ها، مسئولیت از میان برداشتن طبقات، خدایی انسان بر طبیعت، حذف مالکیت خصوصی، برقراری مالکیت جمعی، از خود بیگانگی، زندگی پست بورژوایی و جامعه‌ی بی‌طبقه، دین اسلام واژه‌های معادل دقیقی دارد. [۶] این امر موجب شد تا به تعبیری شاید تفسیری نوین از اسلام شکل بگیرد که زمینه‌ی فکری انقلاب را آماده می‌ساخت.

## ۳. اسلام انقلابی

علی شریعتی را یکی از نظریه‌پردازان برجسته‌ی انقلاب اسلامی می‌دانند. وی در جست‌وجوی بازگشت به اسلام به مثابه‌ی یک ایدئولوژی بود و در همین راستا، تفکرش حول محور ایدئولوژی می‌چرخید. حاصل کار

وی ارائه‌ی یک دستگاه فکری است که سیمایی از مکتب اسلام به شمار می‌رود. در این دستگاه فکری، جهان‌بینی توحیدی زیربنای مکتب است. او با کاربرد ادبیات آمیخته با آموزه‌های اسلامی و آیات قرآنی و روش‌شناسی تأویلی-تطبیقی، به سراغ مذهب رفت و پویایی و خلاقیت فکری خود را در بداعت نظریه‌پردازی خویش نشان داد.

شریعتی با باور به تعامل بین ایدئولوژی و روشن‌فکری، موجب شد تا روشن‌فکری از قالب صرف فکل-کراوات خارج شود. وی رابطه‌ی ایدئولوژی و روشن‌فکری را لازم و ملزوم و ظرف و مظروف یکدیگر می‌دانست؛ چرا که ایدئولوژی مشخص‌کننده‌ی تیپ فکری یک روشن‌فکر است و کسی نباید بدون داشتن برجسب ایدئولوژی، کار روشن‌فکری کند. [۷]

وی با چنین چینی بود که بر اساس بینش توحیدی خویش، تفسیری انقلابی از اسلام ارائه کرد. شریعتی بر حیاتی بودن نقش ایدئولوژی در حفظ دستاوردهای انقلابی تأکید داشت و در این باره، انحراف انقلاب را زمانی می‌دانست که انقلاب منحط و منجمد شود و به صورت فرهنگ و تمدن درآید. وی بر این اعتقاد بود که باید همواره نظام علمی و تمدن را همچون ابزارهایی برای ایدئولوژی استخدام کرد. [۸] اسطوره‌سازی وی از شخصیت‌هایی چون ابوذر، مقداد، زینب (سلام الله علیها) و حسین (علیه السلام) و گرایش شدید وی به آرمان‌گرایی، مختصات ویژه‌ی قرائت ایدئولوژیک وی از دین است.

شریعتی در این قرائت بر این باور بود اگر دین به کار دنیای مردم نیاید، به کار آخرت آن‌ها نیز نخواهد آمد و در همین راستا، ابوذر را به جای بوعلی سینا می‌نشانند؛ چرا که بوعلی نماد اسلام فلسفی و ابوذر نماد اسلام ایدئولوژیک است؛ ابوذر یک انقلابی ظلم‌ستیز و عدالت‌خواه است [۹] که به کار انقلاب می‌آید. بنابراین وی تفسیری انقلابی بر اساس ایدئولوژی اسلام از دین شکل داد و کشندگان سرخورده از نظام شاهنشاهی را در قالب آرای خویش هویتی نوین و پویا بخشید.

#### ۴. نظریه‌پردازی دمکراسی متعهد

شریعتی همچنین با تلفیق آموزه‌های دینی و چپ، لیبرالیسم را نیز به چالش کشید. شریعتی لیبرالیسم را لیبرالیسم اقتصادی و نه انسانی می‌خواند [۱۰] و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را به دلیل همه‌ی مواردش که در دیدگاه وی حفظ حقوق فردی است، مورد سرزنش قرار می‌داد؛ چرا که روح حقوق اجتماعی در آن انعکاس ندارد. [۱۱] شریعتی سپس با رد دمکراسی لیبرال، مدل مورد نظر خود را به صراحت معرفی می‌نماید



و حکومت امام علی را نمونه و اسوهی دموکراسی می‌داند و رفتار امام علی با مخالفانش را بهترین حجت مبتنی بر وفاداری و پایبندی او به دموکراسی تلقی می‌کند. وی چرایی رفتار امام علی در مقابل مخالفانش را این گونه تبیین می‌کند:

«زیرا نمی‌خواست این سنت را برای قداره‌بندان و قلدران به جای گذارد که به خاطر سیاست، آزادی انسان را پایمال کنند.» [۱۲]

وی پیرامون این نظریه در سال ۱۳۴۸، سخنرانی مهمی در حسینیه‌ی ارشاد، مشهور به «امت و امامت» ایراد کرد و امام را کسی دانست که نه تنها در یکی از ابعاد سیاسی، اقتصادی، روابط اجتماعی یا حتی در یک زمان محدود انسان‌ها را رهبری می‌کند، بلکه انسان را در همه‌ی ابعاد گوناگون انسانی خودش نمو می‌دهد و به این معنی است که امام همیشه و در همه جا حاضر و شاهد است و زنده و جاوید. [۱۳] وی دموکراسی متعهد را حکومت گروهی می‌داند که با برنامه‌ی انقلابی، در واقع رسالت امام را، که رسانیدن جامعه به دموکراسی واقعی است، انجام می‌دهند. دموکراسی متعهد به تحقق اهداف معین در ایدئولوژی و نه کسب رضایت مردم و اداره‌ی عادی جامعه می‌اندیشد. [۱۴] هرچند در این نظریه نمی‌توان رابطه‌ی روشنی بین دموکراسی متعهد و مسئولیت رهبری و حکومت مجتهدان عصر، که وی در بحث امام و امت مطرح می‌کند، یافت.

### نقاط منفی آرای شریعتی

#### ۱. اسلام منهای روحانیت

در حوزه‌ی مذهب نیز شریعتی به همان قطب‌بندی هابیلی و قابیلی باور دارد و بر اساس این خط تمایز، به شیعه‌ی علوی و صفوی معتقد است. مذهب در دوگانه‌ی هابیلی و قابیلی، دو نقش متفاوت دارد و در دو مسیر متفاوت تبلور یافته است. یک چهره‌ی اصیل آن، حربه‌ی مبارزه بودن در راه تحقق یافتن آرمان‌های حقیقت‌جویانه و استقرار نظامی عادلانه و چهره‌ی دیگر آن، ابزاری برای سلطه‌ی طبقه‌ی حاکم و کنترل استثمار جامعه است.

با اعتقاد به چنین دوگانه‌ای است که وی جنگ همه‌ی پیامبران را جنگ مذهب علیه مذهب می‌خواند و بر مبنای چنین اصلی است که سرنوشت اسلام را نیز همان جنگ اسلام علیه اسلام توصیف می‌کند [۱۵] و با چنین منطقی، خود نیز در دوگانه‌ی برساخته‌اش، یعنی با مذهب و بر مذهب، اسیر می‌شود. شاید در همین

تنگناست که وی گاه به روحانیت می‌تازد و از مسیری که علامه مجلسی‌ها را به جای ابوذرها می‌نشانند انتقاد می‌کند.

این انتقاد در راستای همان دوگانه‌ی شیعه‌ی علوی و صفوی است؛ همان خط ممتد هایلی و قاییلی. شیعه‌ی علوی همان شیعه‌ی اصیل و پیرو اسلام راستین است. به باور وی پس از صفویه تغییر کرد؛ همه چیز جابه‌جا شد؛ خلیفه‌ی سنی شیعه شد و فقیه شیعی سنی. یعنی روحانیت «پس از هزار سال قهر با قدرت آشتی کرد و کنار تخت سلطان، آستین عبا کشیده به خدمت ایستاد.» [۱۶]

شریعتی هرچند خود به دو قرائت از اسلام معتقد است و شیعی صفوی و علوی را در دو سوی این مرزها ترسیم می‌کند، اما باز هم به حمایت از تز «اسلام منهای روحانیت» می‌پردازد. این در حالی است که با مطالعه‌ی آثار وی، به نظر می‌رسد او با تبدیل تشیع به مذهب دولتی مخالف است که از نظر او، موجب انحراف مذهب از هدف اولیه‌ی خود (جست‌وجوی عدالت و انجام وظیفه‌ی مقدس) می‌شود.

وی گاهی نیز مواضعی مثبت نسبت به روحانیت داشته است و علمای شیعی را پاک‌ترین گروه یا طبقه‌ی روحانی از میان همه‌ی ادیان و مذاهب عالم در گذشته و حال برمی‌شمرد [۱۷] یا از آن‌ها به منزله‌ی تنها پایگاه فرهنگی و معنوی در برابر هجوم استعمار فرهنگی غرب نام می‌برد. [۱۸] این مواضع متناقض، برآیند تناقضی است که در شناخت ناقص وی از اسلام و تخصص وی در علوم اجتماعی کلاسیک ریشه دارد؛ تناقضی که در جهت هدف انقلابی کردن دین و تلفیق ناسازآموزه‌های غربی و اسلامی ایجاد شد.

او با نقد به چنین روحانیتی، به روشن‌فکرانی که اسلام‌وار خط مشی حسین‌وار را به مثابه‌ی مکتب فکری نهضت اجتماعی و ایدئولوژی انقلابی خود انتخاب کرده‌اند، دل بسته و بر این باور است: «همان طور که دکتر (مصدق) تز اقتصاد منهای نفت را طرح کرد تا استقلال نهضت را پی‌ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد، تز اسلام منهای آخوند، در جامعه تحقق یافته است و این موقعیت موجب شده است که اسلام از چارچوب تنگ قرون وسطایی و اسارت در کلیساهای کشیشی و بینش متحجر و طرز فکر منحط و جهان‌بینی انحرافی و خرافاتی و جهالت... آزاد شود.» [۱۹]

او هرچند در نظریه‌ی دموکراسی متعهد خویش، بر نقش علما تأکید دارد، اما گاهی نیز این گونه به روحانیت و علمای دینی می‌تازد.

## ۲. تناقض ساختاری

همان گونه که گفته شد، شریعتی با پذیرش برخی از آرای مارکس، به خصوص قوانین جبر تاریخی و اثر متقابل روبنای هر کشور و به ویژه ایدئولوژی بر زیربنای اقتصادی، به نقد مارکسیسم دست می‌یازد. تمایز وی از مارکس در اعتقادات دینی است که حتی بر اندیشه‌ی وی نیز سایه می‌افکند. بر مبنای همین اندیشه، وی به سیاست طبقاتی ایرانی، هویت مذهبی اهدا می‌کند و هرچند مارکس دین را افیون توده‌ها می‌داند، شریعتی در این تنگنا، از مارکس جدا می‌شود و به اندیشه‌ی ماکس وبر پیرامون آشتی دین و تجدد استناد می‌کند و بنابراین به پروتستانسیسم اسلامی می‌رسد.

در چنین بزنگاه اندیشه‌ای، مارکس در جبهه‌ی سه‌گانه‌ی لیبرالیسم، مارکسیسم و بنا به ماهیت پروتستانسیسم اسلامی، در برابر روحانیت می‌ایستد و سعی می‌کند با ساخت دستگاهی فکری که از هر سه برآید و در تقابل هر سه باشد، روند فکری خویش را پیش ببرد. همین امر موجب آمیختگی ناهمساز از اندیشه‌های غربی و مذهبی می‌شود تا هدف اصلی وی، یعنی ایجاد طبقه‌ی انقلابی، تأمین شود. این تناقض حتی در مواضع وی در مقابل روحانیت، که پیش‌تر بررسی شد، نیز نمود می‌یابد.

## ۳. شناخت ناقص از اسلام

شریعتی اگرچه در جامعه‌شناسی از محضر متخصصین و آگاهان امر بهره برده بود، اما در زمینه‌ی اسلامی و مطالعات دینی، صبغه‌ی چندانی ندارد؛ جز اینکه در خانواده‌ی مذهبی رشد و نمو یافته بود. او در برابر تحصیلات آکادمیک جامعه‌شناسانه‌اش، هیچ‌گاه تحصیلات آکادمیکی در زمینه‌ی اسلام نداشت. این به معنای عدم تخصص و شناخت ناقص وی از اسلام است و نه عدم آشنایی با دین. همین امر موجب مخالفت برخی با افکار و نظریات او در زمینه‌ی اسلام‌شناسی و فلسفه‌یاسلامی‌گردید. این افراد درک و برداشت او را از منابع اساسیاسلامینظیر «فقه» و «تفسیر» کافی نمی‌دانستند. [۲۰]

علاوه بر این، بررسی آثار وی نشان می‌دهد شریعتی به دین به طور عام و اسلام به طور خاص، به عنوان یک ایدئولوژی انقلابی توجه دارد تا بتواند توده‌ی مردم را به حرکت درآورد. رویکرد انقلابی و تفسیری وی اسلام را به متنی قابل تفسیر تبدیل کرد؛ کاری که جوازش را از منابع غربی می‌گرفت و آموزه‌های وبری راه را برای تفسیر وی از اسلام هموار ساخت.

مذهب در اندیشه‌ی شریعتی‌ابزاری در خدمت مبارزه بود. وی حتی به فکر تشکیل یک حزب شیعه به مانند حزب کمونیسم و تبدیل تشیع به یک مذهب انقلابی بود که همه تحت تأثیر مارکسیسم در نظرگاه وی شکل گرفته بود. گرایش مذهبی غربی شریعتی، موجب ایجاد تناقضی رمزآلود در تفکر اسلامی او شده بود؛ تفکری که در کاربرد از قالب مارکسیستی دیدگاه‌های طبقاتی مارکس، در چارچوب مذهب علیه مذهب یا تحلیل زیارت وارث و داستان هابیل و قابیل در کتابچه‌ی «حسین وارث آدم» نمود یافت. این آرا و نظرات موجب گردید تا شهید مطهری به مخالفت با شریعتی پردازد؛ [۲۱] مخالفتی که به دیدگاه ابزاری شریعتی به دین نیز بازمی‌گشت.

نگرش جامعه‌شناسانه‌ی غربی شریعتی آمیخته از مکاتب غربی، اسلام‌شناسی وی را از مجرای اصلی خود خارج ساخت و به یک مبحث اجتماعی تبدیل کرد؛ امری که از سوی شهید مطهری به اسلام‌سراییی به جای اسلام‌شناسی تعبیر شد. [۲۲] دیدگاه شریعتی به مذهب، عمل‌گرایانه بود و همین امر موجب شد تا از نظر او، مذهبی درست باشد که در حیات جامعه و زندگی توده، نقش مثبت بازی کند. بدین ترتیب، سیاست‌زدگی بر رویکرد دینی او غالب شد.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]. محسن خلیلی، پیدایی و پایایی تئوریک انقلاب اسلامی از مجموعه مقالات آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی، مشهد، سنبله، ۱۳۸۵، ص ۸۰

[۲]. Farhang Mansour, Resisting the Pharaohs: Ali Shariati on Oppression, Race and Class 21, no.1, p.31-40

[۳]. علی شریعتی، اسلام‌شناسی، ج اول، تهران، قلم، ۱۳۷۵، ص ۲۴.

[۴]. پیشین، جهان‌بینی و ایدئولوژی، تهران، چاپخش، ۱۳۷۷، ص ۳۹۷.

[۵]. پیشین، اسلام‌شناسی، ج اول، تهران، نشر قلم، ۱۳۷۵، ص ۶۸.

[۶]. هوشنگ امیراحمدی و منوچهر پروین، ایران پس از انقلاب، ترجمه‌ی علی مرشدزاد، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲، ص ۳۱ و ۳۲.

- [۷]. علی شریعتی، جهان‌بینی و ایدئولوژی، تهران، نشر سهامی انتشار، ۱۳۷۲، ص ۱۰۵.
- [۸]. پیشین، اسلام‌شناسی، ص ۳۵۸.
- [۹]. پیشین، بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی، تهران، نشر الهام، ۱۳۷۴، ص ۲۳ و ۲۴.
- [۱۰]. پیشین، امت و امامت، تهران، حسینیه‌ی ارشاد، ۱۳۵۱، ص ۶۱۳ و ۶۱۴.
- [۱۱]. همان.
- [۱۲]. پیشین، خوسازی انقلابی، تهران، حسینیه‌ی ارشاد، ۱۳۵۷، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.
- [۱۳]. همان، ص ۱۱۰.
- [۱۴]. پیشین، تاریخ تمدن، ج دوم، تهران، آگاه، ۱۳۶۱، ص ۲۲۹ تا ۲۳۲.
- [۱۵]. پیشین، خودسازی انقلابی، تهران، الهام، ۱۳۷۵، ص ۱۱۰.
- [۱۶]. پیشین، جهت‌گیری طبقات در اسلام، تهران، قلم، ۱۳۷۷، ص ۸۵ تا ۸۷.
- [۱۷]. مصاحبه‌ی شریعتی در حسینیه‌ی ارشاد در تاریخ ۲۳ آذر ۱۳۵۰، به نقل از: پوستین وارونه، حسین رزمجو، تهران، آوای نور، ۱۳۷۳، ص ۴۳.
- [۱۸]. علی شریعتی، نامه‌ها، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.
- [۱۹]. پیشین، نامه‌ها، تهران، قلم، ۱۳۸۹، ص ۸، ۱۱ تا ۱۳، ۲۴ تا ۲۶، ۲۹ تا ۳۲، ۴۲، ۴۳، ۷۳، ۹۶، ۱۴۵ و ۲۷۹.
- [۲۰]. مصاحبه‌ی حسن یوسفی اشکوری با روزنامه‌ی اطلاعات، سالگرد هجرت علیشریعتیاز ایران، بهار ۱۳۶۰ (مه ۱۹۸۱) به نقل از نشریه‌ی نداء اسلام (ماهنامه‌ی اردوزبان، تهران)، ج ۱، ش ۳ و ۴، ژوئن-ژوئیه ۱۹۸۱، ص ۱۲، ۱۵ و ۴۳.
- [۲۱]. رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی ایران، تهران، خانه‌ی کتاب، ۱۳۸۷، ص ۶۱۵ تا ۶۱۸.
- [۲۲]. پیشین، ص ۶۲۰.

منبع: برهان

زندگی نامه دکتر علی شریعتی ( باشگاه اندیشه )



دکتر شریعتی در دوم آذرماه سال ۱۳۱۲ در مزینان از توابع شهر سبزوار متولد شد. شریعتی در سال ۱۳۳۷ برای ادامه تحصیل در رشته دکترای ادبیات فارسی به فرانسه رفت و در مدرسه زبانهای شرقی پاریس بنا به پیشنهاد جمالزاده تز دکترای خود را در زمینه تصحیح دکترای بلخ نوشت و با حداقل نمره لازم کار خود را به اتمام رسانید. شریعتی در سال ۱۳۴۳ به ایران بازگشت و ابتدا به عنوان دبیر دبیرستان و سپس به عنوان استادیار دانشگاه مشهد شروع به فعالیت کرد. دکتر شریعتی در سال ۱۳۴۸ به حسینیه ارشاد در تهران دعوت شد و از آن زمان با سلسله سخنرانیهای معروف خود به مبارزه ضد حکومت شاه پرداخت. از دکتر شریعتی دهها جلد کتاب و مقاله تحقیقی و متون سخنرانی برجای مانده است. علی شریعتی روز ۲۹ خرداد سال ۱۳۵۶ درگذشت. آرامگاه وی در سوریه است.

بیوگرافی و شرح حال دکتر علی شریعتی

نگاهی به زندگی دکتر علی شریعتی با بازخوانی کتاب «طرحی از یک زندگی» نوشته پوران شریعت رضوی (همسر دکتر)

در فاصله سالهای تدریسش، سخنرانیهایی در دانشگاههای دیگر ایراد می کرد، از قبیل دانشگاه آریامهر (صنعتی شریف)، دانش سرای عالی سپاه، پلی تکنیک تهران و دانشکده نفت آبادان. مجموعه این فعالیتها سبب شد که مسئولین دانشگاه درصدد برآیند تا ارتباط او را با دانشجویان قطع کنند و به کلاسهای وی که در واقع به جلسات سیاسی-فرهنگی، بیشتر شباهت داشت، خاتمه دهند. سال شمار زندگی دکتر : ۱۳۱۲: تولد ۲ آذر ماه ۱۳۱۹: ورود به دبستان «ابن یمین» ۱۳۲۵: ورود به دبیرستان «فردوسی مشهد» ۱۳۲۷: عضویت در کانون نشر حقایق اسلامی ۱۳۲۹: ورود به دانش سرای مقدماتی مشهد ۱۳۳۱: اشتغال در اداره فرهنگ به عنوان آموزگار. شرکت در تظاهرات خیابانی علیه حکومت موقت قوام السلطنه و دستگیری کوتاه. اتمام دوره دانش سرا. بنیانگذاری انجمن اسلامی دانش آموزان. ۱۳۳۲: عضویت در نهضت مقاومت ملی ۱۳۳۳: گرفتن

دیپلم کامل ادبی ۱۳۳۵: ورود به دانشکده ادبیات مشهد و ترجمه کتاب ابوذر غفاری ۱۳۳۶: دستگیری به همراه ۱۶ نفر از اعضاء نهضت مقاومت ۱۳۳۷: فارق‌التحصیلی از دانشکده ادبیات با رتبه اول ۱۳۳۸: اعزام به فرانسه با بورس دولتی ۱۳۴۰: همکاری با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، جبهه ملی، نشریه ایران آزاد ۱۳۴۲: اتمام تحصیلات و اخذ مدرک دکترا در رشته تاریخ و گذراندن کلاس‌های جامعه‌شناسی ۱۳۴۳: بازگشت به ایران و دستگیری در مرز ۱۳۴۵: استادیاری تاریخ در دانشگاه مشهد ۱۳۴۷: آغاز سخنرانی‌ها در حسینیه ارشاد ۱۳۵۱: تعطیلی حسینیه ارشاد و ممنوعیت سخنرانی ۱۳۵۲: دستگیری و ۱۸ ماه زندان انفرادی ۱۳۵۴: خانه نشینی و آغاز زندگی سخت در تهران و مشهد ۱۳۵۶: هجرت به اروپا و شهادت.

### سال‌های کودکی و نوجوانی

دکتر در کاهک از روستاهای بخش داورزن شهرسبزوار متولد شد. مادرش زنی روستایی و پدرش مردی اهل قلم و مذهبی بود. سال‌های کودکی را در کاهک گذراند. افراد خاصی در این دوران بر او تاثیر داشتند، از جمله: مادر، پدر، مادر بزرگ مادری و پدری و ملا زهرا (مکتب دار ده کاهک).

دکتر در سال ۱۳۱۹ - در سن هفت سالگی - در دبستان ابن‌یمین در مشهد، ثبت نام کرد اما به دلیل اوضاع سیاسی و تبعید رضاخان و اشغال کشور توسط متفقین، استاد (پدر دکتر)، خانواده را بار دیگر به کاهک فرستاد. دکتر پس از برقراری صلح نسبی در مشهد به ابن‌یمین برمی‌گردد. در اواخر دوره دبستان و اوائل دوره دبیرستان رفت و آمد او و خانواده به ده به دلیل مشغولیت‌های استاد کم می‌شود. در این دوران تمام سرگرمی دکتر مطالعه و گذراندن اوقات خود در کتابخانه پدر بود. دکتر در ۱۶ سالگی سیکل اول دبیرستان (کلاس نهم نظام قدیم) را به پایان رساند و وارد دانش سرای مقدماتی شد. او قصد داشت تحصیلاتش را ادامه دهد. در سال ۳۱، اولین بازداشت او رخ داد و این اولین رویارویی او و نظام حکومتی بود. این بازداشت طولانی نبود ولی تاثیرات زیادی در زندگی آینده او گذاشت. در این زمان فصلی نو در زندگی او آغاز شد، فصلی که به تدریج از او روشنفکری مسئول و حساس نسبت به سرنوشت ملتش ساخت.

### آغاز کار آموزشی

با گرفتن دیپلم از دانش سرای مقدماتی، دکتر در اداره فرهنگ استخدام شد. ضمن کار، در دبستان کاتب‌پور در کلاس‌های شبانه به تحصیل ادامه داد و دیپلم کامل ادبی گرفت. در همان ایام در کنکور حقوق نیز شرکت

کرد. دکتر به تحصیل در رشته فیزیک هم ابراز علاقه می‌کرد، اما مخالفت پدر، او را از پرداختن بدان بازداشت. دکتر در این مدت به نوشتن چهار جلد کتاب دوره ابتدایی پرداخت. این کتاب‌ها در سال ۳۵، توسط انتشارات و کتاب‌فروشی باستان مشهد منتشر و چند بار تجدید چاپ شد و تا چند سال در مقطع ابتدایی آن زمان تدریس شد. در سال ۳۴، با باز شدن دانشگاه علوم و ادبیات انسانی در مشهد، دکتر و چند نفر از دوستانشان برای ثبت نام در این دانشگاه اقدام کردند. ولی به دلیل شاغل بودن و کمبود جا تقاضای آنان رد شد. دکتر و دوستانشان همچنان به شرکت در این کلاس‌ها به صورت آزاد ادامه دادند. تا در آخر با ثبت نام آنان موافقت شد و توانستند در امتحانات آخر ترم شرکت کنند. در این دوران دکتر به جز تدریس در دانشگاه طبع شعر نوی خود را می‌آزمود. هفته ای یک بار نیز در رادیو برنامه ادبی داشت و گه‌گاه مقالاتی نیز در روزنامه خراسان چاپ می‌کرد. در این دوران فعالیت‌های او همچنان در نهضت مقاومت ادامه داشت ولی شکل ایدئولوژیک به خود نگرفته بود.

## ازدواج

در تاریخ ۲۴ تیرماه سال ۴۷ با پوران شریعت رضوی، یکی از همکلاسی‌هایش ازدواج کرد. دکتر در این دوران روزها تدریس می‌کرد و شب‌ها را روی پایان‌نامه‌اش کار می‌کرد. زیرا می‌بایست سریع‌تر آن را به دانشکده تحویل می‌داد. موضوع تز او، ترجمه کتاب «در نقد و ادب» نوشته مندور (نویسنده مصری) بود. به هر حال دکتر سر موقع رساله‌اش را تحویل داد و در موعد مقرر از آن دفاع کرد و مورد تایید اساتید دانشکده قرار گرفت. بعد از مدتی به او اطلاع داده شد بورس دولتی شامل حال او شده‌است. پس به دلیل شناخت نسبی با زبان فرانسه و توصیه اساتید به فرانسه برای ادامه تحصیل مهاجرت کرد.

## دوران اروپا

عطش دکتر به دانستن و ضرورت‌های تردید ناپذیری که وی برای هر یک از شاخه‌های علوم انسانی قائل بود، وی را در انتخاب رشته مردد می‌کرد. ورود به فرانسه نه تنها این عطش را کم نکرد، بلکه بر آن افزود. ولی قبل از هر کاری باید جایی برای سکونت می‌یافت و زبان را به طور کامل می‌آموخت. به این ترتیب بعد از جست و جوی بسیار توانست اتاقی اجاره کند و در موسسه آموزش زبان فرانسه به خارجی‌ان (آلیس - آلیانس) ثبت نام کند. پس روزها در آلیس زبان می‌خواند و شب‌ها در اتاقش مطالعه می‌کرد و از دیدار با



فارسی‌زبانان نیز خودداری می‌نمود. با این وجود تحصیل او در آلیس دیری نپایید. زیرا وی نمی‌توانست خود را در چارچوب خاصی مقید کند، پس با یک کتاب فرانسه و یک دیکشنری فرانسه به فارسی به کنج اتاقش پناه می‌برد. وی کتاب «نیایش» نوشته الکسیس کارل را ترجمه می‌کرد.

فرانسه در آن سال‌ها کشور پرآشوبی بود. بحران الجزائر از سال‌ها قبل آغاز شده بود. دولت خواهان تسلط بر الجزائر بود و روشنفکران خواهان پایان بخشیدن به آن. این بحران به دیگر کشورها نیز نفوذ کرده بود.

### تحصیلات و اساتید

دکتر در آغاز تحصیلات، یعنی سال ۳۸، در دانشگاه سربین، بخش ادبیات و علوم انسانی ثبت نام کرد. وی به پیشنهاد دوستان و علاقه شخصی به قصد تحصیل در رشته جامعه‌شناسی به فرانسه رفت. ولی در آنجا متوجه شد که فقط در ادامه رشته قبلی‌اش می‌تواند دکترایش بگیرد. پس بعد از مشورت با اساتید، موضوع رساله‌اش را کتاب «تاریخ فضائل بلخ»، اثری مذهبی، نوشته صفی‌الدین قرار داد.

بعد از این ساعت‌ها روی رساله‌اش کار می‌کرد. دامنه مطالعاتش بسیار گسترده بود. در واقع مطالعاتش گسترده‌تر از سطح دکترایش بود. ولی کارهای تحقیقاتی رساله‌اش کار جنبی برایش محسوب می‌شد. درس‌ها و تحقیقات اصلی دکتر، بیشتر در دو مرکز علمی انجام می‌شد. یکی در کلژدوفرانس در زمینه جامعه‌شناسی و دیگر در مرکز تتبعات عالی در زمینه جامعه‌شناسی مذهبی.

دکتر در اروپا، به جمع جوانان نهضت آزادی پیوست و در فعالیت‌های سازمان‌های دانشجویی ایران در اروپا شرکت می‌کرد. در سال‌های ۴۰-۴۱ در کنگره‌ها حضور فعال داشت. دکتر در این دوران در روزنامه‌های ایران آزاد، اندیشه جبهه در امریکا و نامه پاریسی حضور فعال داشت. ولی به تدریج با پیشه گرفتن سیاست صبر و انتظار از سوی رهبران جبهه، انتقادات دکتر از آنها شدت یافت و از آنان قطع امید کرد و از روزنامه استعفا داد. در سال ۴۱، دکتر با خواندن کتاب «دوزخیان روی زمین»، نوشته فرانس فانون با اندیشه‌های این نویسنده انقلابی آشنا شد و در چند سخنرانی برای دانشجویان از مقدمه آن که به قلم ژان پل سارتر بود، استفاده کرد.

دکتر در سال (۱۹۶۳) از رساله خود در دانشگاه دفاع کرد و با درجه دکترای تاریخ فارغ‌التحصیل شد. از این به بعد با دانشجویان در چای خانه دیدار می‌کرد و با آنان در مورد مسائل بحث و گفتگو می‌کرد. معمولاً جلسات سیاسی هم در این محل‌ها برگزار می‌شد. سال ۴۳ بعد از اتمام تحصیلات و قطع شدن منبع مالی از سوی دولت، دکتر علی‌رغم خواسته درونی و پیشنهادات دوستان از راه زمینی به ایران برگشت. وی با دانستن

اوضاع سیاسی - فرهنگی ایران بعد از سال ۴۰ که به کسی چون او - با آن سابقه سیاسی - امکان تدریس در دانشگاه‌ها را نخواهند داد و نیز علی‌رغم اصرار دوستان هم فکرش مبنی بر تمدید اقامت در فرانسه یا آمریکا، برای تداوم جریان مبارزه در خارج از کشور، تصمیم گرفت که به ایران بازگردد. این بازگشت برای او، عمدتاً جهت کسب شناخت عینی از متن و اعماق جامعهٔ ایران و توده‌های مردم بود، همچنین استخراج و تصفیه منابع فرهنگی، جهت تجدید ساختمان مذهب.

#### از بازگشت تا دانشگاه

دکتر سال ۴۳ به ایران برگشت و در مرز دستگیر شد. حکم دستگیری از سوی ساواک بود و متعلق به ۲ سال پیش، ولی چون دکتر سال ۴۱ از ایران از طریق مرزهای هوایی خارج و به فرانسه رفته بود، حکم معلق مانده بود. پس اینک لازم‌الاجرا بود. پس بعد از بازداشت به زندان غزل‌قلعه در تهران منتقل شد. اوائل شهریور همان سال بعد از آزادی به مشهد برگشت. بعد از مدتی با درجه چهار آموزگاری دوباره به اداره فرهنگ بازگشت. تقاضایی هم برای دانشگاه تهران فرستاد. تا مدت‌ها تدریس کرد، تا بالاخره در سال ۴۴، بار دیگر، از طریق یک آگهی برای استادیاری رشته تاریخ در تهران درخواست داد. در سر راه تدریس او مشکلات و کارشکنی‌های بسیاری بود. ولی در آخر به دلیل نیاز مبرم دانشگاه به استاد تاریخ، استادیاری او مورد قبول واقع شد و او در دانشگاه مشهد شروع به کار کرد. سال‌های ۴۵-۴۸ سال‌های نسبتاً آرامی برای خانوادهٔ او بود. دکتر بود و کلاس‌های درسش و خانواده. تدریس در دانشکدهٔ ادبیات مشهد، نویسندگی و بقیه اوقات بودن با خانواده‌اش تمام کارهای او محسوب می‌شد.

#### دوران تدریس

از سال ۴۵، دکتر به عنوان استادیار رشته تاریخ، در دانشکده مشهد، استخدام می‌شود. موضوعات اساسی تدریسش تاریخ ایران، تاریخ و تمدن اسلامی و تاریخ تمدن‌های غیر اسلامی بود. از همان آغاز، روش تدریسش، برخوردش با مقررات متداول دانشکده و رفتارش با دانشجویان، او را از دیگران متمایز می‌کرد. بر خلاف رسم عموم اساتید از گفتن جزوه ثابت و از پیش تنظیم شده پرهیز می‌کرد. دکتر، مطالب درسی خود را که قبلاً در ذهنش آماده کرده بود، بیان می‌کرد و شاگردانش سخنان او را ضبط می‌کردند. این نوارها به

وسيله دانشجویان پياده می‌شد و پس از تصحيح، به عنوان جزوه پخش می‌شد. از جمله، کتاب اسلام‌شناسی مشهد و کتاب تاریخ‌تمدن از همین جزوات هستند.

اغلب کلاس‌های او با بحث و گفتگو شروع می‌شد. پيش می‌آمد دانشجویان بعد از شنیدن پاسخ‌های او بی‌اختيار دست می‌زدند. با دانشجویان بسیار مانوس، صمیمی و دوست بود. اگر وقتی پيدا می‌کرد با آنها در تریا چای می‌خورد و بحث می‌کرد. این بحث‌ها بیشتر بين دکترو مخالفین اندیشه‌های او در می‌گرفت. کلاس‌های او مملو از جمعیت بود. دانشجویان دیگر رشته‌ها درس خود را تعطیل می‌کردند و به کلاس او می‌آمدند. جمعیت کلاس آن قدر زیاد بود که صندلی‌ها کافی نبود و دانشجویان روی زمین و طاقچه‌های کلاس، می‌نشستند. در گردش‌های علمی و تفریحی دانشجویان شرکت می‌کرد. او با شوخی‌هایشان، مشکلات روحیشان و عشق‌های پنهان میان دانشجویان آشنا بود. سال ۴۷، کتاب «کویر» را چاپ کرد. حساسیت، دقت و عشقی که برای چاپ این کتاب به خرج داد، برای او، که در امور دیگر بی‌توجه و بی‌نظم بود، نشانگر اهمیت این کتاب برای او بود. (کویر نوشته‌های تنهایی اوست).

در فاصله سال‌های تدریسش، سخنرانی‌هایی در دانشگاه‌های دیگر ایراد می‌کرد، از قبیل دانشگاه آریامهر (صنعتی شریف)، دانش سرای عالی سپاه، پلی تکنیک تهران و دانشکده نفت آبادان. مجموعه این فعالیت‌ها سبب شد که مسئولین دانشگاه درصدد برآیند تا ارتباط او را با دانشجویان قطع کنند و به کلاس‌های وی که در واقع به جلسات سیاسی-فرهنگی، بیشتر شباهت داشت، خاتمه دهند. پس دکترو، با موافقت مسئولین دانشگاه، به بخش تحقیقات وزارت علوم در تهران، منتقل شد. به دلائل اداری دکترو به عنوان مامور به تهران اعزام شد و موضوعی برای تحقیق به او داده شد، تا روی آن کار کند. به هر حال عمر کوتاه تدریس دانشگاهی دکترو، به این شکل به پایان می‌رسد.

#### حسینیه ارشاد

این دوره از زندگی دکترو، بدون هیچ گفتگویی پربارترین و درعین حال پر دغدغه‌ترین دوران حیات اوست. او در این دوران، با سخنرانی‌ها و تدریس در دانشگاه، تحولی عظیم در جامعه به وجود آورد. این دوره از زندگی دکترو به دوران حسینیه ارشاد معروف است. حسینیه ارشاد در سال ۴۶، توسط عده‌ای از شخصیت‌های ملی و مذهبی، بنیان گذاشته شده بود. هدف ارشاد طبق اساسنامه<sup>۱</sup> آن عبارت بود از تحقیق، تبلیغ و تعلیم مبانی اسلام.

از بدو تاسیس حسینیه ارشاد در تهران، از شخصیت‌هایی چون آیت‌الله مطهری دعوت می‌شد تا با آنان همکاری کنند. بعد از مدتی از طریق استاد شریعتی (پدر دکتر) که با ارشاد همکاری داشت، از دکتر دعوت شد تا با آنان همکاری داشته باشد که این همکاری با ارائه دو مقاله با رویکرد جدید دینی از سوی دکتر آغاز شد که تمجید استاد مطهری را در پی داشت. در سال‌های اول همکاری دکتر با ارشاد، به علت اشتغال در دانشکده ادبیات مشهد، ایراد سخنرانی‌های او مشروط به اجازه دانشکده بود، برای همین بیشتر سخنرانی‌ها در شب‌جمعه انجام می‌شد، تا دکتر بتواند روز شنبه سر کلاس درس حاضر باشد. پس از چندی همفکر نبودن دکتر و بعضی از مبلغین، باعث بروز اختلافات جدی میان مبلغین و مسئولین ارشاد شد. در اوائل سال ۴۸، این اختلافات علنی شد و از هیئت امنای خواسته شد که دکتر دیگر در ارشاد سخنرانی نکند. اما بعد از تشکیل جلسات و نشست‌هایی، دکتر باز هم در حسینیه سخنرانی کرد. هدف دکتر از همکاری با ارشاد، تلاش برای پیش برد اهداف اسلامی بود. سخنرانی‌های او، خود گواهی آشکار بر این نکته است. در سخنرانی‌ها، مدیریت سیاسی کشور به شیوه‌ای سمبلیک مورد تردید قرار می‌گرفت. در اواخر سال ۴۸، حسینیه ارشاد، کاروان حجی به مکه اعزام می‌کند تا در پوشش اعزام این کاروان به مکه، با دانشجویان مبارز مقیم در اروپا، ارتباط برقرار کنند.

دکتر با وجود ممنوع‌الخروج بودن، با تلاش‌های بسیار، با کاروان همراه می‌شود. تا سال ۵۰ دکتر همراه با کاروان حسینیه، سه سفر به مکه رفت که نتیجه آن مجموعه سخنرانی‌های میعاد با ابراهیم و مجموعه سخنرانی‌ها تحت عنوان حج در مکه بود، که بعدها به عنوان کتابی مستقل منتشر شد. پس از بازگشت از آخرین سفر در راه برگشت به مصر رفت، که این سفر ره‌آورد زیادی داشت، از جمله کتاب آری این چنین بود برادر.

در سال‌های ۴۹-۵۰، دکتر بسیار پر کار بود. او می‌کوشید، ارشاد را از یک موسسه مذهبی به یک دانشگاه تبدیل کند. از سال ۵۰، شب و روزش را وقف این کار می‌کند، در حالی که در این ایام در وزارت علوم هم مشغول بود. به مرور زمان، حضور دکتر در ارشاد، باعث رفتن برخی از اعضا شد، که باعث به وجود آمدن جوی یک‌دست‌تر و هم‌فکرتر شد. با رفتن این افراد، پیشنهادهای جدید دکتر، قابل اجرا شد. دانشجویان دختر و پسر، مذهبی و غیر مذهبی و از هر تپیی در کلاس‌های دکتر شرکت می‌کردند. در ارشاد، کمیته‌یی مسئول ساماندهی جلسات و سخنرانی‌ها شد. به دکتر امکان داده شد که به کمیته‌های نقاشی و تحقیقات نیز بپردازد. انتقادات پیرامون مقالات دکتر و استفاده از متون اهل تسنن در تدوین تاریخ اسلام و همچنین حضور زنان در جلسات، گذاشتن جلسات درسی برای دانشجویان دختر و مبلمان سالن و از این قبیل مسائل بود. این انتقادات از سویی و تهدیدهای ساواک از سوی دیگر هر روز او را بی‌حوصله تر می‌کرد و رنجش می‌داد. دیگر حوصله معاشرت با کسی را نداشت. در این زمان به غیر از درگیری‌های فکری، درگیری‌های شغلی هم داشت. عملاً

حکم تدریس او در دانشکده لغو شده بود و او کارمند وزارت علوم محسوب می‌شد. وزارت علوم هم، یک کار مشخص تحقیقاتی به او داده بود تا در خانه انجام دهد. از اواخر سال ۵۰ تا ۵۱، کار ارشاد سرعت غربی پیدا کرده بود. دکتر در این دوران به فعال شدن بخش‌های هنری حساسیت خاصی نشان می‌داد. دانشجویان هنر دوست را تشویق می‌کرد تا نمایشنامه ابوذر را که در دانشکده مشهد اجرا شده بود، بار دیگر اجرا کنند. بالاخره نمایش ابوذر در سال ۵۱، درست یکی دوماه قبل از تعطیلی حسینی، در زیر زمین ارشاد برگزار شد. این نمایش باعث ترس ساواک شد، تا حدی که در زمان اجرای نمایش بعد به نام «سربداران» در ارشاد، حسینی برای همیشه بسته و تعطیل شد، درست در تاریخ ۵۱/۸/۱۹.

### آخرین زندان

از آبان ماه ۵۱ تا تیر ماه ۵۲، دکتر به زندگی مخفی روی آورد. ساواک به دنبال او بود. از تعطیلی به بعد، متن سخنرانی‌های دکتر با اسم مستعار به چاپ می‌رسید. در تیر ماه ۵۲، دکتر در نیمه شب به خانه‌اش مراجعه کرد. بعد از جمع‌آوری لوازم شخصیش و وداع با خانواده و چهار فرزندش دو روز بعد به شهربانی مراجعه کرد و خودش را معرفی کرد. بعد از آن روز به مدت ۱۸ ماه به انفرادی رفت. شکنجه‌های او بیشتر روانی بود تا جسمی. در اوائل ملاقات در اتاقی خصوصی انجام می‌شد و بیشتر مواقع فردی ناظر بر این ملاقات‌ها بود. دکتر اجازه استفاده از سیگار را داشت ولی کتاب نه!! بعد از مدتی هم حکم بازنشستگی از وزارت فرهنگ به دستش رسید. در تمام مدت ساواک سعی می‌کرد دکتر را جلوی دوربین بیاورد و با او مصاحبه کند. ولی موفق نشد. دکتر در این مدت بسیار صبور بود و از صلابت و سلامت جسم نیز برخوردار. او با نیروی ایمان بالایی که داشت، توانست روزهای سخت را در آن سلول تنگ و تاریک تحمل کند. در این مدت خیلی از چهره‌های جهانی خواستار آزادی دکتر از زندان شدند. به هر حال دکتر بعد از ۱۸ ماه انفرادی در شب عید سال ۵۴، به خانه برگشت و عید را در کنار خانواده جشن گرفت. بعد از آزادی یک سره تحت کنترل و نظارت ساواک بود. در واقع در پایان سال ۵۳، که آزادی دکتر در آن رخ داد، پایان مهم‌ترین فصل زندگی اجتماعی-سیاسی وی و آغاز فصلی نو در زندگی او بود. در تهران دکتر مکرر به سازمان امنیت احضار می‌شد، یا به در منزل اومی‌رفتند و با به هم زدن آرامش زندگیش قصد گرفتن همکاری از او را داشتند. با این همه، او به کار فکری خود ادامه می‌داد. به طور کلی، مطالبی برای نشریات دانشجویی خارج از کشور می‌نوشت. در همان دوران بود که کتاب‌هایی برای کودکان نظیر کدو تنبل، نوشت.

در دوران خانه‌نشینی (دو سال آخر زندگی) فرصت یافت تا بیشتر به فرزندانش برسد. در اواخر، بر شرکت فرزندانش در جلسات تاکید می‌کرد. بر روی فراگیری زبان خارجی اصرار زیادی می‌ورزید. در سال ۵۵، با هم فکری دوستانش قرار شد، فرزند بزرگش، احسان، را برای ادامه تحصیل به اروپا بفرستد. بعد از رفتن فرزندش، خود نیز بر آن شد که نزد او برود و در آنجا به فعالیت‌ها ادامه دهد. راه‌های زیادی برای خروج دکتر از مرزها وجود داشت. تدریس در دانشگاه الجزایر، خروج مخفی و گذرنامه با اسم مستعار و ...

بعد از مدتی با کوشش فراوان، همسرش با ضمانت نامه توانست پاسپورت را بگیرد. در شناسنامه اسم دکتر، علی مزینانی بود، در حالی که تمام مدارک موجود در ساواک به نام علی شریعتی یا علی شریعتی مزینانی ثبت شده بود. چند روز بعد برای بلژیک بلیط گرفت. چون کشوری بود که نیاز به ویزا نداشت. از خانواده خداحافظی کرد و قرار به ملاقت دوباره آنها در لندن شد. در روز حرکت بسیار نگران بود. سر را به زیر می‌انداخت تا کسی او را نشناسد. اگر کسی او را می‌شناخت، مانع خروج او می‌شدند. و به هر ترتیبی بود از کشور خارج شد. دکتر نامه‌ای به احسان از بلژیک نوشت و برنامه سفرش را به او در اطلاع داد و خواست پیرامون اخذ ویزا از آمریکا تحقیق کند.

ساواک در تهران از طریق نامه‌یی که دکتر برای پدرش فرستاده بود، متوجه خروج او از کشور شده بود و دنبال رد او بود. دکتر بعد از مدتی به لندن، نزد یکی از اقوام همسرش رفت و در خانه او اقامت کرد. بدین ترتیب کسی از اقامت دوهفته‌یی او در لندن با خبر نشد. پس از یک هفته، دکتر تصمیم گرفت با ماشینی که خریده بود از طریق دریا به فرانسه برود. در فرانسه به دلیل جواب‌های گنگ و نامفهوم دکتر، که می‌خواست محل اقامتش لو نرود، اداره مهاجرت به او مشکوک می‌شود. ولی به دلیل اصرارهای دکتر حرف او را مبنی بر اقامت در لندن در نزد یکی از اقوام قبول می‌کند. این خطر هم رد می‌شود. بعد از این ماجرا، دکتر در روز ۲۸ خرداد، متوجه می‌شود که از خروج همسرش و فرزند کوچکش در ایران جلوگیری شده. بسیار خسته و ناباورانه به فرودگاه لندن می‌رود و دو فرزند دیگرش، سوسن و سارا را به خانه می‌آورد. دکتر در آن شب اعتراف می‌کند که جلوگیری از خروج پوران و دخترش مونا می‌تواند او را به وطن بازگرداند، او می‌گوید که فصلی نو در زندگیش آغاز شده‌است. در آن شب، دکتر به گفته دخترانش بسیار ناآرام بود و عصبی ... شب را همه در خانه می‌گذرانند و فردا صبح زمانی که نسرين، خواهر علی فکوهی، مهماندار دکتر، برای باز کردن در خانه به طبقه پایین می‌آید، با جسد به پشت افتاده دکتر در آستانه در اتاقش روبه‌رو می‌شود. بینی‌اش به نحوی غیر عادی سیاه شده بود و نبضش از کار افتاده بود. چند ساعت بعد، از سفارت با فکوهی تماس می‌گیرند و خواستار جسد می‌شوند، در حالی که هنوز هیچ کس از مرگ دکتر با خبر نشده بود.

پس از انتقال جسد به پزشکی قانونی، بدون انجام کالبد شکافی و علت مرگ را ظاهراً انسداد شرایین و نرسیدن خون به قلب اعلام کردند. و بالاخره در کنار مزار زینب آرام گرفت!...

مجموعه آثار

۱. با مخاطب‌های آشنا

۲. خود سازی انقلابی

۳. ابودر

۴. ما و اقبال

۵. تحلیلی از مناسک حج

۶. شیعه

۷. نیایش

۸. تشیع علوی و تشیع صفوی

۹. تاریخ تمدن (جلد ۱ و ۲)

۱۰. هبوط در کویر

۱۱. حسین وارث آدم

۱۲. چه باید کرد؟

۱۳. زن

۱۴. مذهب، علیه مذهب

۱۵. جهان‌بینی و ایدئولوژی

۱۶. انسان

۱۷. انسان بی خود

۱۸. علی

۱۹. روش شناخت اسلام

۲۰. میعاد با ابراهیم

۲۱. اسلام شناسی

۲۲. ویژگی‌های قرون جدید

۲۳. هنر

۲۴. گفتگوهای تنهایی

۲۵. نامه‌ها

۲۶. آثار گوناگون (دو بخش)

۲۷. بازگشت به خویش، بازگشت به کدام خویش

۲۸. باز شناسی هویت ایرانی - اسلامی

۲۹. جهت گیری‌های طبقاتی در اسلام

۳۰. درس‌های حسینیہ ارشاد (۳ جلد)

منبع: باشگاه اندیشه



• ویژه نامه درگذشت دکتر علی شریعتی (سایت شهید آوینی)

۲۹ خرداد سالروز درگذشت دکتر علی شریعتی است به همین مناسبت هر ساله به پاس خدمات ارزنده او به نسل جوان این کشور آثار و اندیشه های او همچون استاد شهید مرتضی مطهری مورد نقد و بازخوانی مستمر قرار می گیرد. بی شک او و استاد مطهری دو اندیشمند و دو متفکر تأثیرگذار در جامعه ایرانی بوده و هستند که اندیشه های آنان مقدمات نظری انقلاب اسلامی ایران را فراهم کرد. مجموعه آثار شریعتی که تاکنون بالغ بر ۳۷ اثر رسیده است شامل آثار مختلفی چون، تاریخ، دین، جامعه شناسی، سیاست، عرفان، هنر و ..... است. در این میان او اهتمام ویژه ای به معرفی الگوهای خاص دینی دارد. شخصیت‌هایی چون ابوذر، علی(ع)، حسین(ع)، اقبال لاهوری و .... کسانی هستند که در تاریخ اندیشه او به تدریج مشاهده می شوند. از منظر او معرفی الگوهای بزرگ در واقع نشان دادن توانمندیها و بستر مساعد تمدنی است که توانسته است آنان را در خود پرورش دهد.

او می گوید: « این یک افتخار بزرگی است که هنوز علیرغم همه علل و عوامل سیاسی و استعماری و ارتجاعی و مادی که مانع رشد و پیشرفت شخصیت ها و نبوغ ها در جامعه اسلامی هست، اسلام چون گذشته، قدرت سازندگی انسان و پرورش دهندگی نبوغ را در خود حفظ کرده، نشانه اش اقبال است از نظر جهانی» (مقدمه « ما و اقبال » / ص ۱۱)

— نوشتار حاضر می کوشد تا یکی از آثار متأخر او را معرفی کند. کتاب « ما و اقبال » یکی از آثار مهم و قابل تأمل دکتر شریعتی است که در آن با معرفی اقبال، متنی را که چنین اندیشمندانی را پرورش داده است، معرفی می شود. در مقدمه همین کتاب آمده است که: « اقبال عنوان یک فصل است و با شناختن وی و سید جمال وارد متنی می شویم که عنوانش این شخصیت ها هستند، متنش خود ما، اندیشه ما، مشکلات و راه حل های ماست. »

کتاب حاضر حاوی دو دفتر است، دفتر اول سخنرانی وی در جلسه بزرگداشت اقبال لاهوری است، که از طرف حسینیه ارشاد در اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ برگزار شد و دفتر دوم نوشتار او در باب اقبال است. هر دو متن (گفتار اول و نوشتار دوم) با عنوان ما و اقبال آمده است که مجموعاً در پی شناخت شخصیت اقبال و اندیشه های اوست با این تفاوت که در نوشتار دوم، بیشتر درسهایی که از اقبال می گیریم مطرح شده است

— در پیشگفتار این کتاب دکتر شریعتی می گوید: « اسلام در همه ابعاد گوناگون روح انسانی، انسان بزرگ ساخته است و خانواده عظیم بشری بسیاری از شخصیت‌های برجسته خویش را مرهون آن می داند و اقبال یکی از آنان است، اما آنچه اقبال را در توصیف این مردان بزرگ ممتاز می کند این است که: این درخت

بلند بارآور در عصری سرزد و به برگ و بار نشست که مزرعه فرهنگی اسلام را آفت گرفته و در سکوت غم انگیز و مرگبار پائیزی فرو رفته و در همین حال ناگهان سیل و طوفان ریشه برانداز استعمار از غرب بر آن تاخته و این مزرعه آفت گرفته پائیز زده را سراسر آب گرفته بود و دهقانان مصیبت زده را خواب. «

اقبال مردی است با یک روح و در چندین بُعد ...

- در چشم فیلسوفان اروپایی وی چهره ای است در کنار هانری برگسون اما هرگز فلسفه او را از رنج مردم و سرنوشت ملت گرسنه و اسیرش غافل نساخت. از نظر داخلی هم در جامعه اسلامی در آن سکوت مرگبار دوره استعمار جامعه اسلامی بخصوص در جامعه شرقی اسلامی یعنی هند، اندونزی و مالزی و امثال این کشورها اقبال یک فریاد بلند بیداری است که بزرگترین ضربه بر پیکر دشمن اسلام و قدرت استعماری است که همواره داروی لای لائی خواب و داروی تخدیر بخورد اندیشه ها و احساس های مسلمانان می دهد.

— او در بخش اول این کتاب به معرفی اقبال به عنوان یک مصلح بزرگ می پردازد که می تواند پاسخ گوی رنجها و پرسشهای « من مسلمان این عصر » یعنی انسان قرن بیستم، انسان شرقی و متعلق به جامعه اسلامی باشد. (ص ۲۵) برای این منظور او به معرفی اسلامی می پردازد که اکنون (مراد زمان وی است) در جوامع اسلامی رایج است که به عقیده او اسلام تجزیه شده است، اسلامی که در ابعاد مختلف رهبری، زندگی، انسان شناسی، ..... متلاشی شده است. (ص ۲۹) لذا برای اصلاح این چنین ساختاری باید به تجدید بنای آن پرداخت. « یعنی اینکه بازگردیم و بجوئیم در فرهنگ خودمان و در همه معانی و معارفی که موجود است ... ابعاد اصیل انسان نمونه را که در شخصیت های تربیت شده بصورت واقعی و عینی و نه به صورت سمبل و مثل اساطیر و قهرمانهای افسانه ای، هستند و این شخصیتها را و این مکتب را تجدید بنا کنیم. یعنی باز انسان نمونه بسازیم و این کتاب بهم ریخته را که هر فصلش و هر ورقش در دست کسی است شیرازه بندی کنیم و از نو همچون اول تدوین کنیم ». (ص ۳۲) این تجدید حیات شخصیت نمونه انسان مسلمان بصورت تجدید بنا و تألیف عناصر انسانی دور از هم و پاشیده از هم، در قرن بیستم در یک اندام تجلی نوین کرد. این شخصیت نو ساخته و نو خاسته محمد اقبال است.

- در بخشهای دیگر این کتاب به تفضیل درباره موضوعاتی دیگر چون: فهم ما از اسلام و تفسیر عینی آن در جامعه، زن متجدد، روشنفکران غزب زده، سیاست و اقتصاد در اسلام و .... سخن گفته است که به دلیل نبودن فهرست بندی مناسب باید با مطالعه دقیق کتاب به آراء مختلف وی در این زمینه ها و تأثیری که یک

مصلح می تواند در احیاء و تصحیح آنها داشته باشد، پی برد. مطالعه این کتاب را به علاقه مندان آثارش توصیه می کنیم.

کودکی تا جوانی : ۱۳۱۲-۱۳۳۲

— دکتر علی شریعتی در سال ۱۳۱۲ در روستای مزینان از حوالی شهرستان سبزوار متولد شد. اجداد او همه از عالمان دین بوده اند.... پدر پدر بزرگ علی، ملاقربانعلی، معروف به آخوند حکیم، مردی فیلسوف و فقیه بود که در مدارس قدیم بخارا و مشهد و سبزوار تحصیل کرده و از شاگردان برگزیده حکیم اسرار (حاج ملاهادی سبزواری) محسوب می شد. پدرش استاد محمد تقی شریعتی (موسس کانون حقایق اسلامی که هدف آن «تجدید حیات اسلام و مسلمین» بود) و مادرش زهرا امینی زنی روستایی متواضع و حساس بود .... علی حساسیتهای لطیف انسانی و اقتدار روحی و صلاحیت عقیده اش را از مادرش به ودیعه گرفته بود.....

— علی به سال ۱۳۱۹ در سن هفت سالگی در دبستان ابن یمن، ثبت نام می کند، اما به دلیل بحرانی شدن اوضاع کشور - تبعید رضا شاه و اشغال کشور توسط متفقین - خانواده اش را به ده می فرستد. .... و پس از برقراری آرامش نسبی در مشهد علی و خانواده اش به مشهد باز می گردند و او به همان دبستان وارد می شود.

— پس از اتمام تحصیلات مقدماتی در ۱۶ سالگی سیکل اول دبیرستان (کلاس نهم نظام قدیم) را به پایان رساند و وارد دانشسرای مقدماتی شد. در سال ۳۱، اولین بازداشت علی که در واقع نخستین رویارویی مستقیم وی با حکومت و طرفداری همه جانبه او از حکومت ملی بود، واقع شد و این نشانه ورود وی به دنیای سیاست و بریدن از عزلت صوفیان بود.... بازداشتش اعتراضی بود که عده بسیاری نسبت به روی کار آمدن قوام ابراز داشته و علی نیز با آنها بود....

— در همین زمان یعنی ۱۳۳۱ وی که در سال آخر دانشسرا بود به پیشنهاد پدرش شروع به ترجمه کتاب ابوذر (نوشته عبدالحمید جوده السحار) می کند.... در اواسط سال ۱۳۳۱ تحصیلات علی در دانشسرا تمام شد و پس از مدتی شروع به تدریس در مدرسه کاتب پور احمدآباد کرد. و همزمان به فعالیتهای سیاسیش ادامه داد. کتاب «مکتب واسطه» نیز در همین دوره نوشته شده است.

جوانی و تحصیل و مبارزه :

— ..... او در سال ۱۳۳۴ پس از تاسیس دانشکده علوم و ادبیات انسانی مشهد وارد آن دانشکده شد ..... او در دانشکده مسئول انجمن ادبی دانشجویان بود در همین سالهاست که آثاری از اخوان ثالث مانند کتاب ارغنون (۱۳۳۰) و کتاب زمستان (۱۳۳۵) و آخر شاهنامه (۱۳۲۸) به چاپ رسید و او را سخت تحت تاثیر قرار داد.

در این زمان فعالیتهای سیاسی — اجتماعی شریعتی در نهضت (جمعیتی که پس از کودتای ۲۸ مرداد توسط جمعی از ملیون خراسان ایجاد شده که علی شریعتی یکی از اعضا آن جمعیت بود) همچنان ادامه داشت اگرچه در این دوره هنوز رنگ و شکلی کاملاً ایدئولوژیک به خود نگرفته بود در مهرماه سال ۱۳۳۶ وی همراه ۱۶ تن از اعضا و پیروان نهضت مقاومت از جمله استاد محمد تقی شریعتی و ... دستگیر شدند.

— آشنایی او با خانم پوران شریعت رضوی در دانشکده ادبیات منجر به ازدواج آن دو در سال ۱۳۳۷ می گردد . و پس از چند ماه زندگی مشترک به علت موافقت با بورسیه تحصیلی او در اوایل خرداد ماه ۱۳۳۸ برای ادامه تحصیل راهی فرانسه می شود...

دوران اروپا ۱۳۴۳ - ۱۳۳۸ :

..... وی به پیشنهاد دوستان و علاقه شخصی خود، به قصد تحصیل در رشته جامعه شناسی به پاریس رفت، اما پس از ورودش به پاریس مطلع شد که باید دکترایش در ادامه رشته تحصیلش — ادبیات فارسی — باشد. از این رو با آقای پروفیسور ژیلبرت لازار که استاد شرق شناسی زبان و ادبیات فارسی بود گفتگو کرد و به راهنمایی و پیشنهاد ایشان قرار شد، موضوع رساله (وی)، کتاب « تاریخ فضائل بلخ » اثری مذهبی متعلق به قرن ۱۳ میلادی که توسط «صفی الدین» نوشته شده بود، باشد. از این تاریخ علی (شریعتی) تحت نظر آقای دکتر ژیلبرت لازار، مشغول تهیه رساله اش شد.....

در این ایام علاوه بر نهضت آزادیبخش الجزایر با دیگر نهضتهای ملی آفریقا و آسیا، آشنایی پیدا کرده بود. به دنبال افشای شهادت پاتریس لومومبا در ۱۹۶۱ تظاهرات وسیعی از سوی سیاهپوستان در مقابل سفارت بلژیک در پاریس سازمان یافته بود که منجر به حمله پلیس و دستگیری عده زیادی از جمله دکتر علی شریعتی شد..... دولت فرانسه که با بررسی وضع سیاسی (او)، تصمیم به اخراج وی گرفته بود، با حمایت قاضی سوسیالیست دادگاه، مجبور می شود اجرای حکم را معوق گذارد.....

— (او) در اروپا، به جمع جوانان نهضت ملی ایران پیوست و در فعالیتهای سازمانهای دانشجویی ایران در اروپا از جمله اتحادیه دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور می‌کرد. در نوشتن اعلامیه‌ها و قطعنامه‌ها همکاری لازم و بسیار نزدیکی با آنها داشت.....

— وی در سال ۱۹۶۳ از رساله خود نیز دفاع کرد و رسماً از دانشگاه با درجه دکتری یونیورسیتیه فارغ التحصیل شد پس از مدتی او به همراه خانواده و سه فرزندش به ایران بازگشت و در مرز بازرگان توسط مأموران ساواک دستگیر شد.

از بازگشت تا دانشگاه ۱۳۴۸ - ۱۳۴۴:

- ..... اوایل شهریور ۱۳۴۳، دکتر علی شریعتی از زندان آزاد شده ..... و پس از مدتی حکم انتساب مجدد او با رتبه چهار آموزگاری برایش فرستاده شد.....

— پس از پنج سال تحصیل و آموختن و فعالیت سیاسی، در فضای باز سیاسی و فرهنگی اروپا، بازگشت به فضای راکد و بسته جامعه ایران و آن هم تدریس در دبیرستان بسیار رنج آور بود، سال بعد (وی) پس از قبولی در امتحان به عنوان کارشناس کتب درسی به تهران منتقل می‌شود و با آقایان برقی و باهنر و دکتر بهشتی که از مسئولین بررسی کتب دینی بودند، همکاری می‌کند.

ترجمه کتاب «سلمان پاک» اثر پروفسور لوئی ماسینیون حاصل تلاش او در این دوره است (سال ۴۵ - ۱۳۴۴) ....

— از سال ۱۳۴۵ او به استادیار رشته تاریخ در دانشکده مشهد استخدام می‌شود. موضوعات اساسی تدریس او را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد: تاریخ ایران، تاریخ و تمدن اسلامی و تاریخ تمدنهای غیر اسلامی. از همان آغاز روش تدریس، برخوردش با مقررات متداول در دانشکده و رفتارش با دانشجویان، او را از دیگر استادان متمایز می‌کرد و برخلاف رسم عمومی اساتید دیگر ... از تدریس براساس جزوه ثابت و از پیش تنظیم شده پرهیز می‌کرد و برنامه تعیین شده ای را اعلام نمی‌کرد ... که این مسئله مورد اعتراض و شکایت مدیران گروه آموزشی در دوره‌های مختلف بود...

- کتاب اسلام شناسی درسهای دکتر در دانشکده ادبیات مشهد در سالهای ۴۶ - ۱۳۴۵ است توسط چند نفر از دانشجویان ضبط و پلی کپی شده بود و بعد توسط او تصحیح و به چاپ رسید. همچنین در سال ۱۳۴۷

کتاب « کویر » را چاپ می کند. به گفته وی: «من در کویر از لائوتزو و بودا تا هایدگر و سارتر، پلی زده ام و بهتر بگویم، پلی کشف کرده ام که آنرا مدیون « قصه آدم » در فرهنگ ابراهیمی ام و تجسم عینی سمبلیک «حج»، تئاتری که در آن کارگردان خداست و بازیگر انسان و نمایشنامه؟ فلسفه وجود و داستان آفرینش و قصه خلقت انسان و تکوینش در تاریخ و حرکت در ذات، بر مبنای جهان بینی توحید!»

از نوشته های دیگرش در این سال « توتم پرستی » است که نوشته های او در رثای قلم و حرکت اوست.

— چاپ اسلام شناسی و موفقیت درسهای دکتر علی شریعتی در دانشکده مشهد و ایراد سخنرانیهای او در حسینیه ارشاد در تهران موجب شد. که دانشکده های دیگر ایران از او تقاضای سخنرانی کنند این سخنرانیها از نیمه دوم سال ۱۳۴۷ آغاز شد.

از ارشاد تا زندان ۱۳۵۴ - ۱۳۴۸

در پایان سال ۱۳۴۸، با کاروان «حج» حسینیه ارشاد به مکه رفت و در بازگشت در اسفند ۴۸ سخنرانی «معیاد با ابراهیم» را ابتدا در دانشگاه مشهد و پس از آن در حسینیه ارشاد ایراد کرد. در فاصله سالهای ۴۸ تا ۵۰ وی همچنان به فعالیت در دانشگاه مشهد ادامه می داد و در ضمن آن، سخنرانیهایی نیز در دانشگاههای دیگر ایراد می کرد... مجموعه این فعالیتها مسئولین دانشگاه را بر آن داشت که ارتباط او با دانشجویان را قطع کنند و به کلاسهای وی که در واقع به جلسات سیاسی - فرهنگی بیشتر شباهت داشت، خاتمه دهند... در پی این کشمکشها و دستور شفاهی ساواک به دانشگاه مشهد کلاسهای درس او، از مهرماه ۱۳۵۰، رسماً تعطیل شد.

— ..... نگاهی به سخنرانیهای وی که به همت حسینیه ارشاد منتشر گردید (نیایش ۱۳۴۹ - اقبال مصلح قرن اخیر ۴۹۰ - مذهب علیه مذهب ۴۹ - روشنفکر و مسئولیت آن در جامعه ۴۹ - حسین وارث آدم ۴۹ - مسئولیت شیعه بودن ۵۰ - تشیع علوی و صفوی ۵۰) نشان از پر کاری وی در این سالهاست. او کوشید تا ارشاد را از یک موسسه مذهبی به یک دانشگاه تبدیل کند. لذا از سال ۱۳۵۰ شب و روزش را وقف این کار کرد، در حالی که در این ایام در گروه تحقیق وزارت علوم هم کار می کرد.

— به مرور زمان حضور وی در حسینیه ارشاد، موجب رفتن برخی که وجود او بر ایشان ناخوشایند و غیر قابل تحمل بود، شد و بافت اعضاء و مخاطبان ارشاد یکدست تر و برنامه آن شکل مشخص تری پیدا کرد... لذا این امکان را می یابد تا با پیشنهاد و قوانین جدید به سازماندهی جلسات بحث و گفتگو، کمیته های

هنری، نقاشی و گروه‌های تحقیقاتی پردازد. این گروه‌ها شامل: گروه تاتر، گروه کودکان و نوجوانان، گروه ادبیات، گروه تحقیقات قرآن و نهج البلاغه، بود که با استقبال وسیع از طبقات تحصیلکرده خصوصاً دانشجویان روبه رو شد....

— از اواخر سال ۵۰ تا آبان ۵۱، کار وی در حسینیه ارشاد سرعت غریبی پیدا کرد، به طوری که برای انجام سخنرانیهایش فرصت تحقیق قبلی نداشت و بیشتر از حافظه اش کمک می گرفت. نمایش ابوذر درمرداد ماده ۱۳۵۱ درست سه ماه قبل از اینکه حسینیه بسته شود اجرا شد. نمایش بعدی در فاصله کمتر از دو ماه در حسینیه به اجرا درآمد که منجر به بسته شدن حسینیه ارشاد شد. و از اواخر آبان ماه ۵۱ زندگی مخفی وی آغاز شد و پس از چند ماه زندگی مخفی درمهرماه سال ۱۳۵۲ خود را به ساواک معرفی کرد که تا ۱۸ ماه او را در سلول انفرادی زندانی کردند.....

— آقای عبدالطیف خمیسی (از اعضای نهضت مقاومت آزادیبخش الجزایر) که از همکلاسیها و همزمان دکتر شریعتی بود، در دیداری که با شاه در کنفرانس اپک داشت (یکی دو هفته پیش از عید سال ۵۴، شاه برای گذراندن تعطیلات زمستانی، به سوئیس و از آنجا برای شرکت در کنفرانس سران اپک به الجزایر می رود) از او می خواهد که دکتر شریعتی را آزاد کند. شاه در آنجا قول آزادی وی را می دهد که نهایتاً در اواخر اسفند ماه سال ۵۳ او از زندان آزاد می شود و بدین ترتیب مهمترین فصل زندگی اجتماعی و سیاسی وی خاتمه می یابد.

از خانه نشینی اجباری تا هجرت

— ... در دوران خانه نشینی (دو سال آخر زندگی) فرصت یافت تا به فرزندانش توجه بیشتری کند.. در رفتار بچه ها دقیق و نسبت به انتخابهایی که می کردند حساس بود. مثلاً اگر لباس را به این دلیل انتخاب می کردند که دیگران آن را انتخاب کرده بودند و احیاناً مد روز بود، دلخور می شد اما مستقیماً اظهار نمی کرد با شوخی ناخشنودیش را بفهماند....

در این اواخر، بر شرکت بچه ها در جلسات سخنرانی اش تاکید فراوانی می کرد.. گاه مسئولیت پیاده کردن نوارها را به آنها می داد و سعی می کرد با آنها رابطه فکری برقرار کند. در سال ۵۵، با فرستادن پسرش (احسان) به خارج از کشور فرصت یافت تا مقدمات برنامه هجرت خود را فراهم کند.

— دکتر شریعتی نهایتاً در روز ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۵۶ از ایران، به مقصد بلژیک هجرت کرد و پس از اقامتی سه روزه در بروکسل عازم انگلستان شد و در منزل یکی از بستگان نزدیک همسر خود اقامت گزید و پس از گذشت یک ماه در ۲۹ خرداد همان سال به نحو مشکوک درگذشت و با مشورت استاد محمد تقی شریعتی و کمک دوستان و یاران او از جمله شهید دکتر چمران و امام موسی صدر در جوار حرم مطهر حضرت زینب (س) در سوریه به خاک سپرده شد.

تلخیص و گزینش از / طرحی از یک زندگی / دکتر پوران شریعت رضوی / انتشارات چاپخش ۱۳۸۰

مجموعه آثار :

۱- برای خود، برای ما، برای دیگر

۲- چه باید کرد

۳- زن

۴- مذهب علیه مذهب

۵- جهانی بینی ایدئولوژی

۶- انسان

۷- انسان بی خود

۸- علی (ع)

۹- بازشناسی هویت ایرانی اسلامی

۱۰- روش شناخت اسلام

۱۱- میعاد با ابراهیم

۱۲- اسلام شناسی مشهد

۱۳- ویژگیهای قرون جدید

۱۴- هنر



- ۱۵- گفتگوهای تنهای
- ۱۶- نامه ها
- ۱۷- آثار گوناگون
- ۱۸- فرهنگ لغات
- ۱۹- پدر، مادر، ما متهمیم!
- ۲۰- یک جلوش تا بی نهایت صفر
- ۲۱- با مخاطبهای آشنا
- ۲۲- خودسازی انقلابی
- ۲۳- ابوذر
- ۲۴- بازگشت
- ۲۵- ما و اقبال
- ۲۶- حج
- ۲۷- شیعه
- ۲۸- نیایش
- ۲۹- تشیع علوی، تشیع صفوی
- ۳۰- جهت گیری طبقاتی اسلام
- ۳۱- تاریخ تمدن جلد اول
- ۳۲- تاریخ تمدن جلد دوم
- ۳۳- هبوط در کویر
- ۳۴- تاریخ ادیان جلد اول
- ۳۵- تاریخ ادیان جلد دوم

۳۶-اسلام شناسی دورہ سه جلدی

۳۷-حسین وارث آدم

• ویژه نامه درگذشت دکتر علی شریعتی (سایت تبیان)

شریعتی ؛ مظلوم، تا همیشه... (۱) (مهدی احمد بیگی)



از او زیاد گفته‌اند و نوشته‌اند و حتماً زیاد شنیده‌اید و شاید زیاد هم خوانده باشید. ولی در میان این خواننده‌ها و شنیده‌ها شاید نام او را کمتر از هر بزرگ‌مرد پا باکخته دیگری - که نقش اساسی در حرکت اسلامی مردم ایران ایفا کرده است - با «مظلومیت» عجیب دیده باشید. اما چرایش را نمی‌دانم. شاید به این خاطر که دشمنان اندیشه‌های او (و نه منتقدان راستین و بی‌غرض اندیشه‌اش) آنقدر محکم بر طبل تخطئه‌اش کوبیده‌اند؛ که برای مخاطبان نشان مجالی برای درک ظلمی که آشکارا بر او رفته است باقی نمانده است. و شاید به اصطلاح، دوستانش هم آنقدر به فکر استفاده‌های تبلیغاتی خود از اندیشه روشن او و تکمیل کردن «نقص‌ها» و «ناگفته‌ها»ی او به سود خود و برجسته کردن خطاهای او - که انسان بما هو انسان جایز الخطاست - بعنوان نکات مثبت و اوج اندیشه شریعتی بوده‌اند؛ که آنها هم مجالی برای درک و انعکاس مظلومیت او (و این پیش‌کششان، حداقل ظلم نکردن به او و اندیشه‌اش) نیافته‌اند.

آری این‌چنین است برادر(خواهر!) که هیچ‌گاه ترکیب «شریعتی مظلوم» بمانند «مطهری مظلوم» و یا «بهشتی مظلوم» و ... برای ذهن فراموش‌کار و غبار گرفته ما آشنا نبوده است.



اما بهر حیث در و دیوار گواهی بدهند و آئینه تاریخ نیز هم، که او مظلوم زیست و مظلوم رفت؛ چرا که نه دوستان امانتدار و غیرتمندی داشت که اندیشه او را با حسن امانت‌داری به نسل‌های بعد منتقل کنند؛ نه دشمنان با انصافی که او را همان‌گونه که بود بپذیرند و به نسل‌های بعد معرفی کنند و نه حتی فرزندان و بازماندگانی که به اندازه کافی با اندیشه او مأنوس باشند تا میراث او را حفظ کنند.

بی‌گمان نقش تاریخ‌ساز دکتر شریعتی در شکل دهی و انسجام اندیشه جوانان عصر خود که خالقان بی بدیل انقلاب اسلامی - به رهبری رهبر یگانه آن خمینی کبیر(ره) - بودند و در روشن کردن نقاط مستحکم اتکاء اندیشه اسلامی در خلاء مفهومی، فکری و لفظی موجود در آن مقطع، برای آن نسل تشنه مفاهیم دینی «قابل سریان» به متن زندگی اجتماعی، غیرقابل انکار است. او بدون شک از پیشگامان عرصه «ترمینولوژی»<sup>(۱)</sup> اسلامی در دوره معاصر بود و احتمالاً اولین اندیشمند اسلامی معاصر بود که از «اسلام» بعنوان «مکتب»، از «تعالیم اسلامی» بعنوان «ایدئولوژی» و از «شیعه» بعنوان یک «حزب تمام عیار سیاسی - اجتماعی» یاد کرد.

او همان‌گونه که اشاره شد؛ پرچمدار نگاه ایدئولوژی به اسلام و ورود اجتناب‌ناپذیر و املا عقلانی تعالیم این مکتب رهایی‌بخش به سطوح مختلف زندگی اجتماعی بود و هرگز اسلام را برای گوشه مساجد و قرآن را برای گوشه طاقچه‌ها که تنها کاربردش هم در عروسی و عزا باشد بر نمی‌تایید.

آری این اوست که در مجموعه «شیعه یک حزب تمام» نگرش سیاسی - اجتماعی شیعه را تبیین می‌کند و هموست که «علی» را «حقیقتی بر گونه اساطیر» و «حسین» را «وارث آدم» خوانده و با شوری وصف‌ناپذیر انسان‌های پس از عاشورا و حسین را یا «زینبی»<sup>(۲)</sup> می‌داند یا «یزیدی»<sup>(۳)</sup>.

هر چند نگارنده قصد تأیید یا ردّ بینش فوق را ندارد؛ اما آنچه باعث تعجب و حیرت فراوان می‌شود چیز است که لختی بعد به آن خواهیم پرداخت و اکنون به گوشه‌هایی از تزیینی‌های خردمندانه او می‌پردازیم:

از تجلیات مشخص زیرکی و تیزهوشی شریعتی در معرفی معارف دینی و مشخصاً نمایش عظمت و هویت حقیقی مفاخر خلقت بشر، (معصومین(ع)) برای مسلمانان تشنه شناخت، در آثار پرشور و حماسی‌اش، عدم استعمال الفاظ معمول و پیشوندها و پسوندهای مرسوم، مانند «حضرت»، «علیه‌السلام» و ... بود.<sup>(۴)</sup> این تنها نمونه کوچکی از زیرکی‌های تیزهوشانه اوست و ما از این دست در توضیحات، تشریحات و تدقیقات او

در باب اسلام و معصومین که باعث ایجاد جاذبه بیشتر در کلام و جذب مخاطب خاص و عام می‌گردد؛ بسیار سراغ داریم؛ که این خود گوشه‌ای از توجه عالمانه او به نقش شیوه بیان و اسلوب کلام در نشر فرهنگ دینی است.

و اما عجب از این که در میان غفلت جاهلانه و فراموش کارانه ما از شریعتی، اندیشه‌اش و تیزبینی‌های روشن ضمیرانه‌اش، «داعیه‌داران دروغین» اندیشه شریعتی آشکارا آنچه در نقطه مقابل اندیشه اوست بنام او ترویج می‌کنند و آگاهانه و بی‌شرمانه به او افترا می‌زنند:

- بنام او بر طبل «جدایی دین از سیاست» می‌کوبند!!

- بنام او «عرفی سازی ارزش‌ها» (SECULARISM) را تبلیغ می‌کنند!!

- بنام او «روحانیت» را «طبقه‌ای جعلی» و مشابه کلیسای منحط کاتولیک در قرون وسطا می‌انگارند!!

- بنام او نقش علمای شیعه را در طول تاریخ اسلام، انکار می‌کنند!!

- و بنام او قصد نفی سکانداری روح... را در این نهضت خدایی دارند!!



هر چند همین‌ها هنگامیکه در گذشته ای نه چندان دور که سرمست از سوت و کف‌های جنبش فلان و بهمان بودند؛ شریعتی را از فراز دست‌هاشان پایین آورده و نظر واقعی‌شان را نسبت به او ابراز کردند و او را فردی مرتجع و با اندیشه‌های انقلابی و سلیقه‌های فکری راست‌گرایانه دانستند. (نقل به مضمون) (۵) اما ظاهراً امروز به نتیجه دیگری رسیده‌اند؛ که «شریعتی شهید راه جدایی دین از عرصه‌های غیردینی بوده است!!» (۶) این است؛ نتیجه غفلت ما از شریعتی والله اعلم.

شریعتی و روحانیت:

... و وای بر ما و غفلت‌هایمان آنگاه که می‌گویند:

- پیش‌بینی شریعتی در اواخر عمرش از آینده اسلام، اسلام منهای روحانیت بود! (۷) آیا گوینده این کلام واقعاً از آنچه در آخرین جلسه شریعتی در ایران، قبل از سفر بی‌بازگشتش و آنچه در آن جلسه به زبان آورد و قریب‌الوقوع بودن «انقلابی مذهبی» را در ایران پیش‌بینی کرد و این که این انقلاب بدون پیش‌گامی روحانیت به منزل نخواهد رسید؛ بی‌اطلاع است؟!

... و وای بر ما و غفلت‌هایمان آنگاه که نسبت شریعتی و روحانیت و علمای شیعه را این‌چنین ناجوانمردانه باز تعریف می‌کنند. (۸) حال آنکه با نگاهی دقیق و منصفانه به آثار و کلام وی می‌توان نظرات واقعی او را در باب مسائل اجتماعی اسلام و مشخصاً در باب «روحانیت راستین» که او آنان را «عالم» می‌نامید؛ (هرچند در لفظ، مناقشه چندانی نیست.) دریافت. هم‌چنین می‌توان دریافت؛ آنان که او از ایشان برائت می‌جست چه کسانی بوده‌اند. گوشه‌هایی از تصریحات وی را در این ابواب ذیلاً مشاهده می‌کنید:

«... در تشیع علوی و صفوی نشان داده‌ام که علمای شیعه، در طول هزارسال تاریخ اسلام، همواره مشعل‌دار قیام علیه ظلم و پاسدار جنبش عدالت‌خواهی و آزادی اجتماعی و در فکر رهبری علم و تقوا در حکومت و مبارزه مستمر علیه نظام‌های استبدادی و اشرافی خلافت و حکومت‌های دست‌نشانده یا وارث خلافت ظلم و غضب بوده‌اند و پیشاپیش همه نهضت‌های توده‌های محروم تسلیم ناپذیر قرار داشته‌اند.



... و در تاریخ ادیان گفته‌ام: علمای شیعه، پاکترین گروه یا طبقه روحانی از میان همه ادیان و مذاهب عالم در گذشته و حال به‌شمار می‌روند.

... و ضمن درس‌های اسلام‌شناسی حسینیه‌ارشاد، نقل کرده‌ام که در سال ۱۳۳۸ در جلسه انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی فرانسه (در مقابل و خطاب عده زیادی از ایادی شاه که مخالف مذهب بودند و آخوندها را پایگاه استعماری می‌دانستند.) گفتم: تا آنجا که من می‌دانم زیر تمام قراردادهای استعماری را کسانی که امضاء گذاشته‌اند؛ همگی از میان تحصیل کرده‌های دکتر و مهندس و لیسانسه بوده‌اند و همین ما از فرنگ برگشته‌ها. یک آخوند، یک نفر از نجف برگشته اگر امضایش بود؛ من هم مثل شما اعلام می‌کنم که آخوند را دوست ندارم! اما از آن طرف پیشاپیش هر نهضت ضد استعماری و هر جنبش انقلابی و مترقی، چهره یک یا چند آخوند را در این قرن می‌بینیم. از سید جمال‌بگیر و میرزا حسن شیرازی و بشمار تا مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و...

... و در مدت قریب شش سال در اروپا- از ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۴ - در برابر سیل اتهامات ریشه‌دار مجیزی که نثار جامعه علمای مذهبی و نقش اجتماعی‌شان می‌شد و پیداست که در این راه بسیاری از نام‌های متضاد با هم متفق بودند؛ در میان روشنفکران ایرانی و اروپایی و حتی در شکل کنفرانس‌ها و گزارش‌ها و تحقیق‌های علمی در رشته جامعه‌شناسی مذهبی و میان استادان و دانشجویان دانشگاه، دفاعیاتی که من از اصالت علمای مذهبی و نقش اجتماعی آگاه آنان کرده‌ام و قضاوت قشرهای وسیعی را بدنبال داشته، حقیقتی است که تفضیل آن جای از خودنمایی است و هرگز از آن سخن نگفته‌ام و این‌جا فقط برای اثبات ارادتی که به این جبهه می‌ورزم؛ بدان اشاره کردم...

... و راجع به علمای اسلامی، این را می‌خواهم ادعا کنم و ده‌ها قرینه و نمونه عینی را بر اثبات آن دارم که از میان نویسندگان و سخنرانان و حتی علماء و فضولای اسلامی معاصر، هیچ‌کس - البته در حد امکان و نوع کاراکتر خودش - به اندازه من، افتخار دفاع جدی و موثر عملی و فکری از این جامعه گرانقدری که امید بزرگ و سرمایه گرانقدر ماست؛ نداشته است.»



عالم دینی از دیدگاه او یعنی کسی که: « در درجه اول قرآن شناس است؛ در درجه دوم پیغمبرشناس است؛ یا با سیره و حدیث و سنت آشنایی دارد و در درجه سوم کسی که اهل بیت و شخصیت ائمه و اصحاب را می‌شناسد و در یکی از علوم اسلامی نظیر: فلسفه اسلامی یا تاریخ اسلام و علوم: حدیث، رجال، اصول، فقه و غیره متخصص است. »

و اما آنان که او از ایشان برائت می‌جوید؛ همان عالم نمایان مذکور در حدیث و کتب معتبر شیعه‌اند؛ (نظیر اصول کافی و بحارالانوار مجلسی - جلد ۲- با عنوان: «ذم علماء السوء و الزوم التحرز منهم») که از آنها به زشتی یاد شده است.

شبه عالمان قشری متحجری که به تعبیر امام عزیزمان، خمینی بزرگ (رض) « در "مرگ آباد تحجر و تقدس مأبی" رشد می‌کنند و از عنوان و اصطلاح "روحانی" و "روحانیت" سوء استفاده را می‌برند.»

و کسانی که باز به گفته امام، آن گوهر یک دانه دنیای معاصر: «... در شروع مبارزات اسلامی، اگر می‌خواستی بگویی "شاه" خائن است؛ بلافاصله از آنها جواب می‌شنیدی: که شاه شیعه است. عده‌ای مقدس‌نمای واپس‌گرا که همه چیز را حرام می‌دانستند و هیچ‌کس قدرت این را نداشت؛ که در مقابل آنها قد علم کند و خون‌دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است؛ هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است.»

کسانی که هم اکنون به واسطه ترس از قدرت نظام اسلامی در کارهایشان فرو رفته‌اند و جرأت انجام واکنش‌های خصمانه علنی را ندارند؛ لذا آن انتقادات تند امام خمینی (رض) و نظریات منفی دکتر شریعتی درباره گروه مذکور، شاید همچنان وارد و لازم باشد.

از طرفی او تصریح می‌کند که قصد رفورمیزم مذهبی و ارائه قرائت جدید! از «امامت» را ندارد:

«با هر گونه بازی‌های کلامی و ذهنی برای مدرنیزه کردن مذهب مخالفم.»

و تأکید می‌کند که توجه به بعد اجتماعی سیاسی «امت» و رهبری دینی، نه تحمیلی روشن‌فکری بر دین بلکه عین مفاد منابع دست اول دین است که حتی با یک استقرا علمی ساده و بررسی تحلیلی جزئیات در قرآن کریم بدست می‌آید: «قرآن، کتابی آسمانی است. این کتاب برای هدایت معنوی و اخلاقی مردم و ایجاد ارتباط دل‌ها با خدا و توجه دادن افکار به زندگی ماورأ مادی و جهان دیگر است پس باید در درجه اول، عبادات قرار گیرد و در درجه دوم، اخلاقیات در درجه ماقبل آخر، اجتماعات در آخر، پدیده‌های طبیعی و جهان مادی باشد. در صورتی که می‌بینیم برعکس است.»



پی‌نوشت:

- ۱- لفظ آوری: واژه‌گزینی برای تبیین مفاهیم مشخص در یک سیستم فکری خاص
- ۲- آنکه به نشر و تبیین فرهنگ عاشورا می‌پردازد.
- ۳- آنکه به مقابله با نشر فرهنگ عاشورا می‌پردازد.
- ۴- نگارنده قصد تأیید این شیوه را نیز بعنوان یک «رویه کلی» ندارد.
- ۵- از افاضات ا.گنجی مانیفستور جمهوری خواهی!!
- ۶- حال این «عرصه‌های غیردینی» را با کدام ملاک و معیار تعریف می‌کنند؛ «خدا» می‌داند! (با عرض پوزش از دوستان برای ورود بی‌اجازه «خدا» به عرصه‌هایی که به خدا ربطی ندارد!!)
- ۷- سخنرانی دکتر سروش ۱۳ ژوئن ۲۰۰۲ در دانشگاه و ست مینیستر در لندن به مناسبت سال‌گرد وفات دکتر علی شریعتی
- ۸- رجوع شود به سخنرانی آقای آغاچری در مورخ ۸۱/۳/۲۹ تالار معلم همدان

شریعتی؛ مظلوم، تا همیشه... (۲) (مهدی احمد بیگی)

شریعتی و مکاتب معاصر:

از طرفی دکتر شریعتی، در نقد دمکراسی لیبرال و دفاع از نظام دینی «امامت و امت» و رهبری انقلابی، نظریه مهم و مشهوری را سال‌های پیش از انقلاب مطرح نمود و بسیاری از دگم‌های فضای روشن‌فکری آن زمان را - که تحت تأثیر لیبرالیسم یا مارکسیسم بود - در هم ریخت و با مقاومت‌های افراطی در حد فحاشی از سوی محافل روشن‌فکری لائیک و حتی حلقه‌های موسوم به روشن‌فکری دینی مواجه شد. آن عکس‌العمل‌ها هم‌چنان در محافل روشن‌فکری لیبرال و غرب‌گرا (اعم از حلقه‌های صریحاً لائیک یا حلقه‌های روشن‌فکری تلفیقی لیبرال مذهبی) علیه شریعتی و نظریات او که مدافع نظریه انقلاب و حکومت ایدئولوژیک و رهبری دینی است، به شدت ادامه دارد.



یکی دیگر از نقاطی که مرحوم شریعتی در برابر نظریه دمکراسی لیبرال و روشن‌فکری سکولار، مرزبندی قاطع و دقیق رسم می‌کند، مسئله تفکیک «دین، امامت و روحانیت» از «سیاست، خلافت و حکومت» است. او این نظریه را یک توطئه استعماری برخلاف مسلمات اسلام، می‌خواند:

«من نظریه تفکیک امامت از خلافت را نمی‌پذیرم. این نظریه تعبیر دیگری است از نظریه تفکیک سیاست از روحانیت که فکر نمی‌کنم کسی با روح اسلام آشنایی داشته باشد و از دنیا هم با خبر باشد و نداند که اولاً این نظر از اسلام نیست و نداند که از آنجاست؟ و چرا طرح شده است و چرا گروهی هم آنرا پذیرفته‌اند! اساساً این نظریه که پیغمبر دو جنبه را در خود جمع داشت یکی جنبه نبوت و یکی جنبه حکومت، تعبیری

است بیشتر مسیحی تا اسلامی. این دوگانگی میان معنویت و مادیت، اخلاق و اقتصاد، رسالت و سیاست، دنیا و آخرت، طبیعت و ماوراء طبیعت و ... در بینش اسلامی وجود ندارد و این از خصائص اسلام است...

پیغمبر وقتی راه بر کاروان قریش می بندد همان مسئولیتی را انجام می دهد که وقتی در مسجد با مردم نماز می گزارد. اینکه علما طبقه ای شدند و امرا طبقه ای، کار تاریخ اسلام است نه مذهب اسلام. وانگهی این نظریه، تصویری از سیمای امام به دست می دهد که با سیمای «روحانی» یا «عالم دینی» یا «مرجع مذهبی»، بدان گونه که در جامعه مسلمین وجود داشت و دارد شبیه است، در صورتی که، امام باید با شخص پیغمبر شبیه باشد. علی، حسن، حسین، به همان سادگی و چیرگی و نیز به همان معنی چکمه می پوشیدند و اسب می تاختند و شمشیر می زدند و به کار نظام و اداره امور و تشکیلات و گزارش های سیاسی و مسائل اجتماعی می پرداختند که به تعلیم دین و هدایت خلق و اخلاق و عبادت...»



از طرفی نوشته هایی را که دکتر شریعتی علیه الحاد، مخصوصاً کمونیسم و مارکسیسم نوشته است، آن اندازه از اعتبار علمی برخوردار است، که به قول صاحب نظری این نوشته ها از نظر تحلیل گران غربی بهترین نقد است که می تواند در مورد مارکسیسم و کمونیسم ارائه شود. ترجمه این نقدها هم اکنون متن درسی یکی از دوره های فوق لیسانس علوم سیاسی در فرانسه قرار گرفته، با توجه به اینکه از این نقدها در اروپا زیاد نوشته شده است.

او با نوشتن کتاب هایی چون: انسان، مخصوصاً در فصل: «انسان، اسلام و مکتب های مغرب زمین» که بعداً همین فصل، به عنوان کتاب مستقلی منتشر شد و کتاب های: «جهان بینی و ایدئولوژی و ویژگی های قرون جدید» و یا سلسله مقالاتی که در سال ۱۳۵۴ با عنوان «مارکسیست ضد اسلام» را بی خبر از او در روزنامه کیهان با استفاده از بحث «انسان، اسلام و مکتب های مغرب زمین» او منتشر کرد و سخنرانی های پرشور خود

را در دانشگاه ادبیات مشهد و حسینیه ارشاد علیه‌الحاد و بی‌دینی - مخصوصاً با کمونیسم، که مکتب پیشرفته روزگار او بود - با بی‌دینی و الحاد مبارزه کرد و اسلام را تنها مکتب رهایی‌بخش انسان از جهالت و گمراهی معرفی نمود.

شریعتی در خلال سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش با مکاتب شووینسم (ملی‌گرایی افراطی ضد دین) و همین‌طور با پان‌ایرانیسم، پان‌ترکیسم، پان‌عربیسم و سایر پان‌ها و با پان‌فاشیسم، نازیسم و مکتب‌هایی چون راسیونالیسم (مکتب فلسفی که منکر وحی است و همه‌چیز را ناشی از قوه عقل می‌داند) مبارزه کرد و از اصالت وحی در مقابل اصالت رای دفاع کرد.

تأثیر مبارزات دکتر علیه مکاتب کمونیسم، مارکسیسم و ماتریالیسم بسیار وسیع، مثمر و سازنده بود. عبارت معروف شهید دکتر مصطفی چمران که در مراسم خاکسپاری دکتر در دمشق ایراد کرده است موید این مدعا است. آن شهید بزرگوار در سخنرانی پراحساس و منطقی خود که خطاب به دکتر شریعتی با عبارت ای علی شروع می‌شود؛ در بخشی از آن چنین اظهار داشته است:

ای علی! یکی از مارکسیست‌های انقلابی‌نما در جمع دوستانش در اروپا می‌گفت: «دکتر علی شریعتی انقلاب کمونیستی ایران را هفتاد سال به تاخیر انداخت.» و من چمران گفتم: «دکتر علی شریعتی، سیر تکاملی مبارزه را در راه حق و عدالت و هواداری از دین و معنویت اسلام هفتاد سال به جلو برد.» (۲)

در این تقریر کوتاه، به اختصار، نظرات مرحوم دکتر علی شریعتی در نقد دموکراسی لیبرال و فراخوان او به رهبری عقیدتی و انقلابی در امت اسلامی، حتی‌الامکان با نقل قول مستقیم و نیز با اشاره غیرمستقیم به استدلال‌ها و حتی تعبیر وی پرداختیم. چنانچه ملاحظه شد غالب زوایای نگاه شریعتی در این حوزه، تعبیری روشن‌فکری از همان نظریه فقهای شیعه در توضیح مردم‌سالاری دینی یا جمهوری اسلامی در ذیل ولایت فقیه است و اگر اصطلاحات فقهی معادل نظریات دکتر شریعتی را ذکر کنیم، تفاوت دیدگاه بسیار ناچیز و در حد صفر است. و بدین ترتیب اشتراک دیدگاه روشن‌فکری حقیقی دینی با تئوری اصلی انقلاب اسلامی که پس از مرگ مرموز وی در گرفت بوضوح پیدا است. هم‌چنین تفاوت شدید - در حد تناقض - میان دیدگاه روشن‌فکری دینی از نوع شریعتی با روشن‌فکری‌های لیبرال که امروز در کشور زیر لوای مذهب مترقی! ترویج می‌شود نسبت به دهه پیشین واضح‌تر شده است.

امام و شریعتی:

دکتر حسین رزمجو از اساتید نمونه دانشگاه فردوسی مشهد، از قول پدر بزرگوار دکتر نقل می‌کند:



«دکتر یکبار شنیده بود؛ یک واعظ بدبخت و جاهلی که در مشهد منبر می‌رفته، در یکی از منابر خود او بد گفته با این تعبیر که: دکتر شریعتی مقلد امام خمینی است. وقتی دکتر این خبر را می‌شنود با شادی و شغف بسیار می‌گوید: حماقت این به اصطلاح واعظ روحانی را ببین! او به جای مذمت من بهترین توصیف و تعریف را از من کرده است. اگر من یک میلیون تومان می‌دادم به کسی، حاضر می‌شد برود در ملا عام بگوید علی شریعتی مقلد امام است؟»

«این افتخار است برای من، که مقلد ایشان باشم. من غیر از ایشان، چه کسی را می‌توانم به عنوان مرجع بپذیرم؟» (۳)

و اما امام در اکثر موارد، ترجیح‌شان بر سکوت در مورد دکتر بوده است و حتی در مورد نامه‌ای که منتسب به استاد شهید، مطهری است و در آن انتقادات نسبتاً شدیدی نسبت به برخی افکار ایشان مطرح شده است؛ امام هیچ پاسخی ندادند که البته با توجه به اظهار نظرهای بعدی ایشان در مورد دکتر، که بعضشان را در ذیلاً خواهید خواند؛ آن سکوت‌ها را نیز می‌توان علامت رضای نسبی ایشان و حمایت تلویحی از دکتر شریعتی دانست:

به هنگامی که امام - در دوران تبعیدشان از ایران - در نجف اقامت داشتند؛ حامد الگار، استاد مطالعات خاورمیانه و ایران، در دانشگاه برکلی کالیفرنیا که از دوستان امام و انقلاب اسلامی است؛ ضمن مصاحبه‌ای نظر امام را در باره دکتر شریعتی جویا می‌شود و ایشان در پاسخ می‌فرمایند: «... تعالیم شریعتی برخی بحث‌ها و اختلافات را در میان علما برانگیخته است؛ ولی در عین حال نقش بزرگی در هدایت جوانان و روشن‌فکران به سوی اسلام ایفا کرده. پیروان شریعتی باید از آنچه دکتر شریعتی به ایشان عرضه می‌کند فراتر بروند و در اسلام

سنتی تحقیق کنند. و به همین ترتیب، پیروان علمای سنتی نیز باید این حقیقت را در یابند که آنچه علما مطرح کرده‌اند آخرین کلام نیست؛ پس نیاز به مرور و ارزیابی دقیق مباحثی که دکتر شریعتی مطرح کرده است احساس می‌شود.» (۴)

در آخر خاطره‌های از حجة الاسلام سید محمود دعایی نقل می‌شود که نکات جالبی در آن هست: یک روز خدمت امام بودم؛ فرمودند: «از تهران کسی را مستقلاً فرستاده‌اند پیش من، که بیاید اینجا و علیه مطهری و شریعتی حرف بزنند. من آقای مطهری را می‌شناسم و می‌دانم چطور فکر می‌کند. کتاب مسئله حجاب را آوردند گذاشتند روی میز من و گفتند: آقا! این کتاب جنوب شهر را هم بی حجاب کرده است. در صورتی که این کتاب را خوانده‌ام و می‌دانم این کتاب جنوب تهران را بی حجاب نکرده بلکه خیلی‌ها را به حجاب نزدیک کرده است و کتاب اسلام‌شناسی شریعتی را نیز پهلوی من آوردند و گفتند: که علیه مقدسات اسلامی است! ... - به نظرم اسلام‌شناسی چاپ مشهد بود. - من نخواستم آنجا به آنها جوابی داده باشم. گفتم این کتاب قطور است؛ آن قسمتش را که شما مشخصاً می‌گوئید این مسایل در آن هست به من نشان بدهید؛ یک جایی را نشان دادند. اما من دیدم آن طور که آنها می‌گویند نیست. البته ممکن است سلیقه خاصی را اعمال کرده باشد که من قبول نداشته باشم؛ ولی آن طور که اینها دارند رویش تبلیغ می‌کنند نیست.» (۵)



امروز اما روزگار دیگر است؛ روزگاری که عده‌ای بدشان نمی‌آید حتی این جمله را از مجموعه آثارش حذف کنند (اگر تا بحال حذف نشده باشد) که می‌گوید: «اگر خون حسین را می‌جوئید؛ آن را در رگ‌های آیت‌الله خمینی خواهید یافت.»

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

موخره:

گویی نام شریعتی که می‌آید جوان‌هایی در ذهن تداعی می‌شوند که سراسر شوق و اشتیاق برای شنیدن و آموختن؛ آن هم از سرچشمه‌ای سرشار از فکر و اندیشه اسلامی، گوهر نابی که نباید به هیچ بهایی فروخته شود جز اسلام. امروز که شریعتی هجرت کرده است و جز کتاب‌های کاغذی و نوارهای کاست برای نسل دیروز و امروز، چیزی به یادگار نگذاشته، مشتاقان امروزی چیز زیادی برای درک توشه تفکر شریعتی ندارند. شریعتی، دیروز در میان آن همه علاقمند تنها بود و شاید اگر نیک بنگریم امروز تنهاتر هم شده باشد. شاید به عقیده برخی بزرگان، افکار و اندیشه‌های شریعتی نتواند راه‌گشای همه مسائل امروزی ما باشد. اما در این بازاری که هر کس بر خود روا می‌داند گاه از سر دوستی و موافقت بر او ظلم کند و گاه از روی درک ناصحیح یا عداوت (۶) بر او و ساحت اندیشه‌اش بتازد، خواستیم تا سراغی از دکتر بگیریم؛ شاید ساعتی با تنهایی‌هایش همراه شده باشیم و سرانجام اینکه:



اگر ما شریعتی را در فضای کلی آرمان‌ها و عقاید او تبیین و تعریف کنیم و بشناسیم؛ قادر خواهیم بود جایگاه او را در جغرافیای اندیشه کنونی تشخیص بدهیم و دریابیم که او چه می‌اندیشید و چه می‌گفت و چه می‌خواست و رقیبان و رفیقان شریعتی چه کسانی هستند؟

انشالله که آرمان‌های او و آرمان‌های امت اسلامی ما را یگانه هستی بخش عالم، با تعجیل در فرج ناجی بشریت به تحقق برساند. روحش شاد و حقیقت اساطیری‌اش شفیع روز موعود...

پی نوشت:

\*- شریعتی «مظلوم، تا همیشه... ۱

۱- روزنامه همشهری، مورخ پنجشنبه ۱۳۷۹/۳/۲۶

۲- ماهنامه فرهنگی آموزشی رشد معلم.

۳- مجموعه آثار- جلد ۲۲- صفحات ۳۰۹-، ۳۱۲

۴- کتاب شریعتی در جهان- تدوین و ترجمه: حمیداحمدی - صفحه ۱۹۴

۵- کتاب دکترعلی شریعتی از دیدگاه شخصیت‌ها- به کوشش حجه‌الاسلام جعفر سعیدی- صفحات ۷۹ و ۸۰

۶- عداوت، با اختلاف نظر، حتی از نوع شدیدش متفاوت است، آن را در کتاب «بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی» خواهید یافت!

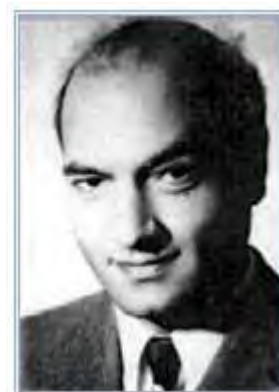
سایر منابع:

کتاب چرا هوادار شریعتی شده ام؟ (دکتر حسین رزمجو)

باشگاه اندیشه



دکتر علی شریعتی از دیدگاه شخصیتها



مرحوم آیت الله طالقانی

امروز مصادف است با دومین سالروز هجرت خاطره انگیز فرزند مجاهد و متفکر ما مرحوم دکتر شریعتی آنچه از این فرزند عزیز اسلام با خصوصیات فکری و دید اسلامی می باید بیان کنیم بیش از این مفصل تر از این ، بلیغ تر و رساتر از این در کتابهایش تبیین شده است.

مرحوم شریعتی این خصیصه را داشت دائماً گوش می داد، دائماً فکر می کرد و آنچه را احسن بود از هر مکتبی می گرفت، از مکتب چپ، از مکتب راست، از مکتب اسلام، حتی خودش گاهی به من می گفت: من از یک جمله ای که در یک کتابی معمولی دینی است که به چشم مردم نمی آید مطلب دریافت می کنم و بعد آن احسن اش را جذب می کنم. همیشه هم معترف بود که من ممکن است اشتباه بکنم. این منتهای خصلت یک انسان واقعی متعالی است.

شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی

مرحوم دکتر شریعتی یک قریحه سرشار و یک اندیشه پویا و جستجوگر و یک اندیشه ناآرام بود، اندیشه ای که همواره در پی فهمیدن و شناختن بود . مایه های اصلی این اندیشه یکی معارف اسلامی بود که دکتر در خانه پدرشان و در مشهد با آنها آشنا شده بود.

خصوصیت دکتر این بود که هویت و اصالت خود را در این مطالعات غربی گم نکرده بود و دچار از خود بیگانگی نگشته بود ، پیدا بود که در طول سالها مطالعه و تحصیل در زمینه جامعه شناسی و معارف غربی شیفته و دلباخته مطلق فرهنگ غربی نشده بود، بلکه اصالت فرهنگ غنی اسلام همواره برای او جاذبه نیرومندی

در سیر و سلوک فکری و معرفتی بود و سبب شده بود گامهای بلندی به جلو بردارد و نتایج جالب و زیبا و ارزنده ای را به دست آورد.

دکتر شریعتی در سفری که به حج مشرف می شود و در مراسم حج می بیند که عده ای از حجاج شیعه در عرفات و مواقف دیگر حج، بیاد امام حسین هستند، زیارت وارث می خوانند، زیارت عاشورا را می خوانند در برخورد با این جریان اول بار این مطلب به ذهنش می آید که آیا اینجا در این کنگره عمومی مسلمانان جهان بجاست که شیعه، آن آهنگ و آرمان ویژه خودش یعنی حسینی بودن را مطرح کند، آیا بهتر نیست که آنجا شیعه مثل دیگر مسلمانان همان دعاها و دیگر مناسک عمومی اسلام را به جای آورد، و سال بعد وقتی دوباره مشرف به حج می شود و همین مناظر را می بیند یک مرتبه متوجه می شود که عجب! حقیقت این است که مراسم پرشکوه حج، یک ظاهر و یک جسم دارد که باطن و روح آن در حسینی اندیشیدن و حسینی زیستن است. بنابراین توجه به امام حسین جوهر صورت در مواقف مختلف حج یعنی توجه به روح این مناسک و عبادات بزرگ و در پیوند همه عبادتها ولایت و امامت ذهنش متوجه این می شود که اگر حج، این مراسم بزرگ و با شکوه در خدمت خلافت اموی و عباسی و زمامداران طاغوتی قرار گیرد حقی است که باطل از آن بهره برداری می کند، اما اگر همین مناسک حج در راستای امامت حسین و حسینیان قرار گیرد آن وقت حقی است که یک حق پرشکوه تر با آن همراه است. بنابراین بنظرش می آید که بسیار بجاست که در همانجا در همان مواقف دلها متوجه کربلای امام حسین باشد و از زیارتهای مربوط به امام حسین (ع) خوانده شود که در این زیارتها از شهادت و امامت حسینی یاد می شود و دل و جان و ضمیر حج گزاران با روح حج که امامت حسینی باشد تجدید عرصه می کند. یعنی در سال قبل به نظرش می آمد که این کار نابجاست، حالا سال بعد به نظرش می رسد که این سخنرانی باید به صورت یک کتاب منتشر شود. یعنی چگونه باید همیشه به یاد حسین (ع) و حسینیان بود.

یک اندیشه پویا و جستجوگر همیشه از این گردشها و چرخشهای ۱۸۰ درجه ای دارد و دکتر شریعتی نیز چنین اندیشه ای بود.

شهید دکتر مصطفی چمران

چه خوش است شریعتی شهید، مخاطب چمران شهید باشد، آنجا که با پیکر بی جان، گاه تدفین، سخن می گوید و ما بشنویم که مرغان باغ ملکوت از یکدیگر و با یکدیگر چه می گویند: "ای علی، به جسد بی جان تو می نگرم که از هر جاننداری زنده تر است. یک دنیا غم، یک دریا درد، یک کویر تنهایی، یک تاریخ

ظلم و ستم، یک آسمان عشق، یک خورشید نور و شور و هیجان، از ازلیت تا به ابدیت در این جسد بی جان نهفته است. ای علی، ترا وقتی شناختم که کویر ترا شکافتم و در اعماق قلب و روح شنا کردم.

... همراه تو به کویر می روم، کویر تنهایی، زیر آتش سوزان عشق، در طوفان سهمناک تاریخ، که امواج ظلم و ستم، در دریای بی انتهای محرومیت و شکنجه، بر پیکر کشتی شکسته حیات و وجودمان می تازد. ای علی همراه تو به حج می روم، در میان شور و شوق، و در مقابل ابهت و جلال، محو می شوم، اندامم می لرزد، و خدا را از دریچه چشم تو می بینم، همراه روح بلند تو به پرواز در می آیم، با خدا به درجه وحدت می رسم. ای علی، همراه تو به قلب تاریخ فرو می روم و راه و رسم عشق‌بازی را می آموزم و به علی بزرگ آنقدر عشق می ورزم که از سر تا به پا می سوزم... همراه تو به نخلستانهای کنار فرات می روم و علی دردمند را در دل شب می یابم که سر به چاه کرده، سینه پر دردش را خالی می کند.

ای علی، تو اباذر غفاری را به من شناساندی، مبارزات بی امانش را علیه ظلم و ستم نشان دادی. شجاعت و صراحت و پاکی و ایمانش را نمودی، و این پیرمرد آهنین اراده را چه زیبا تصویر کردی، وقتی که استخوان پاره ای را به دست گرفته و بر فرق "ابن کعب" می کوبد... من فریاد ضجه آسای اباذر را از حلقوم تو می شنوم... و در سوز و گداز تو بیابان سوزان ربنده را می یابم که اباذر قهرمان بر شنهای داغ آن افتاده در تنهایی و فقر جان می دهد.

... تو مرا به دیدار طاق شکسته کسری بردی و عاقبت وخیم پادشاهان را نشان دادی، تو مرا به مصر بردی و اهرام مصر را نمودی، و زیر تخته سنگهای آن، استخوان خرد شده محرومین را ... تو مرا به دیدار طاق شکسته کسری بردی و عاقبت وخیم پادشاهان را نشان دادی، تو مرا به مصر بردی و اهرام مصر را نمودی، و زیر تخته سنگهای آن، استخوان خرد شده محرومین را دیدم که هنوز فریادشان به آسمان بلند است. تو مرا به دیدار فرعون بردی که ادعای خدایی داشت و ستمگری های او را نمودی. تو مرا به دیدار گنجهای قارون بردی و عاقبت خدایان سیم و زر را نشان دادی، تو مرا به خانه بلعم بردی و عاقبت خدعه و تزویر مدعیان دین را روشن کردی که چگونه خدای آسمان را فدای مائده های زمینی می کنند.

ای علی، تو جامعه ایران را به لرزه در آوردی، تو تشیع حقیقی را به مردم نمودی، تو لذت شهادت را به شیعیان حسین چشاندی، تو مجسمه جمود و تعصب و سکوت را شکستی ... تو خداوندان زر و زور و تزویر را رسوا کردی، و مردم را علیه آنها به مبارزه کشاندی. تو زنجیرهای اسارت را که با جهل و خدعه و تزویر بر دست و پای انقلابی حسینی پیچیده شده بود پاره کردی... ای علی با خروش تو به جنگ استعمار و استبداد و استحمار برمی خیزیم و همراه تو تاریخ را می شکافیم و فرعون ها و قارون ها و بلعم ها را لعنت می کنیم.

ای علی همراه تو، در راه خدای بزرگ به مجاهدت برمی خیزیم، و با اسلحه شهادت مجهز می شویم. من آن راهی را و مکتبی را مقدس می شمرم که غم ها و دردهای کثیف آدمی را به زیبایی و پاکی تبدیل کند، و آن شخصی را تقدیس می کنم که روحش و احساسش و افکارش قلب آدمی را صفا و جلا دهد و غمها و دردهایش را زیبا و متعال کند، روح را از قفس جسد جدا کرده و به آسمانها صعود دهد. بر این حساب دکترعلی شریعتی به درجه بی نهایت قابل تقدیس است آدمی را منقلب می کند، روح را از قید زمان و مکان آزاد کرده به ازلیت و ابدیت متصل می نماید.

ای علی، یکی از مارکسیستهای انقلابی نما در جمع دوستانش در اروپا می گفت که " دکترعلی شریعتی انقلاب کمونیستی ایران را هفتاد سال به تاخیر انداخت " و من می گویم که دکترعلی شریعتی ، سیر تکاملی مبارزه را در راه حق و عدالت ۷۰ سال به جلو برد.

قسم به ناله دردمندان و آه بینوایان و اشک یتیمان که تا استعمار و استبداد و استثمار وجود دارد، تو ای علی در جوش و خروش رنجدیدگان و محرومان حیات داری .

قسم به عدل و عدالت، تا روزگاری که ظلم و ستم بر دوش انسانها سنگینی می کند، تو در فریاد ستمدیدگان علیه ستمگری می غری و می خروشی، قسم به شهادت، تا وقتی که فدائیان از جان گذشته، حیات و هستی خود را در قربانگاه عشق فدا می کنند، تو بر شهادت آنها شهید و شاهی .

و تو ای خدای بزرگ، علی را به ما هدیه کردی تا راه و رسم عشقبازی و فداکاری را به ما بیاموزد. چون شمع بسوزد و راه ما را روشن کند. و به عنوان بهترین و ارزنده ترین هدیه خود، او را به تو تقدیم می کنیم، تا در ملکوت اعلا تو بیساید و زندگی جاوید خود را آغاز کند.

### مقام معظم رهبری

به نظر من شریعتی بر خلاف آنچه که همگان تصور می کنند ، یک چهره همچنان مظلوم است و این به دلیل طرفداران و مخالفان اوست. یعنی از شگفتی های زمان و شاید از شگفتی های شریعتی این است که هم طرفداران و هم مخالفانش نوعی همدستی با هم کرده اند تا این انسان دردمند و پر شور را ناشناخته نگهدارند و این ظلمی در حق اوست.

مخالفان او به اشتباهات دکتر شریعتی تمسک می کنند و این موجب می شود که نقاط مثبتی که در او بود را نبینند بی گمان شریعتی اشتباهاتی داشت و من هرگز ادعا نمی کنم که این اشتباهات کوچک بود. اما ادعا می کنم که در کنار آنچه که ما می توانیم اشتباهات شریعتی نام بگذاریم، چهره شریعتی از برجستگی ها و زیباییها هم برخوردار بود. پس ظلم است اگر به خاطر اشتباهات او برجستگی های او را نبینیم. من فراموش نمی کنم که در اوج مبارزات که می توان گفت مراحل پایانی قیل و قال های مربوط به شریعتی محسوب می شد. امام در ضمن صحبتی بدون اینکه نامی از کسی ببرند، اشاره ای کردند به وضع شریعتی و مخالفت هایی که در اطراف او هست، نوار این سخن همان وقت از نجف آمد و در فرو نشانیدن آتش اختلافات موثر بود. در آنجا امام بدون اینکه اسم شریعتی را بیاورند اینجور بیان کرده بودند (چیزی نزدیک به این مضمون) نباید به خاطر چهار تا اشتباه در کتابهایش او را بگوییم. این صحیح نیست این دقیقاً نشان می داد موضع درست را. در مقابل هر شخصیتی و نه تنها شخصیت دکتر شریعتی، ممکن بود او اشتباهاتی بعضاً در مسائل اصولی و بنیانی تفکر اسلامی داشته باشد.

اما ظلم طرفداران شریعتی به او کمتر از ظلم مخالفانش نبود، بلکه حتی کوبنده تر و شدیدتر هم بود. طرفداران او به جای اینکه نقاط مثبت شریعتی را مطرح کنند و آنها را تبیین کنند، در مقابل مخالفان صف آرائی هائی کردند و در اظهاراتی که نسبت به شریعتی کردند سعی کردند او را یک موجود مطلق جلوه بدهند. سعی کردند حتی کوچکترین اشتباهات را از او بپذیرند.

شریعتی یک چهره پرسوز پیگیر برای حاکمیت اسلام بود، از جمله منادیانی بود که از طرح اسلام به صورت یک ذهنیت و غفلت از طرح اسلام به صورت یک ایدئولوژی و قاعده نظام اجتماعی رنج می برد و کوشش می کرد تا اسلام را به عنوان یک تفکر زندگی ساز و یک نظام اجتماعی و یک ایدئولوژی راهگشای زندگی مطرح کند.

شریعتی یک آغازگر بود. در این شک نباید کرد. او آغازگر طرح اسلام با زبان فرهنگ جدید نسل بود. قبل از او بسیاری بودند که اندیشه مترقی اسلام را آنچنان که او فهمیده بود فهمیده بودند و در غالب واژه ها و تغییراتی که برای نسل امروز ما و یا بهتر بگویم نسل آن روز شریعتی، نسلی که مخاطبین شریعتی را تشکیل می داد، گیرایی داشته باشد مطرح کنند. موفق نشده بودند به زبان آنها این حقایق را بیان کنند. جوری که برای آنها قابل فهم باشد این مسائل را بگویند.

شریعتی آغازگر طرح جدیدترین مسائل کشف شده اسلام مترقی بود به صورتی که برای آن نسل پاسخ دهنده به سوال ها و روشن کننده نقاط ابهام و تاریک بود.

شریعتی بر خلاف آنچه گفته می شود درباره او و هنوز هم عده ای خیال می کنند نه فقط ضد روحانین بود، بلکه عمیقاً مومن و معتقد به رسالت روحانیت بود. او می گفت که روحانیت یک ضرورت است، یک نهاد اصیل و عمیق و غیرقابل خدشه است، و اگر کسی با او مخالفت بکند یقیناً از یک آبشخور استعماری تغذیه می شود. اینها اعتقادات او بود در این هیچ شک نکنید این از چیزهایی بود که جزء معارف قطعی شریعتی بود، اما در مورد روحانیت او تصورش این بود که روحانیون به رسالتی که روحانیت بر دوش دارد به طور کامل عمل نمی کنند.

وصیت نامه دکتر علی شریعتی



... به هر حال پس از بر طرف شدن موانع خروج از کشور به قصد حج خود را آماده کرد و به عنوان یک مسلمان وصیت خود را نوشت. زمستان سال ۱۳۴۸ «امروز دوشنبه سیزدهم بهمن ماه پس از یک هفته رنج بیهوده و دیدار چهره های بیهوده تر شخصیت های مدرج، گذرنامه را گرفتم و برای چهارشنبه جا رزرو کردم که گفتند چهار بعد از ظهر در فرودگاه حاضر شوید که هشت بعد از ظهر احتمال پرواز هست (نشانه ای از تحمیل مدرنیزم قرن بیستم بر گروهی که به قرن بوق تعلق دارند).

گر چه هنوز تا مرز احتمالات ارضی و سماوی فراوان است اما به حکم ظاهر امور، عازم سفرم و به حکم شرع، در این سفر باید وصیت کنم.

وصیت یک معلم که از هیجده سالگی تا امروز که در سی و پنج سالگی است، جز تعلیم کاری نکرده و جز رنج چیزی نیندوخته است چه خواهد بود؟ جز این که همه قرضهایم را از اشخاص و از بانکها با نهایت سخاوت و بی دریغی، تماما واگذار میکنم به همسرم که از حقوقم (اگر پس از فوت قطع نکردند) و حقوقش و فروش کتاب هایم و نوشته هایم و آن چه دارم و ندارم بپردازد؛ که چون خود می دانند، صورت ریزش ضرورتی ندارد.

همه امیدم به "احسان" است در درجه اول، و به دو دخترم در درجه دوم. و این که این دو را در درجه دوم آوردم، نه به خاطر دختر بودن آنها و امل بودن من است — به خاطر آن است که در شرایط کنونی جامعه ما، دختر شانس آدم حسابی شدنش بسیار کم است، که دو راه بیشتر ندارد و به تعبیر درست؛ دو بیراهه:

یکی؛ همچون کلاغ شوم در خانه ماندن و به قار قار کردن های زشت و نفرت بار، احمقانه زیستن که یعنی زن نجیب متدین. و یا تمام شخصیت انسانی و ایده آل و معنویت در ماتحتش جمع شدن، و تمام ارزش های متعالیش در اسافل اعضایش خلاصه شدن و عروسکی برای بازی ابله ها و یا کالایی برای کسبه مدرن و خلاصه دستگامی برای مصرف کالاهای سرمایه داری فرنگ شدن که یعنی زن روشنفکر متجدد. و این هر دو یکی است. گرچه دو وجه متناقض هم، اما وقتی از انسان بودن خارج شود، دیگر چه فرقی دارد که یک

جغد باشد یا یک چُغوک ، یک آفتابه شود یا یک کاغذ مستراح؟ مستراح شرقی گردد یا مستراح فرنگی؟ و آنگاه در برابر این تنها دو بیراهه‌ای که پیش پای دختران است سرنوشت دخترانی که از پدر محرومند تا چه حد می‌تواند معجزآسا و زمانه شکن باشد؟ و کودکی تنها، در این تند موجِ این سیل کثیفی که چنین پر قدرت به سرایشباتلاق فرو می‌رود تا کجا می‌تواند بر خلاف جریان شنا کند و مسیری دیگر را برگزیند؟

۱. به لهجه خراسانی یعنی گنجشک

گر چه امیدوار هستم؛ که گاه در روح‌های خارق‌العاده چنین اعجازی سر زده است. پروین اعتصامی از همین دبیرستان‌های دخترانه بیرون آمده، و مهندس بازرگان از همین دانشگاه‌ها و دکتر سبحانی از میان همین فرنگ رفته‌ها و مصدق از میان همین "دوله" ها و "سلطنه" های "صلصال کالفخار من حماء مسنون"، و "اینشتین" از همین نژاد پلید و "شوایتزر" از همین اروپای قسی آدمخوار و "لومومبا" از همین نژاد برده و "مهرآوه" پاک از همین نجس‌های هند و پدرم از همین مدرسه‌های آخوند ریزو ... به هر حال "آدم" از لجن و "ابراهیم" از "آزر" بت تراش و "محمد" از خاندان بتخانه دار ، به دل من امید می‌دهند که حساب‌های علمی مغز را نادیده انگارد و به سر نوشت کودکانم در این لجنزار بت پرستی و بت تراشی که همه پرده دار بت خانه می‌پرورد امیدوار باشم.

دوست می‌داشتم که "احسان" متفکر، معنوی، پراحساس، متواضع، مغرور و مستقل بار آید. خیلی می‌ترسم از پوکی و پوچی موج نوی‌ها و ارزان فروشی و حرص و نوکر مآبی این خواجه تاشان نسل جوان معاصر؛ و عقده‌ها و حسد‌ها و باد و بروت‌های بیخودی این روشنفکران سیاسی. که تا نیمه‌های شب منزل رفقا یا پشت میز آبجو فروشی‌ها، از کسانی که به هر حال کاری می‌کنند بد می‌گویند و آنها را با فیدل کاسترو مائوتسه تونگ و چه گوآرا می‌سنجند و طبعاً محکوم می‌کنند، و پس از هفت هشت ساعت در گوشه‌های انقلابی و کارتند[؟] و عقده گشایی‌های سیاسی با دلی پر از رضایت از خوب تحلیل کردن قضایای اجتماعی که قرن حاضر با آن در گیر است و طرح درست‌مسایل — آنچنان که به عقل هیچکس دیگر نمی‌رسد — به منزل برمی‌گردند و با حالتی شبیه به چه گوآرا و در قالبی شبیه لنین زیر کرسی می‌خوابند.

و نیز می‌ترسم از این فضلالی افواه‌الرجالی شود:

از روی مجلات ماهیانه، آگزستانسیالیست و مارکسیست و غیره شود.

و از روی اخبار خارجی رادیو و روزنامه، مفسر سیاسی،



و از روی فیلم‌های دوبله شده به فارسی، امروزی و اروپایی،

و از روی مقالات و عکس‌های خبری مجلات هفتگی و نیز دیدن توریست‌های فرنگی که از خیابان‌های شهر می‌گذرند، نیهیلیست و هیپی و آنارشویست،

و یا [ از روی ] نشخوار حرف‌های بیست سال پیش حوزه‌های کارگری حزب توده، ماتریالیست و سوسیالیست چپ،

و از روی کتاب‌های طرح نو، "اسلام و ازدواج"، "اسلام و اجتماع"، "اسلام و جماع"، اسلام و فلان و بهمان ... اسلام شناس،

و از روی مرده ریگ انجمن پرورش افکار بیست ساله، روشنفکر مخالف خرافات،

و از روی کتاب چه می‌دانم، در باب کشور‌های در حال عقب رفتن، متخصص کشور‌های در حال رشد،

و از روی ترجمه‌های غلط و بی‌معنی از شعر و ادب و موزیک و تئاتر و هنر امروز، صاحب‌نظر و راج‌لفاظ ضد بشرِ هذیان‌گویِ مریضِ هروئین‌گرایِ خنگ، که یعنی: ناقد و شاعر نوپرداز و ...

خلاصه من به او "چه شدن" را تحمیل نمی‌کنم. او آزاد است. او خود باید خود را انتخاب کند. من یک اگزیستانسیالیست هستم. البته اگزیستانسیالیستم ویژه خودم؛ نه تکرار و تقلید و ترجمه. که از این سه تا ی منفور همیشه بیزارم. به همان اندازه که از آن دو تای دیگر؛ تقی زاده و تاریخ، از نصیحت نیز هم، از هیچکس هیچوقت نپذیرفته‌ام. و به هیچکس، هیچوقت نصیحت نکرده‌ام. هر رشته‌ای را بخواهد می‌تواند انتخاب کند. اما در انتخاب آن، ارزش فکری و معنوی باید ملاک انتخاب باشد، نه بازار داشتن و گران خریدنش. من می‌دانستم که به جای کار در فلسفه و جامعه‌شناسی و تاریخ، اگر آرایش می‌خواندم یا بانکداری و یا گاو‌داری و حتا جامعه‌شناسی به درد بخور، آنچنانکه جامعه‌شناسان نوظهور ما برانند که فلان ده یا موسسه یا پروژه را اتود می‌کنند و تصادفاً به همان نتایج علمی می‌رسند که صاحبکار سفارش داده، امروز وصیتنامه‌ام، به جای یک انشاء ادبی، شده بود صورتی مبسوط از سهام و املاک و منازل و مغازه‌ها و شرکت‌ها و دم و دستگاه‌ها که تکلیفش را باید معلوم می‌کردم و مثل حال، به جای اقلام، الفاظ ردیف نمی‌کردم.

اما بیرون از همه حرف‌های دیگر اگر ملاک را لذت جستن تعیین کنیم، مگر لذت اندیشیدن، لذت یک سخن خلاقه، یک شعر هیجان آور، لذت زیبایی‌های احساس و فهم و مگر ارزش برخی کلمه‌ها از لذت موجودی حساب جاری یا لذت فلان قباله محضری کمتر است؟

چه موش آدمیانی که فقط از بازی با سکه در عمر لذت می‌برند! و چه گاوانسان‌هایی که فقط از آخورآباد و زیر سایه درخت چاق می‌شوند. من اگر خودم بودم و خودم، فلسفه می‌خواندم و هنر. تنها این دو است که دنیا برای من دارد. خوراکم فلسفه، و شرابم هنر، و دیگر بس. اما من از آغاز متأهل بودم، ناچار باید برای خانواده‌ام کار می‌کردم و برای زندگی آنها زندگی می‌کردم. ناچار جامعه‌شناسی مذهبی و جامعه‌شناسی جامعه مسلمانان که به استطاعت اندکم شاید برای مردمم کاری کرده باشم، برای خانواده گرسنه و تشنه و محتاج و بی‌کسم، کوزه آبی آورده باشم.

او آزاد است که خود را انتخاب کند و یا مردم را، اما هرگز نه چیز دیگری را، که جز این دو هیچ چیز در این جهان به انتخاب کردن نمی‌ارزد، پلید است، پلید.

فرزندم! تو می‌توانی هر گونه "بودن" را که بخواهی باشی، انتخاب کنی. اما آزادی انتخاب تو در چارچوب حدود انسان بودن محصور است. با هر انتخابی باید انسان بودن نیز همراه باشد و گرنه دیگر از آزادی و انتخاب سخن گفتن بی‌معنی است، که این کلمات ویژه خداست و انسان و دیگر هیچکس، هیچ چیز.

انسان یعنی چه؟ انسان موجودی است که آگاهی دارد (به خود و جهان) و می‌آفریند (خود را و جهان را) و تعصب می‌ورزد و می‌پرستد و انتظار می‌کشد و همیشه جویای مطلق است؛ جویای مطلق. این خیلی معنی دارد. رفاه، خوشبختی، موفقیت‌های روزمره زندگی و خیلی چیزهای دیگر به آن صدمه می‌زند. اگر این صفات را جزء ذات آدمی بدانیم، چه وحشتناک است که می‌بینیم در این زندگی مصرفی و این تمدن رقابت و حرص و بر خورداری، همه دارد پایمال می‌شود. انسان در زیر بار سنگین موفقیت‌هایش دارد مسخ می‌شود، علم امروز انسان را دارد به یک حیوان قدرتمند بدل می‌کند. تو هر چه می‌خواهی باشی باش اما ... آدم باش.

۲. مقصود او در اینجا از خانواده اجتماع است و مقصود از تأهل، تعهد به مردم.

اگر پیاده هم شده است سفر کن. در ماندن، می‌پوسی. هجرت کلمه بزرگی در تاریخ "شدن" انسان‌ها و تمدن‌ها است. اروپا را بین. اما وقتی ایران را دیده باشی، و گرنه کور رفته‌ای، کر باز گشته‌ای. افریقا مصرع دوم بیتی است که مصرع اولش اروپا است. در اروپا مثل غالب شرقی‌ها بین رستوران و خانه و کتابخانه محبوس ممان. این مثلث بدی است. این زندان سه گوش همه فرنگ رفته‌های ماست. از آن اکثریتی که وقتی از این زندان روزنه‌ای به بیرون می‌گشایند و پا به درون اروپا می‌گذارند، سر از فاضلاب شهر بیرون می‌آورند حرفی نمی‌زنم که حیف از حرف زدن است. این‌ها غالباً پیرزنان و پیر مردان خارجی

دوش و دختران خارجی گز فرنگی را با متن راستین اروپا عوضی گرفته‌اند. چقدر آدم‌هایی را دیده‌ام که بیست سال در فرانسه زندگی کرده‌اند و با یک فرانسوی آشنا نشده‌اند. فلان آمریکایی که به تهران می‌آید و از طرف مموش‌های شمال شهر و خانواده‌های قرتی لوس اشرافی کثیفِ عتترِ فرنگی احاطه می‌شود، تا چه حد جو خانواده ایرانی و روح جاده [ساده؟] شرقی و هزاران پیوند نامرئی و ظریف انسانی خاص قوم را لمس کرده‌است؟

اگر به اروپا رفتی اولین کارت این باشد که در خانواده‌ای اتاق بگیری که به خارجی‌ها اتاق اجاره نمی‌دهند. در محله‌ای که خارجی‌ها سکونت ندارند. از این حاشیه مصنوعی بیمغز آلوده دور باش. با همه چیز درآمیز و با هیچ چیز آمیخته مشو. در انزوا پاک ماندن نه سخت است و نه با ارزش. "کن مع الناس و لا تکن مع الناس" واقعا سخن پیغمبرانه است.

واقعیت، خوبی، و زیبایی؛ در این دنیا جز این سه، هیچ چیز دیگر به جستجو نمی‌آرزد... نخستین، با اندیشیدن، علم. دومین، با اخلاق، مذهب. و سومین، با هنر، عشق.

[عشق] می‌تواند تو را از این هر سه محروم کند. یک احساساتی لوس سطحی هدیان گوی خنگ. چیزی شبیه "جواد فاضل"، یا متین‌ترش؛ "نظام وفا"، یا لطیف‌ترش؛ "لامارتین"، یا احمق‌ترش؛ "دشتی"، یا کثیف‌ترش؛ "بلیتیس"! و نیز می‌تواند تو را از زندان تنگ زیستن، به این هر سه دنیای بزرگ پنجره‌ای بگشاید و شاید هم دری ... و من نخستینش را تجربه کرده‌ام و این است که آن را "دوست داشتن" نام کرده‌ام. که هم، همچون علم و بهتر از علم آگاهی می‌بخشد و هم همچون اخلاق، روح را به خوب بودن می‌کشاند و خوب شدن. و هم زیبایی و زیبایی‌ها (که کشف می‌کند، که می‌آفریند) چقدر در این دنیا بهشت‌ها و بهشتی‌ها نهفته است. اما نگاه‌ها و دل‌ها همه دوزخی است. همه برزخی است که نمی‌بیند و نمی‌شناسد. کورند و کردند. چه آوازه‌های ملکوتی که در سکوت عظیم این زمین هست و نمی‌شنوند. همه جیغ و داد و غرغرو تق تق و قیل و قال و وراجی و چرت و پرت و بافندگی و محاوره.

وای، که چقدر این دنیای خالی و نفرت بار برای فهمیدن و حس کردن سرمایه دار است! لبریز است! چقدر مایه‌های خدایی که در این سرزمین ابلیس نهفته‌است! زندگی کردن وقتی معنی می‌یابد که فن استخراج این معادن

۳. با مردم باش و با مردم مباش

ناپیدا را بیاموزی و تو می‌دانی که چقدر این حرف با حرف‌های "ژید" به "ناتانائل"ش شبیه است، با آن متناقض است! تنها نعمتی که برای تو در مسیر این راهی که عمر نام دارد آرزو می‌کنم، تصادف با یکی دو روح فوق‌العاده است، با یکی دو دل بزرگ، با یکی دو فهم عظیم و خوب و زیبا است. چرا نمی‌گویم بیشتر؟ بیشتر نیست. "یکی" بیشترین عدد ممکن است. "دو" را برای وزن کلام آوردم و، نیست. گرچه من به اعجاز حادثه‌ای، این کلام موزون را در واقعیتِ ناموزون زندگیم، به حقیقت، داشتم. "برخوردم" (به هر دو معنی کلمه).

"کویر" را برای لمس کردن روحی که به میراث گرفته‌ام و به میراث می‌دهم بخوان و آن دستخط پشت عکس را که در پاسخ خبر تولدت فرستادم برای تنها و تنها "نصیحت" که در زندگی مرتکب شده‌ام حفظ کن (به هر دو معنی کلمه)

اما تو "سوسن" ساده مهربان احساساتی زیباشناسِ منظمِ دقیق و تو "سارا"ی رندِ عمیقِ عصیانگرِ مستقل. برای شما هیچ توصیه‌ای ندارم. در برابر این تند بادی که بر آینده پیش ساخته شما می‌وزد، کلمات که تنها امکاناتی است که اکنون در اختیار دارم چه کاری می‌تواند کرد؟ اگر بتوانید در این طوفان کاری کنید، تنها به نیروی اعجاز گری است که از اعماق روح شما سرزند، جوش کند و اراده‌ای شود مسلح به آگاهی‌ای مسلط بر همه چیز و نقاد هر چه پیش می‌آورد و دور افکننده هر لقمه‌ای که می‌سازند. چه سخت و چه شکوهمند است که آدمی طباخ‌های خویشتن باشد. مردم همه نشخوار کنندگانند و همه خورندگان آنچه برایشان پخته‌اند. دعوای امروز بر سر این است که لقمه کدام طباخ را بخورند. هیچکس به فکر لقمه ساختن نیست. آنچه می‌خورند غذاهایی است که دیگران هضم کرده‌اند. و چه مهوع!

آن هم کی می‌سازند؟! رهبران روشنفکر زنانِ امروزِ اجتماع ما! آن‌ها که مدل نوین زن بودن شده‌اند! "هفده دی‌ای‌ها" آزادزان! این تنها صفتی است که آن‌ها موصوفات راستین‌اند؛ آزاد از ... عفت کلام اجازه نمی‌دهد. این چادرهای سیاه را، نه فرهنگ و تمدن جدید، و نه رشد فکری، و نه شخصیت یافتن واقعی، و نه آشنایی با روح و بینش و مدنیت اروپا، بلکه آجان و قیچی از سر اینان برداشت، بر اندام اینان درید، و آنگاه نتیجه این شد که همان "شبابجی خانم" شد که بود، متنها به جای حنا بستن، گلمو می‌زند و به جای خانه نشستن و غیبت کردن، شب

۴. مقصود دکتر احتمالاً این کلمات باشد: "پوران عزیزم این عکس را که چند لحظه پس از شنیدن خبر تولد احسان در یک کافه برداشته‌ام به رسم یادگار به تو تقدیم می‌کنم آثار پیری و "بابا" شدن به همین زودی در چهره ام نمایان است آن را به یادگار نگه دار تا بیست سال دیگر این خط شعر را که از زبان فردوسی به تو می‌نویسم بخواند و بداند که میراث اجدادی خویش را که جز کتاب و فقر و آزادی نیست چگونه باید حفظ کند و او نیز جز رنج و علم و شرف در حیات خویش چیزی نیندوزد

چنین گفت مر جفت را نره شیر

که فرزند ما گر نباشد دلیر

ببریم از او مهر و پیوند پاک

پدرش آب دریا و مادرش خاک

۱۳۳۸ پاریس علی شریعتی

آن هم کی‌ها می‌سازند؟! رهبران روشنفکر زنان امروز اجتماع ما! آن‌ها که مدل نوین زن بودن شده‌اند! "هفده دی‌ای‌ها"! آزادزان! این تنها صفتی است که آن‌ها موصوفات راستین‌اند؛ آزاد از ... عفت کلام اجازه نمی‌دهد. این چادرهای سیاه را، نه فرهنگ و تمدن جدید، و نه رشد فکری، و نه شخصیت یافتن واقعی، و نه آشنایی با روح و بینش و مدنیت اروپا، بلکه آجان و قیچی از سر اینان برداشت، بر اندام اینان درید، و آنگاه نتیجه این شد که همان "شباباجی خانم" شد که بود، متتها به جای حنا بستن، گلمو می‌زند و به جای خانه نشستن و غیبت کردن، شب نشینی می‌کند و پاسور می‌زند. یک "ملا باجی" اگر ناگهان تنبانش را در آورد و یا به زور درآوردند چه تغییراتی در نگاه و احساس و تفکر و شخصیتش رخ خواهد داد؟

اما مسأله به همین سادگی‌ها نیست. "زن روز" آمار داده‌است که از ۱۹۵۶ تا ۶۶ (ده سال) موسسات آرایش و مصرف لوازم آرایش در تهران پانصد برابر شده است. و این تنها منحنی تصاعدی مصرف در دنیا و در تاریخ اقتصاد است و نیز تنها علت غایی همه این تجدد بازی‌ها و مبارزه با خرافات و آزاد شدن نیمی از اندام اجتماع که تا کنون فلج بود و زندانی بود و از این حرف‌ها ... اما این‌ها باز یک فضیلت را دارند. یعنی یک امتیاز بر رقبای املشان. .... چه گرفتاری عجیبی در قضاوت میان این دو صف متجانس متخاصم پیدا کرده‌ام. هر وقت آن "ملا باجی گشنیز خانم‌ها" را می‌بینم می‌گویم؛ باز هم آن‌ها. و هر وقت آن "جیگی جیگی ننه خانم‌ها" را می‌بینم، می‌گویم باز هم همین‌ها.

و اما تو همسر. چه سفارشی می‌توانم به تو داشت؟ تو که با از دست دادن من هیچکسی را در زندگی کردن از دست نداده‌ای. نه در زندگی، در زندگی کردن. به خصوص بدان گونه که مرا می‌شناسی و بدان صفات که مرا می‌خوانی. نبودن من خلایق در میان داشتن‌های تو پدید نمی‌آورد. و با این حال که چنان تصویری از روح من در ذهن خود رسم کرده‌ای وفای محکم و دوستی استوار و خدشه ناپذیرت به این چنین منی، نشانه روح پر از صداقت و پاکی و انسانیت توست.

به هر حال اگر در شناختن صفات اخلاقی و خصایل شخصیت انسانی من اشتباه کرده باشی در این اصل هر دو هم عقیده‌ایم که: اگر من هم انسان خوبی بوده‌ام همسر خوبی نبوده‌ام. و من به هر حال آن قدر خوب هستم که بدی‌های خویش را اعتراف کنم و آنقدر قدرت دارم که ضعف‌هایم را کتمان نکنم و در شایستگی همین بس که خداوند با دادن تو آنچه را به من نداده است جبران کرده است و این است که اکنون در حالی که همچون یک محتضر وصیت می‌کنم، احساس محتضر ندارم. که با بودن تو، می‌دانم که نبودن من، هیچ کمبودی را در زندگی کودکانم پدید نمی‌آورد و تنها احساسی که دارم همان است که در این شعر توللی آمده‌است که:

برو ای مرد، برو چون سگ آواره بمیر / که وجود تو به جز لعن خداوند نبود // سایه شوم تو جز سایه ناکامی و یأس / بر سر همسر و گهواره فرزند نبود

از طرف مالی، تنها یادآوری این است که به حساب خودم آنچه را از پول خود در هنگام زلزله خرج کردم از حساب ۲ بانک تعاونی و توزیع برداشت کرده‌ام، و البته دلم از این کار چرکین بود و قصد داشتم در عید امسال که قرضی می‌کنم یا چیزی می‌فروشم، برای پول منزل آن را مجدداً باز گردانم و امیدوارم تو این کار را بکنی.

آرزوی دیگرم این بود که یک سهم آب و زمین از "کاهه" بخرم به نام مادرم وقف کنم و درآمدش صرف هزینه تحصیل شاگردان ممتاز مدرسه این ده شود که در سبزواری تحصیلاتشان را تا سیکل یا دیپلم ادامه دهند (ماهی چهارصد و پنجاه تومان برای هر فرد و بنا بر این سالی سه محصل می‌توانند از این بابت درس بخوانند البته با کمک‌های اضافی من و خانواده خودش)

کار سوم این که جمعی از شاگردان آشنایم همه حرف‌ها و درس‌های چهار سال دانشکده را جمع و تدوین کنند و منتشر سازند که بهترین حرف‌های من در لابلاهای همین درس‌های شفاهی و گفت و شنودهای متفرقه نهفته است. ... و نیز کنفرانس‌های دانشکاهیم جداگانه، و نوشته‌های ادبیم در سبک کویر، جدا؛ و نوشته‌های پراکنده فکری و تحقیقیم جدا، و آنچه در اروپا نوشته‌ام جمع آوری شود و نگهداری، تا بعداً

که انشاءالله چاپ شود. . شعرهایم همه به دقت جمع آوری شود و سوزانده شود که نماند، مگر "قوی سپید" و "غریب راه" و "در کشور" و "شمع زندان" و درس‌های اسلام شناسی، از "سقیفه به بعد"، با "امت و امامت" در ارشاد و کنفرانس‌های مربوط به حضرت علی و علت تشیع ایرانیان و دیالکتیک پیدایش فرق در اسلام و هر چه به این زمینه‌ها می‌آید از جمله "بیعت" در کانون مهندسین و "علی حقیقتی بر گونه اساطیر" و ... همه در یک جلد به نام جلد دوم اسلام شناسی تحت عنوان "امت و امامت" تدوین شود.

اگر مترجمی شایسته پیدا شد متن مصاحبه مرا با "گیوز" به فارسی ترجمه کند. در باره این آثار بخصوص کتاب **DESALINATION DES SOCIETES MUSULMANS** مرا و همچنین مقاله **SOCIOLOGIE D'INITIATION** مرا که با چهار جامعه شناس خارجی تحقیق کرده‌ایم و "اوت زتود" چاپ کرده است. کتاب **L'ANGE SOLITAIRE** مرا دلم نمی‌خواهد ترجمه کند. کار گذشته‌ای و رفته‌ای است.

همه التماس‌هایت را از قول من نثار ... عزیزم کن که آنچه را از من جمع کرده و در باره‌ام نوشته از چاپش منصرف شود که خیلی رنج می‌برم.

از دوستانم که در سال‌های اخیر به علت انزوایی که داشتم و خود معلول حالت روحی و فشار طاقت شکن فکری و عصبی بود، از من آزرده شده‌اند، پوزش می‌طلبم. و امیدوارم بدانند که دوری از آن‌ها نبود، گریز به خودم بود و این دو، یکی نیست.

کتاب "کویر" را با اتمام آخرین مقاله و افزودن "داستان خلقت" یا "دردبودن" پس از پاکنویس تمام کنید و منتشر سازید. مقدمه‌اش تنها نوشته عین القضاة است. و در اولین صفحه‌اش این جمله "توماس ولف":  
 "نوشتن برای فراموش کردن است نه برای به یاد آوردن"

در پایان این حرف‌ها بر خلاف همیشه احساس لذت و رضایت می‌کنم که عمرم به خوبی گذشت. هیچوقت ستم نکردم. هیچوقت خیانت نکردم و اگر هم به خاطر این بود که امکانش نبود، باز خود سعادت‌ی است. تنها گناهی که مرتکب شده‌ام، یک بار در زندگیم بود که به اغوای نصیحتگران بزرگتر، و به فن کلاهگذاری سر خدا ... ، در هیجده سالگی، اولین پولی که پس از هفت هشت ماه کار، یکجا حقوقم را دادند و پولی که از مقاله نویسی جمع کرده بودم، پنج هزار تومان شد. و چون خرجی نداشتم، گفتند به بیع و شرط بده. من هم از معنی این کثافتکاری بیخبر، خانه کسی را گرو کردم به پنج هزار تومان، و به خودش اجاره دادم ماهی صد تومان. و تا پنج شش ماه، ماهی صد تومان ریح پولم را به این عنوان می‌گرفتم. و بعد فهمیدم که بر خلاف عقیده علما و مصلحین دنیا، این یک کار پلیدی است و قطعش کردم و اصل پولم را هم به هم

زدم. اما لکه چرکش هنوز بر زلال قلبم هست و خاطره اش بوی عفونت را از عمق جانم بلند می‌کند و کاش قیامت باشد و آتش و آن شعله‌ها که بسوزاندش و پاکش کند. و گناه دیگرم که به خاطر ثوابی مرتکب شدم و آن مرگ دوستی بود که شاید می‌توانستم مانعش شوم، کاری کنم که رخ ندهد، نکردم. گر چه نمی‌دانستم که به چنین سرنوشتی می‌کشد و نمی‌دانم چه باید می‌کردم. در این کار احساس پلیدی نمی‌کنم. اما ده سال تمام گذاخته‌ام و هر روز هم بدتر می‌شود و سخت‌تر. و اگر جرمی بوده است آتش مکافاتش را دیده‌ام و شاید بیش از جرم. و جز این، اگر انجام ندادن خدمتی یا دست زدن به فداکاری گناه نباشد، دیگر گناهی سراغ ندارم.

و خدا را سپاس می‌گزارم که عمر را به خواندن و نوشتن و گفتن گذراندم که بهترین "شغل" را در زندگی مبارزه برای آزادی مردم و نجات ملت می‌دانستم و اگر این دست نداد بهترین شغل یک آدم خوب، معلمی است و نویسندگی و من از هیجده سالگی کارم، این هر دو. و عزیزترین و گران‌ترین ثروتی که می‌توان به دست آورد، محبوب بودن و محبتی زاده ایمان، و من تنها اندوخته‌ام این، و نسبت به کارم و شایستگی، ثروتمند، و جز این، هیچ ندارم. و امیدوارم این میراث را فرزندانم نگاه دارند و این پول را به ربح دهند و ربای آن را بخورند که حلال‌ترین لقمه است.

و حماسه‌ام این که کارم گفتن و نوشتن بود و یک کلمه را در پای خوکان نریختم. یک جمله را برای مصلحتی حرام نکردم و قلمم همیشه میان من و مردم در کار بود و جز دلم یا دماغم کسی را و چیزی را نمی‌شناخت و فخرم این که در برابر هر مقتدر تر از خودم متکبرترین بودم و در برابر هر ضعیف تر از خودم متواضعترین.

و آخرین وصیتم، به نسل جوانی که وابسته‌انم. و از آن میان به خصوص روشنفکران، و از این میان بالاخص شاگردانم که هیچوقت جوانان روشنفکر همچون امروز نمی‌توانسته‌اند به سادگی مقامات حساس و موفقیت‌های سنگین به دست آورند اما آنچه را در این معامله از دست می‌دهند بسیار گران‌تر از آن چیزی است که به دست می‌آورند.

و دیگر این سخن یک لا ادری فرنگی که در ماندن من سخت سهیم بوده‌است که "شرافت مرد همچون بکارت یک زن است. اگر یک بار لکه دار شد دیگر هیچ چیز جبرانش را نمی‌تواند".

و دیگر این که نخستین رسالت ما کشف بزرگ‌ترین مجهول غامضی است که از آن کمترین خبری نداریم و آن "متن مردم" است و پیش از آن که به هر مکتبی بگرویم باید زبانی برای حرف زدن با مردم بیاموزیم و



اکنون گنگیم. ما از آغاز پیدایشمان زبان آنها را از یاد برده‌ایم و این بیگانگی، قبرستان همه آرزوهای ما و عبث کننده همه تلاش‌های ماست.

و آخرین سخنم به آن‌ها که به نام روشنفکری، گرایش مذهبی مرا ناشناخته و قالبی می‌کوبیدند، این که: دین چو منی گزاف و آسان نبود / روشن تر از ایمان من ایمان نبود // در دهر چو من یکی و آن هم کافر! / پس در همه دهر یک مسلمان نبود

ایمان در دل من، عبارت از آن سیر صعودی‌ای است که پس از رسیدن به بام عدالت اقتصادی \_ به معنای علمی کلمه \_ و آزادی انسانی \_ به معنای غیر بورژوازی اصطلاح \_ در زندگی آدمی آغاز می‌شود.»

۵. بوعلی سینا

اما ... آدم باش (فرازهایی از وصیتنامه دکتر شریعتی)

امروز دوشنبه، سیزدهم بهمن ماه، پس از یک هفته رنج بیهوده و دیدار چهره های بیهوده تر شخصیت‌های مدرج، گذرنامه را گرفتم و برای چهارشنبه، جا رزو کردم که گفتند چهار بعد از ظهر در فرودگاه حاضر شوید که هشت بعد از ظهر احتمال پرواز هست (نشانه ای از تحمیل مدرنیسم قرن بیستم، بر گروهی که به قرن بوق تعلق دارند) گر چه هنوز از حال تا مرز، احتمالات ارضی و سماوی فراوان است اما به حکم ظاهر امور، عازم سفرم و به حکم شرع، در این سفر باید وصیت کنم. وصیت یک معلم که از هیجده سالگی تا امروز که در سی و پنج سالگی است، جز تعلیم کاری نکرده و جز رنج چیزی نیندوخته است، چه خواهد بود؟

... اگر ملاک را لذت جستن تعیین کنیم مگر لذت اندیشیدن، لذت یک سخن خلاقه، یک شعر هیجان آور، لذت زیباییهای احساس و فهم و مگر ارزش برخی کلمه ها از لذت موجودی حساب جاری یا لذت فلان قباله محضری کمتر است؟ چه موش آدمیانی که فقط از بازی با سکه در عمر لذت می برند و چه گاو انسانهایی که فقط از آخورآباد و زیر سایه درخت چاق می شوند. من اگر خودم بودم و خودم، فلسفه می خواندم و هنر. تنها این دو است که دنیا برای من دارد. خوراکم فلسفه و شرابم هنر و دیگر بس! اما من از آغاز متاهل بودم. ناچار باید برای خانواده ام کار می کردم و برای زندگی آنها زندگی می کردم. ناچار جامعه شناسی مذهبی و جامعه شناسی جامعه مسلمانان، که به استطاعت اندکم شاید برای مردم کاری کرده باشم، برای خانواده گرسنه و تشنه و محتاج و بی کسم، کوزه آبی آورده باشم

... فرزندم! تو می توانی "هر گونه بودن" را که بخواهی باشی، انتخاب کنی. اما آزادی انتخاب تو چهارچوب حدود انسان بودن محصور است. با هراتنخابی باید انسان بودن نیز همراه باشد و گرنه دیگر از آزادی و انتخاب، سخن گفتن بی معنی است، که این کلمات ویژه خدا است و انسان و دیگر هیچ کس، هیچ چیز، انسان بودن یعنی چه؟ انسان موجودی است که آگاهی دارد (به خود و جهان) و می آفریند (خود را و جهان را) و تعصب می ورزد و می پرستد و انتظار می کشد و همیشه جویای مطلق است. جویای مطلق. این خیلی معنی دارد. رفاه، خوشبختی، موفقیت‌های روزمره زندگی و خیلی چیزهای دیگر به آن صدمه می زند. اگر این صفات را جزء ذات آدمی بدانیم، چه وحشتناک است که می بینیم در این زندگی مصرفی و این تمدن رقابت و حرص و بر خورداری همه دارد پایمال می شود انسان در زیر بار سنگین موفقیت‌هایش دارد مسخ می شود، علم امروز انسان را دارد به یک حیوان قدرتمند بدل می کند. تو هر چه می خواهی باشی باش، اما... آدم باش.

اگر پیاده هم شده است سفر کن. در ماندن می پوسی. هجرت کلمه بزرگی در تاریخ "شدن" انسانها و تمدنها است. اروپا را بین. اما وقتی که ایران را دیده باشی، و گرنه کور رفته ای، کربازگشته ای، افریقا مصرع دوم

بیتی است که، مصراع اول اروپا است... . واقعیت، خوبی و زیبایی، در این دنیا جز این سه هیچ چیز دیگر به جستجو نمی آرزد، نخستین با اندیشیدن، علم. دومین با اخلاق، مذهب. و سومین با هنر، عشق می تواند تو را از این هر سه محروم کند. و نیز می تواند تو را از زندان تنگ زیستن، به این هر سه دنیای بزرگ پنجره ای بگشاید و شاید هم... دری و من نخستینش را تجربه کرده ام و این است که آنرا دوست داشتن نام کرده ام. که هم، همچون علم و بهتر از علم آگاهی می بخشد و هم، همچون اخلاق روح را به خوب بودن می کشاند و خوب شدن و هم، زیبایی و زیباییها (که کشف می کند، که می آفریند، چقدر در همین دنیا بهشتها و بهشتی ها) نهفته است. اما نگاهها و دلها همه دوزخی است، همه برزخی است و نمی بیند و نمی شناسد، کورند، کرد، چه آوازه های ملکوتی که در سکوت عظیم این زمین هست و نمی شوند. همه جیغ و داد و غرغر و نق و نق و قیل و قال و وراجی و چرت و پرت و بافندگی و محاوره

... اگر بتوانید در این طوفان کاری کنید، تنها به نیروی اعجازگری است که از اعماق روح شما سرزند، جوش کند و اراده ای شود مسلح به آگاهی ای مسلط بر همه چیز و نقاد هر چه پیش می آورند و دورافکننده هر لقمه ای که می سازند. چه سخت و چه شکوهمند است که آدمی خود طبخ غذاهای خویش باشد. مردم همه نشخوار کنندگانند و همه خورندگان آنچه برایشان پخته اند. دعوای امروز برسر این است که لقمه کدام طبخ را بخورند. هیچ کس به فکر لقمه ساختن نیست. آنچه می خورند غذاهایی است که دیگران هضم کرده اند و چه مهوع!

... و اما تو همسرم. چه سفارشی می توانم به تو داشت؟ تو که با از دست دادن من هیچ کسی را در زندگی کردن از دست نداده ای. نه در زندگی، در زندگی کردن، به خصوص بدن "گونه" که مرا می شناسی و بدان صفات که مرا می خوانی. نبودن من خلائی در میان داشتنهای تو پدید نمی آورد، و با این حال که چنان تصویری از روح من در ذهن خود رسم کرده ای، وفای محکم و دوستی استوار و خدشه ناپذیرت به این چنین منی، نشانه روح پر از صداقت و پاکی و انسانیت توست.

به هر حال، اگر در شناختن صفات اخلاقی و خصائل شخصیت انسانی من اشتباه کرده باشی، در این اصل هر دو هم عقده ایم که: اگر من هم انسان خوبی بوده ام همسر خوبی نبوده ام؛ و من به هر حال، آنقدر خوب هستم که بدیهای خویش را اعتراف کنم، و آنقدر قدرت دارم که ضعفهایم را کتمان نکنم و در شایستگی همین بس که خداوند با دادن تو، آنچه را به من نداده است؛ جبران کرده است و این است که اکنون، درحالی که همچون یک محتضر وصیت می کنم احساس محتضر را ندارم که بابت تو می دانم که نبودن من، هیچ کمبودی را در زندگی کودکانم پدید نمی آورد.

در پایان این حرفها برخلاف همیشه احساس لذت و رضایت می کنم که عمرم به خوبی گذشت . هیچ وقت ستم نکردم. هیچ وقت خیانت نکردم و اگر هم به خاطر این بود که امکانش نبود، باز خود سعادت است.

خدا را سپاس می گزارم که عمر را به خواندن و نوشتن و گفتن گذراندم که بهترین " شغل " در زندگی، مبارزه برای آزادی مردم و نجات ملت می دانستم و اگر این دست نداد بهترین شغل یک آدم خوب، معلمی است و نویسندگی و من از هیجده سالگی کارم این هر دو، و عزیزترین و گرانتترین ثروتی که می توان به دست آورد، محبوب بودن و محبتی زاده ایمان ، ... و حماسه ام اینکه، کارم گفتن و نوشتن بود و یک کلمه را در پای خوکان نریختم. یک جمله را برای مصلحتی حرام نکردم و قلمم همیشه میان "من" و "مردم" در کار بود و جز دلم یا دماغم کسی را و چیزی را نمی شناخت و فخرم اینکه ، در برابر هر مقتدرتر از خودم، متکبرترین بودم و در برابر هر ضعیف تر از خودم، متواضعترین.

و آخرین وصیتم به نسل جوانی که وابسته آنم، و از آن میان به خصوص روشنفکران و از این میان بالاخص شاگردانم که هیچ وقت جوانان روشنفکر همچون امروز نمی توانسته اند به سادگی ، مقامات حساس و موفقیت‌های سنگین به دست آورند، اما آنچه را در این معامله از دست می دهند، بسیار گرانبها تر از آن چیزی است که به دست می آورند.

... و دیگر اینکه نخستین رسالت ما کشف بزرگترین مجهول غامضی است که از آن کمترین خبری نداریم و آن " متن مردم " است و پیش از آن که به هر مکتبی بگرویم باید زبانی برای حرف زدن با مردم بیاموزیم و اکنون گنگیم. ما از آغاز پیدایشمان زبان آنها را از یاد برده ایم و این بیگانگی قبرستان همه آرزوهای ما و عبث کننده همه تلاشهای ماست. و آخرین سخنم به آنها که به نام روشنفکری، گرایش مذهبی مرا ناشناخته و قالبی می کوبیدند اینکه:

دین چو منی گزاف و آسان نبود

روشن ترازایمان من ایمان نبود

در دهرچو من یکی و آن هم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

ایمان در دل من، عبارت از آن سیر صعودی است که، پس از رسیدن به بام عدالت اقتصادی، به معنای علمی کلمه و آزادی انسانی، به معنای غیر بورژوازی اصطلاح، در زندگی آدمی آغاز می شود.

در سوگ شریعتی

خورشید خاوران هر بامداد به جستجوی تو بیدار می شود

و شامگاه چون از فراز دمشق می گذرد

تا در نیلی آب های مدیترانه به خواب رود،

با چشم اشتیاق تو تا واپسین فروغ،

به ایران نگاه می کند از دور

و موجهای ساحل دریای شام

به نجوای جاودانه محزونشان

قصه خونین دریایی را حکایت می کند

کان سوی تر درون تیره خاک آرمیده است

## "زندگینامه دکتر علی شریعتی"



در یکی از روزهای سال ۱۳۱۲ در خانواده محمد تقی شریعتی مرد دین و خدا، آموزگاری خردمند و انسانی پارسا و کوشا نوزاد چشم به جهان گشود.

پدرش با ارادت خاصی که به پیشوای بزرگ شیعیان و ابرمرد دنیای اسلام داشت، او را "علی" نام نهاد. علی دوران کودکی را پشت سر گذاشت و راهی دبستان شد. شش سال بعد به دبیرستان فردوسی رفت و سپس دانشسرای مقدماتی را در مشهد به پایان برد. همه آنهایی که علی را از نزدیک میشناختند بدین واقعیت اعتراف دارند که میان علی جوان ۱۹ ساله با دیگر جوانان هم سن و سالش تفاوتی قابل درک وجود داشت. علی بر خلاف دیگر جوانان علم و آگاهی به آموخته هایش در دوره دبیرستان و دانشسرا محدود نمی شد، وی با شوقی بسیار در محضر پدر فاضلش به کسب علم واقعی پرداخته و در آن سن و سال به آگاهی های چشمگیر دست یافته بود که تحصیلات درسی اش اعتبار چندانی در برابر آن آموخته ها نداشت.

وی با پایان کار دانشسرا به آموزگاری پرداخت و به کلاس درس قدم گذارد و به کاری پرداخت که در تمامی دوران زندگی کوتاهش سخت به آن شوق داشت و با ایمانی خالص با تمامی وجودش آنرا دنبال کرد.

شریعتی در سال ۱۳۳۴ به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشکده مشهد وارد گشت و رشته ادبیات فارسی را برگزید.

سال ۱۳۳۵ سالی است که با آن مرحله خاصی در زندگی علی آغاز می شود. در این سال علی همسری برمی گزیند و با یکی از همکلاسان خود بنام، پوران شریعت رضوی ازدواج می کند. علی از آن تاریخ با بهره مند بودن از صمیمیت فداکاری، گذشت و جنبه های انسانی همسرش، دغدغه خاطری از بابت زندگی خانوادگی نداشت تا جایی که عمده بارمسئولیت زندگی بر دوش همسر فداکارش بود.

شریعتی در طول مدت تحصیل در دانشکده ادبیات با علاقه ای خاص به کار تحقیق و پژوهش در زمینه های مختلف پرداخت و دست به انتشار آثاری چون، ترجمه ابوذرغفاری، ترجمه نیایش اثر الکسیس کارل و یک رشته مقاله های تحقیقی در این زمینه همت گماشت. این همه معرف خصوصیات روحی و جهت فکری ودقت و ارزش کارهای تحقیقاتی جوانی بود که هیچگاه از تفکر، خلق و آفرینش باز نایستاد.

سفر به دیار غرب:

شریعتی در سال ۱۳۳۷ پس از دریافت لیسانس در رشته ادبیات فارسی چون شاگرد اول رشته شده بود، برای ادامه تحصیل به فرانسه فرستاده شد.

او جزء معدود دانشجویانی بود که بجا و به موقع برای ادامه تحصیل و برخورداری از امکانات وسیع علمی روانه غرب شدند. او که اندوخته ای به نسبت وسیع از فرهنگ ملی و اسلامی در حد یک انسان با تجربه و صاحب نظر با دنیای پرتلاطم و اقیانوس بیکران فرهنگ غرب برخورد نمود و با قدرت لازم توفیق آن یافت را تا به یاری بینش وسیع و موشکافش آنچه را که نمی دانست بیاموزد و بضاعت و شناخت علمی خود را در زمینه های مختلفی چون، جامعه شناسی، مبانی علم تاریخ، تاریخ و فرهنگ اسلامی و بسیاری زمینه های دیگر غنی سازد و با برخورداری از محضراستادانی صاحب مکتب و متفکرانی آزاد اندیش پا از حریم تحصیلات کلاسیک دانشگاهی بیرون نهاد و قدرت اندیشه اش را تعالی بخشید.

بازگشت به وطن

دکتر شریعتی پس از بازگشت به ایران مستقیماً به زندان رفت و بعد از چند ماه به خراسان زادگاه خویش رفت جایی که جمع فراوانی از دوستان و پیروان مکتب پدر ارجمند او، انتظارش را می کشیدند. دکتر شریعتی به دانشگاه مشهد پیوست و شوق و شوری ناگفتنی در بین دانشجویان بوجود آورد.

مکتب سازندگی حسینییه ارشاد

سال ۱۳۴۸ را باید سالی مهم در تاریخ زندگی دکتر شریعتی و در تاریخ حوادث و رویدادهای سالهای اخیر وطنمان به شمار آورد.

در این سال است که درهای حسینییه ارشاد بعنوان یک مرکز فرهنگی اسلامی، به روی همه مردم و بخصوص جوانان گشوده می شود و بعد از سالهای دراز سکوت و سکون موج دوستان علم و جویندگان حقیقت به سوی این محفل سرازیر می گردد. در این محل است که دکتر شریعتی با قدرت و نیروی کم نظیری هر هفته ساعتها به گفتار می نشیند و درمباحث مختلف سخن می گوید. او با کنجکاوی و دیدی وسیع از یکسو به

تجزیه و تحلیل تاریخ و وطنش، تاریخ جهان اسلام، چهره های مقدس و شخصیت‌های بزرگ اسلام پرداخت و از سوی دیگر با ظرافت و بینشی خاص به توجیه چگونگی حیات جامعه کنونی و وطنش، ضعف های آن، نابسامانیها، پریشانیها و بالاخره جنبه های انحطاطی آن اقدام نمود و با شجاعتی کم نظیر کوشید تا مردم و بخصوص نسل جوان را از واقعیت های دردناک سرزمین خویش آگاه کند و جامعه هویت از کف داده و وطنش را با اصالت های فرهنگ خویش آشنا سازد.

دوران سکوت و زندان

دکتر شریعتی با تلاش خستگی ناپذیر شب ها تا صبح سرگرم خواندن و نوشتن بود و روزها بعد از مدت کمی استراحت به سخن گفتن می پرداخت.

هر چه بیشتر می نوشت و بیشتر می گفت اقبال مردم و جامعه به او بیشتر می شد و در عوض دشمنان دین و ملت را به هراس می انداخت. به همین دلیل کار استادی و آموزشی اش در دانشگاه مشهد پایان دادند و بعنوان عنصر نامطلوب از تدریس او جلوگیری به عمل آوردند. زمانی بعد از ادامه سخنرانیهای او در حسینیه ارشاد ممانعت به عمل آوردند و کمی بعد حسینیه ارشاد را تعطیل ساختند تا دیگر مردم امیدی به شنیدن سخنان دکتر شریعتی نداشته باشند.

شریعتی که دور از مردم بودن و در خاموشی بسر بردن برایش زجر بزرگ بود، با تمام این ناراحتی ها ساخت و خود را با نوشتن هر چه بیشتر مشغول داشت، ولی بداندیشان و دشمنان مردم را این همه بس نبود و سرانجام در مهر ماه سال ۱۳۵۳ بزندانش افکندند و مدت ۱۸ ماه او را در سلولی کم نور و تنها قرار دادند. رهائی و مرگ

دکتر شریعتی در ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ تهران را به سوی اروپا ترک گفت به این امید که به زودی با پیوستن همسر و فرزندانش، به او دوران جدیدی از زندگیش را آغاز کند و بتواند به خلق آثاری بیشتر، قوی تر و روشنتر بپردازد. سرانجام روز یکشنبه ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۶ فرا رسید. در آن روز دوستان دکتر علی شریعتی ضمن آنکه شاهد سیمای آرام و لبخند صمیمی و همیشگی او بودند، به خوبی احساس می کردند که نوعی شادی توأم با انتظار و تشویش وجود آن مرد بزرگ را در بر گرفته است. علی آن روز در انتظار آن بود تا از همسر و سه فرزندش استقبال کند. از چند روز پیش به او خبر داده بودند که خانواده اش در آنروز به لندن وارد خواهند شد. زمان انتظار به سر رسید. هواپیما در فرودگاه لندن به زمین نشست و شریعتی کمی بعد خود را تنها در برابر دو دختر سیزده و چهارده ساله اش یافت که تنها بدون مادر و فرزند کوچک خانواده آمده



بودند. همسر و فرزند کوچک دکتر شریعتی اجازه خروج از فرودگاه را نیافتند و به عنوان گروگان در ایران نگاه داشته شدند.

علی رطوبت بازمانده از اشکهای فشانده بر گونه های فرزندان دلبندهش را در هنگام بوسیدن آنها احساس کرد . و سرانجام در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ دکتر شریعتی به طرز مرموزی دیده از جهان فرو بست و چراغ پر فروغ زندگی پربارش در زمانی که می رفت تا از آن پس در اوج پختگی و توانائی فکری و عملی سالیان دراز به خلق آثار شگرف بپردازد و به ملت و سرزمین و فرهنگ خویش صادقانه خدمت کند، خاموش گشت و یاران وفادارش را در غم از دست دادن عزیزی چون او سوگوار ساخت.

قطعاتی از دکتر شریعتی



خدایا ...

خدایا به من زیستنی عطا کن، که در لحظه ی مرگ بر بی ثمری لحظه ای که برای زیستن گذشته است حسرت نخورم ، و مردنی عطا کن که بر بیهودگیش سوگوار نباشم . برای اینکه هر کس آنچنان می میرد که زندگی می کند. خدایا تو چگونه زیستن را به من بیاموز، چگونه مردن را خود خواهم آموخت .

خدایا رحمتی کن تا ایمان ، نان و نام برایم بیاورد ، قدرتم بخش تا نامم را و حتی نامم را در خطر ایمانم افکنم ، تا از آنهایی باشم که پول دنیا را می گیرند و برای دین کار می کنند ، نه از آنهایی که پول دین می گیرند و برای دنیا کار می کنند .

نمی دانم ...

نمی دانم پس از مرگ چه خواهد شد

نمی خواهم بدانم کوزه گر از خاک اندامم چه خواهد ساخت

ولی بسیار مشتاقم ،

که از خاک گلویم سوتکی سازد ،

گلویم سوتکی باشد ،

به دست کودکی گستاخ و بازیگوش

و او

یکریز و پی در پی

دم خویش را بر گلویم سخت بفشارد

و خواب خفتگان خفته را آشفته تر سازد،

بدین سان بشکنند درمن

سکوت مرگبارم را...

• ویژه نامه در گذشت دکتر شریعتی (سایت فرهنگ نیوز)

خاطره جالب محمدتقی شریعتی از علی شریعتی



یک شب دیدم چراغ منزل علی روشن است نگاه کردم که علی دارد گریه می کند. دیدم مقاله ای در مورد حضرت رسول می نویسد و وقتی به مظلومیت حضرت رسول رسیده است خودش دارد گریه می کند. به گزارش فرهنگ نیوز، علی شریعتی مخالفان و موافقان جدی داشت و طنز روزگار این است که موافقان و مخالفان شریعتی دچار دگرذیسی شدند و دوستان دیروز مخالف شدند و مخالفان شریعتی عموماً با حفظ مواضع خود و انتقادهای از شریعتی دفاع می کنند. برای بررسی دقیق تر این موضوع با محمد مهدی عبدخدایی به گفت و گو پرداختیم که در ذیل می آید:

\*علی شریعتی در چه فضای تاریخی دست به مبارزه زده است و شرایط آنروزگار چگونه بوده است؟

تبلیغات گسترده ای علیه رژیم شاه در دانشگاه ها می شد این تبلیغات ضد رژیم در دانشگاه ها بیشتر جنبه توده ای و مارکسیستی داشت تا جنبه مذهبی.

با نگاهی به تاریخ مبارزات علیه رژیم شاه در دانشگاه ها در سال های ۲۶ - ۲۷ تا ۱۳۳۰ پی به این نکته می برید بیشترین جمعیت معترضان به رژیم شاه و مبارزان کمونیست ها بودند. به همین دلیل کمونیست ها مبارزات علیه رژیم را در دانشگاه رهبری می کردند. حتی جبهه ملی در برابر کمونیست ها در اکثریت نبود. علی شریعتی با فعالیت و سخنرانی در حسینیه ارشاد در سوق دادن دانشجویان به سمت روحانیت و مذهب نقش موثری داشت و توانست دانشجویان را متمایل به دین کند البته مدرسه و دبیرستان علوی و مرحوم کرباسچیان و روزبه در فرستادن بچه مذهبی ها به دانشگاه نقش موثری داشتند.

اما فعالیت دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد و حسینیه ارشاد وزن نیروهای مذهبی را در دانشگاه بیشتر کرد. علاقه دکتر به روحانیت - به قول خودش تشیع علوی - و استفاده از ادبیات روز و چپ گرایانه که کل نیروهای جوان و دانشجو که فکر می کردند. با نگاه چپ و نظریات چپ می توانند علیه رژیم شاه مبارزه و انقلاب کنند. را علاقمند به انقلاب اسلامی و روحانیت کرد.

جوانان مبارز که نگاه چپ گرایانه به مبارزه داشتند رهبری به نام دکتر علی شریعتی پیدا کردند که با توجه به این نقش می توان دکتر علی شریعتی را یکی از پیشگامان وحدت حوزه و دانشگاه بعد از استاد مطهری دانست.

\*منتقدان شریعتی دو دسته هستند برخی مانند حجت الاسلام حمید روحانی معتقدند که شریعتی عامل ساواک بود و برخی دیگر معتقدند علی شریعتی از لحاظ فکری نزدیکی های به رژیم پهلوی داشت نظر شما چیست؟

- این سخن که شریعتی با رژیم پهلوی اشتراکاتی داشت یک سخن است و اینکه رژیم پهلوی از سخنان دکتر علی شریعتی بهره وری تبلیغاتی می کرد یک چیز دیگر است.

دکتر علی شریعتی فارغ التحصیل دانشگاه سوربن فرانسه است. ژان پل سارتر فیلسوفان هم عصر شریعتی و مطرح در فرانسه بود که - طرفدار سوسیالیسم دموکراتیک و نظریه پرداز اگزیستانسیالیسم بود. دکتر شریعتی تحت تاثیر نگاه سارتر و کارل مارکس به تاریخ قرار می گیرد.

اگر چه در اروپا به منابع تاریخی مسلمانان و شیعه توجه داشت. اما بیشترین منابع تاریخی اسلام که به آن رجوع می کرد تاریخ طبری بود که از منابع معتبر تاریخی اهل سنت است. دکتر بعد از خوانش تاریخی متون اسلامی به خصوص منابع اهل سنت بدون اینکه آنها با تاریخ شیعه تطبیق دهد. برداشت فلسفی از تاریخ کرده است. برای روشن شدن این مطلب مثالی می زنم به طور مثال در شیخ علوی و شیعه صفوی اینگونه برداشت می کند. دلیل موفقیت محمود افغان نابسامانی حکومت صفویه از درون بود.

این نگاه به تاریخ براساس نظریه تز و سنتز هگل است. که معتقد است درون هر حکومتی و در طول زمان نیروی اجتماعی ضد آن حکومت ایجاد می شود و در نهایت پیروز می شود. اما به نظرم دلیل شکست شاه سلطان حسین این نیست. شاه سلطان حسین مردی بی عرضه و مقدس مآب بود به این دلیل کشور را به سمت هرج و مرج و آشفتگی برد و محمود افغان از این آشفتگی نهایت استفاده را برد. خود شریعتی هم می نویسد

درحالی که محمود افغان به دروازه های اصفهان پایتخت آنزمان ایران رسیده بود سلطان حسین بجای اینکه چاره‌ای بیاندیشد در حال بحث بی مورد و خشک مقدسانه بود. شریعتی این شکست تاریخی را با سقوط تاریخی بیزانس مقایسه می‌کند. بیزانس در حال سقوط بود. اما کشیشان در حال بحث بودند که عیسی وقتی به آسمان رفت لاهوتی رفت یا ناسوتی.

نخستین کتاب دکتر شریعتی به عنوان ابوذر اولین سوسیالیست خدا پرست است. شریعتی در ایران تحت تاثیر سوسیالیست های خدا پرست مانند محمد نخشب بوده است. و بعد از رفتن به اروپا و آشنا شدن با تفکر سارتر و ماسینیون و دیگران این تفکر بر او غلبه پیدا کرد.

من از این جهت به دکتر شریعتی انتقاد دارم و استاد مطهری نیز با توجه به این دیدگاه شریعتی می گوید: «وقتی دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد باشد من نمی‌آیم» چون مرحوم مطهری فلسفه خوانده است. سرچشمه سوسیالیسم را می داند همچنین اطلاع دارد که ماتریالیسم تاریخی از کجا سرچشمه پیدا می کند. سر انجام این نوع سخنرانی را درک می کند.

دانشجویان آنروز ما درک مطهری و مطالعات او را نداشتند و سخنرانی شریعتی مورد استقبال آنان قرار می گیرد. از این جهت بین آیت الله مطهری و دکتر شریعتی اختلاف ایجاد می شود. دلیل استقبال از شریعتی در میان دانشجویان این بود که بین نوع استدلال شریعتی و دانشجویان آنزمان که تحت تاثیر سوسیالیسم بوده‌اند همخوانی وجود داشت. شریعتی به خوبی استدلال محمد نخشب و سوسیالیسم های خداپرست را تبیین می کرد. شریعتی اذعان دارد که کارشناس تاریخ است تاریخی که هم خوانده است تحت تاثیر نگاه چپ آنروز است. به همین جهت شریعتی از دید فلسفه تاریخی سوسیالیسم به تاریخ نگاه می‌کند که این نگاه نقد دارم.

رضاشاه دانشگاه را در ایران تاسیس کرد تا پایه‌های نظری نظام پادشاهی در ایران به وسیله نظریه‌پردازان علاقمند به سلطنت مستحکم شود تا جوانان تحصیلکرده به نظام پادشاهی و کوروش علاقمند شوند. اما جنگ جهانی دوم موجب شد روشنفکران و فیلسوفان دچار دگردیسی در اندیشه شوند و بنیادها را تغییر دهند و به شدت ادبیات روشنفکری جهان چپ شد. ادبیات تحصیل‌کردگان و روشنفکران ایران نیز پیرو نظام جهانی چپ شد. فضای عمومی و دانشگاه‌ها و به خصوص دانشگاه تهران تغییر کرد به نحوی که اگر جوانی فارغ از کتاب‌های دانشگاهی کتابی را می‌خواست مطالعه کند.

انتخاب محدودی داشت یا باید کتاب‌های تقی ارانی و ترجمه کاپیتان مارکس را می‌خواند یا اگر علاقمند به رمان و ادبیات بود باید خوشه‌های خشم «جان اشتاین بک» «خرمگس» با داستان «پیرمرد و دریا» ارنست

همینگوی را می‌خواند. که این رمان‌ها نیز منتقد نظام سرمایه‌داری و حرکت به سمت سوسیالیسم را تبلیغ می‌کرد.

\*خاطره‌ای از دکتر علی شریعتی دارید؟

محمدتقی شریعتی پدر علی شریعتی نزد پدر من آشیخ غلامحسین تبریزی درس تفسیر خوانده است.

در این زمینه مقام معظم رهبری سال ۵۹ یا ۶۰ در مجله سروش یک مصاحبه‌ای دارد که من به این علت خاطره دکتر علی شریعتی از پدرم است را بازگو می‌کنم در یک روز جمعه‌ای آقای دکتر علی شریعتی به اتفاق مقام معظم رهبری به منزل پدری ما می‌آیند. دکتر علی شریعتی نظریات خودش را نسبت به تاریخ می‌گوید پدرم می‌گوید: اشکالی ندارد که شما چنین استنباطی از تاریخ دارید اما نظرم (پدرم) نسبت به شما فرق دارد.

رهبری می‌گوید: زمانی از منزل آشیخ بیرون آمدیم دکتر علی شریعتی به من گفت: نمی‌دانستم در شیعه چنین روحانیون آگاه وجود دارد.

من دکتر را هم از نزدیک دیدم و هم در برخی از مجالسی که ایشان بودند حضور داشتم از جمله کانون حقایق اسلامی نیز رفتم.

محمد تقی شریعتی قبل از انقلاب از مشهد به تهران مهاجرت کرد و پشت حسینیه ارشاد آپارتمانی تهیه کرد و آنجا زندگی می‌کرد. من و چند نفر دیگر به دیدنش رفتیم و مقام معظم رهبری و محمدرضا حکیمی هم در خانه آقای شریعتی مهمان بودند.

من برگشتم به آقای محمدتقی شریعتی گفتم بعضی‌ها در همه عمر خود قلم می‌زنند اما نویسنده نیستند برخی‌ها یک مقاله می‌نویسند اما نویسنده هستند. برخی تاریخ می‌نویسند اما مورخ نیستند اما ابن خلدون یک مقدمه نوشت و مورخ شد.

آقای شریعتی شما یک پسر داشتید اما پسران پسر بود. جاودانه‌تان کرده است برای همیشه نامت در تاریخ زنده نگه داشت.

محمد تقی شریعتی بلند شد و پیشانی مرا بوسید و زمان خداحافظی نیز دوباره مرا بوسید گفت حرف خوبی زدی.

پدر دکتر خاطره جالبی را نقل کردند و گفت: یک شب دیدم چراغ منزل علی روشن است نگاه کردم که علی دارد گریه می کند. دیدم دیدم مقاله ای در مورد حضرت رسول می نویسد به مظلومیت حضرت رسول رسیده است خودش دارد گریه می کند.

منبع: فارس



روایت شریعتی از دیدار علامه طباطبایی با کربن



طباطبایی یک شبه‌کربن نیست. یک جوان دیپلمه یا لیسانسیه‌ای که از اسلام جز نصایح مامانش و کتک‌های بابایش برای طهارت و نماز صبح هیچ نمی‌داند.

به گزارش فرهنگ نیوز، در مقاله بازگشت به کدام خویشتن، وقتی که شریعتی می‌خواهد مساله خودباختگی فرهنگی نسل تحصیل کرده متجدد را در برابر تهاجم فرهنگی غرب نقد کند و آن‌ها را به فرهنگ اصیل و سرشار خودشان فراخواند، نیاز دارد تا اسوه و نمونه‌ای را که بتواند چون کوهی استوار در برابر فرهنگ و تاریخ و تمدن غرب قد برافزاد به نسل جدید نشان دهد و برای این کار شریعتی شخصیت بزرگ علامه طباطبایی را به عنوان «اقیانوس عظیم افکار و عواطف عمیق و گونه‌گونه‌ای که فرهنگ اسلامی و شیعی را ساخته است» انتخاب می‌کند. آنچه در زیر می‌خوانید گزیده‌ای است از کتاب «بازگشت»، شماره ۴ مجموعه آثار، صفحه ۱۰۴):

«در تهران جلسات هفتگی‌ای تشکیل می‌شد با حضور پروفسور هانری کربن استاد دانشگاه سوربن و اسلام‌شناس معروف و متخصص منحصر به فرد فرهنگ شیعی در غرب، و شرکت آقای سیدمحمدحسین طباطبایی مدرس حکمت و مفسر قرآن در قم و دیگر فضلا و دانشمندان قدیم و جدید. طباطبایی گویی سقراط است که نشسته و گرداگردش را شاگردان گرفته‌اند و کربن نیز فاضل خوش ذوقی که می‌کوشد تا از این اقیانوس عظیم افکار و عواطف گونه‌ای که فرهنگ اسلام و شیعی را ساخته است، جرعه‌هایی بنوشد. چه روحی و قدرتی به او چنسن استحکام شخصیت و استقلال فکر بخشیده است؟ این یک تعصب قومی یا خودخواهی ناشی از جهل نیست؛ او خود را نماینده تاریخ و تمدنی عظیم و گنجینه‌ای گرانبها از افکار فلسفی، نبوغ‌های انسانی و معنویت‌های اخلاقی و احساس‌ها و زیبایی‌های شگفت عرفانی و هنری و ادبی می‌داند. بر کوهی از فرهنگ بشری تکیه زده است. اکنون دو فرهنگ در برابر هم قرار گرفته‌اند.

طباطبایی یک شبه‌کربن نیست. یک جوان دیپلمه یا لیسانسیه‌ای که از اسلام جز نصایح مامانش و کتک‌های بابایش برای طهارت و نماز صبح هیچ نمی‌داند. و از ادبیات جز مرگ حسنگ وزیر و مقاله چهارم در باب دبیری و شاعری از چهارمقاله نظامی عروضی و چند قصیده از گدایان خوش ذوق درگاه سلطان محمود هیچ نخوانده و از عرفان جز قیافه چند درویش کثیف مبتلا به حشیش یا چند فقیر میلیاردی در کلک که سرشان در دامن اشرافیت است و دمشان در دست کمپانی و سرویس‌های کذائی و از تاریخ بشر جز شرح حال چند خان و خواجه... نیست.»

• ویژه نامه در گذشت دکتر شریعتی (سایت تریبون)

رحیم پور ازغدی از شریعتی می گوید (حسن رحیم پور ازغدی)



شریعتی و روشنفکری دینی انقلابی قبل از انقلاب، حتما باید نقد شود؛ اما نباید سوء تفاهم شده و اشتباه گرفته شود با گفتمان‌هایی که به نام روشنفکری دینی در یکی دو دهه اخیر در کشورهای اسلامی مطرح شد، گفتمان‌هایی که درست برای مهار کردن جریانی به وجود آمدند که امثال شریعتی قبل از انقلاب می‌خواستند آن جریان به راه بیفتد و خود نیز جزو سازندگان آن جریان بودند.

به جهت این‌که نسل شما این اسم‌ها را زیاد شنیده و اطلاعاتی در مورد آن‌ها ندارد، گاهی واقعا افراد را خلاف آن‌چه که بودند، برای‌تان معرفی می‌کنند و متأسفانه شما بعضا این‌ها را می‌پذیرید. اما برای بازخوانی دیدگاه‌های مرحوم دکتر علی شریعتی، در باب روشنفکری و ایدئولوژی و آسیب‌شناسی روشنفکری، سئوالاتی را مطرح می‌کنیم و پاسخ‌های‌شان را از نگاه دکتر شریعتی خواهیم گفت تا از این رهگذر به درک بهتر گفتمان‌ها نائل شویم.

آیا در گفتمان دکتر شریعتی روشنفکر مساوی بود با دانشمند یا فیلسوف یا انتلکتوئل و افراد آکادمیک؟

در آن زمان در افکار عمومی این تصور وجود داشت که روشنفکر یعنی فردی که تحصیلات دانشگاهی دارد و البته به غرب رفته و برگشته! اما مرحوم شریعتی این هسته از تعریف روشنفکر را مورد حمله قرار داد و روشنفکر را این‌گونه تعریف کرد: روشنفکر کسی است که بین فکر و عمل پل می‌زند و مساوی با تحصیل کرده و آکادمیسین هم نیست؛ چه بسا روشنفکری که غیردانشگاهی است و یا دانشگاهیانی که غیر روشنفکرند، که اتفاقا اکثر دانشگاهیان غیر روشنفکراند.

مراد شریعتی از روشنفکر مسئول، کسی است که نسبت به وضع انسانی در زمان تاریخی و مکان اجتماعی خود آگاهی دارد و لذا نسبت به آن احساس مسئولیت می‌کند. در مراحل ابتدایی این روشنفکر مسئول، اگر

تحصیل کرده هم باشد، چه بهتر؛ ولی در مراحل اصلی انقلاب اکثر تحصیل کرده‌های رسمی (انتلکثوئل‌ها) خیلی کارایی نداشتند. ایشان استدلال می‌کردند که رهبران اغلب جنبش‌های مترقی و جوشان در دنیا، جنبش‌های ضداستعماری و آزادی‌بخش، روشنفکران انقلابی و غیرآکادمیک بودند. و البته باید هم این‌گونه باشد، به دلیل این‌که تقریباً هیچ‌کدام از رهبران انقلاب‌های بزرگ در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا، تحصیل کرده‌های رسمی دانشگاهی نبودند؛ زیرا روشنفکرانی که مورد نظرند و می‌توانند توده‌ها را برآشوبند و مسیر تاریخ را تغییر بدهند، دانشمندان رسمی نیستند، وارثان گالیله و کوپرنیک و ارسطو نیستند، بلکه کسانی بوده‌اند که به دنبال الگوهای پیامبران و رهبران بزرگ تاریخ‌ساز و مردمی بوده‌اند و این خود از آن‌روست که تیپ‌های رسمی معمولاً حرف‌های تازه ندارند و نمی‌توانند انرژی تازه‌ای در وجدان جامعه جاری کنند، اینان همان چیزهایی که خوانده‌اند، همانند درس پس می‌دهند! اغلب دانشگاهیان تابع دکترین ترجمه‌ای غرب هستند و آن دکترین اصلاً تولید نشده برای دگرگون کردن جهان، بلکه تولید شده برای حفظ وضع موجود جهان؛ به‌خصوص در عرصه علوم اجتماعی و انسانی و این یعنی می‌خواهند سلطه سرمایه‌داری غرب را حفظ کنند.

در دیدگاه ما روشنفکر در واقع شخصیتی ست انقلابی، آگاه و متعهد در برابر سرنوشت جامعه، تلاش‌گر در جهت تغییر ایدئولوژیک وضعیت جهان و نقشه این تغییر و اصلاح انقلابی، ایدئولوژی است.

رسانه‌های غرب در جنگ سرد، برای سرکوب جنبش‌های ضداستعماری حتی قبل از انقلاب ما، ادبیاتی را در دهه شصت ساختند و تا به الان هم ادامه داده‌اند که بر مبنای آن ایدئولوژی عبارت است از: دگماتیسم و جزمیت. و یا ایدئولوژی چیزی نیست جز: نفی عقلانیت، نفی آزادی و نفی علیت.

اما تفسیر دکتر علی شریعتی از ایدئولوژی: ایدئولوژی انقلابی، آن جهان بینی حرکت آفرین است که شامل توزیع حرف‌ها، باورها، آرمان‌ها و مشی عقیدتی است، برای آگاهی بخشیدن به حرکت اجتماعی، روش شخصی برای زندگی، شکل ایده‌آل برای شخصیت انسان، مسئولیت‌پذیری برپایه آزادی، آگاهی و فداکاری. بنابراین مذهب به عنوان ایدئولوژی انقلاب عقیده‌ای بود که آگاهانه براساس نیازهای عینی برای میل به ایده‌آل‌ها انتخاب می‌شود. مذهب مقداری عقاید موروثی، احساسات تلقینی و رفتار ناخودآگاه نیست، بلکه تکنیک چگونه زیستن و چگونه ساختن جامعه است.

سوال دیگر آن است که آیا آرمان‌گرایی، خیال‌پردازی است؟

یکی از محورهایی که تحت عنوان نواندیشی دینی از غرب آمده، این است که هدف توسعه است و روش نیز دموکراسی است، آن‌هم بدون هیچ قید و شرط ایدئولوژیک. و این‌که آیین باید آیین واقع‌گرایانه باشد. واقع‌گرایانه به این معنا که ایدئولوگ‌ها ایده‌آلیست و غیرواقع‌بین هستند.

این حرف به این دلیل در غرب زده شد که انقلابیون جهان متهم شوند به این‌که یک مشت احمقند و ایدئولوگ‌های‌شان نیز یک مشت خرافی‌اند، واقعیت را درست نمی‌بینند و می‌خواهند روی زمین بهشت درست کنند، اما جهنم درست می‌کنند.

اما گفتمانی که روشنفکری دینی متعلق به انقلاب مطرح می‌کرد، درست در نقطه مقابل این بود و بیان می‌داشت که ما در هدف، ایده‌آلیست باشیم و در روش، رئالیست. یعنی در هدف، مطلق‌گرا باشیم، اما در روش باید به ممکن بودن آن در شرایط کنونی نیز اندیشید. پس می‌توان نتیجه گرفت که در روش باید واقع‌بین بود، نه واقع‌گرا.

واقع‌گرا یعنی توجیه‌گر وضع موجود. و واقع‌گرایی یعنی واقعیت هر وقت هرچه هست بپذیر. آرمان‌گرا حتماً واقع‌گرا نیست، اما واقع‌بین می‌تواند باشد. بنابراین اشکالی ندارد که ما شعارهایی انتخاب کنیم، بلکه لازم است شعارهایی انتخاب شوند که درست باشند؛ حتی لازم نیست که همین الان بالفعل به دست من ممکن باشد و اجرا شود، ولی هدف باید درست باشد چون باید مسیر و جهت درست باشند.

پس آیا آرمان‌گرایی خیال‌پردازی است؟ آیا مدینه فاضله و جامعه ایده‌آل و موعود، نوعی اتوپیا سازی و رؤیایی و یا خواب‌گردی دسته جمعی است؟

مرحوم شریعتی می‌گفت انسان آرمان‌گرا و جنبش آرمان‌گرا به یک معنا ایده‌آلیستی است، بلکه به معنای درست کلمه ایده‌آلیستی است چون ایده دارد. کسی که ایده دارد، به یک معنا ایده‌آلیست است، اما نه ایده‌آلیست به معنای ذهن‌گرا و خیال‌باف بلکه به معنای آرمان‌گرا.

کسی که آرمان دارد، تسلیم واقعیت‌های نادرست نمی‌شود و همواره به یک جامعه‌برین و برتر فکر می‌کند. بنابراین اتوپیا ذاتاً موضوع بدی نیست. لازمه آرمان‌خواهی، داشتن مدینه فاضله است، ولو این‌که الان برای من بالفعل قابل دسترس نباشد، ولی جهت مرا مشخص می‌کند و به من انگیزه و نیروی حرکت می‌دهد. ما در هدف، مطلق و در باب وسیله، نسبی هستیم. چراکه ما بشریم و در مورد میزان تحقق هدف مجبوریم نسبی

عمل کنیم، چون ما خودمان موجودات نسبی هستیم. اما این موجود نسبی باید به تکیه گاه مطلق تکیه کند و نگاهش به یک افق مطلق باشد تا همین موجود نسبی در حد توان خودش به سمت آن مطلق حرکت کند و نزدیک شود. یعنی به جامعه برین بیاندهشید تا به جامعه برتر دست یابید.

هدف این مبنای، که اندیشیدن به جامعه عدل جهانی است، یک اتوپیای ذهنی و خیالی محض نیست؛ بلکه هدفی درست و ممکن، اما بسیار مشکل است و «چیزی نیست جز تشکیل یک امت انسانی برادروار جهانی، با جهت گیری تکاملی توحیدی و نفی همه اشرافیت‌ها و تبعیض‌ها و تعقیب اهداف بهشتی روی زمین، نه تشکیل بهشت روی زمین که ممکن نیست.

اگر فلسفه‌ای برای زندگی داری، هدفی برای مبارزه‌داری و این هدف نهایی، هدف جامعه را ترسیم می‌کند.

منبع: خبرگزاری دانشجو

• ویژه نامه درگذشت دکتر شریعتی (سایت خبرگزاری فارس)

بازخوانی مصاحبه رهبر معظم انقلاب درباره مرحوم شریعتی



به گزارش خبرگزاری فارس، حضرت آیت الله خامنه‌ای، در پنجمین سال درگذشت علی شریعتی، در مصاحبه با روزنامه کیهان به بررسی آرا و اندیشه‌های شریعتی و ابعاد شخصیتی وی پرداختند. این مصاحبه در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ انجام شده است. \* با توجه به اینکه شما با دکتر شریعتی سابقه صمیمیت دوستی داشتید و با او از نزدیک آشنا بودید، آیا تمایل دارید در مورد چهره و شخصیت او با ما مصاحبه کنید؟ - بله من حرفی ندارم که درباره شخصیت شریعتی و معرفی شخصی از جوانب این انسانی که برای مدت‌های مدیدی مرکز و محور گفت‌وگوها و قال و قیل‌های زیادی بوده، آشنایی‌های خودم را تا حدودی که در این فرصت می‌گنجد، بیان کنم. به نظر من شریعتی به‌خلاف آنچه که همگان تصور می‌کنند، چهره‌ای همچنان مظلوم است و این به‌دلیل طرفداران و مخالفان اوست؛ یعنی از شگفتی‌های زمان و شاید از شگفتی‌های شریعتی این است که هم طرفداران و هم مخالفانش نوعی هم‌دستی با هم کرده‌اند تا این انسان دردمند و پرشور را ناشناخته نگهدارند و این ظلمی به اوست. مخالفان او به اشتباهات دکتر شریعتی تمسک می‌کنند و این موجب می‌شود که نقاط مثبتی که در او بود را نبینند. بی‌گمان شریعتی اشتباهاتی داشت و من هرگز ادعا نمی‌کنم که این اشتباهات کوچک بود؛ اما ادعا می‌کنم که در کنار آنچه ما اشتباهات شریعتی می‌توانیم نام گذاریم، چهره شریعتی از برجستگی‌ها و زیبایی‌هایی هم برخوردار بود. پس ظلم است اگر به خاطر اشتباهات او برجستگی‌هایش را نبینیم. من فراموش نمی‌کنم که در اوج مبارزات که می‌توان گفت که مراحل پایانی قال و قیل‌های مربوط به شریعتی محسوب می‌شد، امام ضمن صحبتی بدون اینکه نام از کسی ببرند، اشاره‌ای کردند به وضع شریعتی و مخالفت‌هایی که در اطراف او هست. نوار این سخن همان وقت از نجف آمد و در فرونشاندن آتش اختلافات مؤثر بود. در آنجا امام بدون اینکه اسم شریعتی را بیاورند، این‌جور بیان کرده بودند: (چیزی نزدیک به این مضمون) به‌خاطر چهار تا اشتباه در کتاب‌هایش بکوبیم، این صحیح نیست. این دقیقاً نشان می‌داد موضع درست را مقابل هر شخصیتی و نه تنها شخصیت دکتر شریعتی، ممکن بود او اشتباهاتی بعضاً در مسائل اصولی و بنیانی تفکر اسلامی داشته باشد؛ مثل توحید، یا نبوت یا مسائل دیگر؛ اما این نباید موجب می‌شد

که ما شریعتی را با همین نقاط منفی فقط بشناسیم. در او محسنات فراوانی هم وجود داشت که البته مجال نیست که الآن من این محسنات را بگویم، برای اینکه در دو مصاحبه دیگر درباره برجستگی‌های دکتر مطالبی گفته‌ام. این درباره مخالفان. اما ظلم طرفداران شریعتی به او کمتر از ظلم مخالفانش نبود، بلکه حتی کوبنده‌تر و شدیدتر هم بود. طرفداران او به جای اینکه نقاط مثبت شریعتی را مطرح کنند و آنها را تبیین کنند، در مقابل مخالفان صف‌آرایی‌هایی کردند و در اظهاراتی نسبت به شریعتی، سعی کردند او را یک موجود مطلق جلوه دهند. سعی کردند حتی کوچکترین اشتباهاتی را از او نپذیرند. یعنی سعی کردند اختلافی را که با روحانیون یا با متفکران بنیانی و فلسفی اسلام دارند، در پوشش حمایت و دفاع از شریعتی بیان کنند. در حقیقت شریعتی را سنگری کردند برای کوبیدن روحانیت یا کلا متفکران اندیشه بنیانی و فلسفی اسلام. خود این منش و موضع گیری کافی است که عکس‌العمل‌ها را مقابل شریعتی تندتر و شدیدتر و مخالفان او را در مخالفت حریص‌تر کند. بنابراین، من امروز می‌بینم کسانی که به نام شریعتی و به‌عنوان دفاع از او درباره شریعتی حرف می‌زنند، کمک می‌کنند تا شریعتی را هرچه بیشتر منزوی کنند. متأسفانه به نام رساندن اندیشه‌های او یا به نام نشر آثار او یا به عنوان پیگیری خط و راه او، فجایعی در کشور صورت می‌گیرد. فراموش نکرده‌ایم که یک مشت قاتل و تروریست به نام «فرقان‌ها» خودشان را دنباله‌روی خط شریعتی می‌دانستند. آیا شریعتی به‌راستی کسی بود که طرفدار ترور شخصیتی مثل شهید مطهری باشد؟ او که خودش را همواره علاقه‌مند به مرحوم مطهری و بلکه مرید او معرفی می‌کرد. من خودم از او این مطلب را شنیده‌ام. در یک سطح دیگر، کسانی که امروز در جنبه‌های سیاسی و مقابل یک قشری یا جریانی قرار گرفته‌اند، خودشان را به شریعتی منتسب می‌کنند از آن جمله هستند بعضی افراد خانواده شریعتی. این‌ها در حقیقت از نام و از عنوان و از آبروی قیمتی شریعتی دارند سوءاستفاده می‌کنند برای مقاصد سیاسی و این طرفداری و جانبداری است که یقیناً ضربه‌اش به شخصیت شریعتی کمتر از ضربه مخالفان شریعتی نیست. مخالفان را می‌شود با تبیین و توضیح روشن کرد. می‌شود با بیان برجستگی‌های شریعتی، آنها را متقاعد کرد و اگر در میان مخالفان معاندی وجود دارد او را منزوی کرد. اما این‌گونه موافقان را به هیچ وسیله‌ای نمی‌شود از جان شریعتی و از سر شریعتی دور کرد؛ بنابراین من معتقدم چهره شریعتی در میان این موافقان و این مخالفان چهره مظلومی است و اگر من بتوانم در این باره یک رفع ظلمی بکنم، به مقتضای دوستی و برادری دیرینی که با او داشتم، حتماً ابایی ندارم. \*  
 عده‌ای معتقدند که معمولاً شخصیت‌ها از دور یا پس از مرگ مبالغه‌آمیز و افسانه‌ای جلوه می‌کنند. آیا به نظر شما در مورد شریعتی نیز می‌توان این نظر را صادق دانست و آیا چهره او نیز دستخوش چنین آفتی شده است؟  
 - البته من تصدیق می‌کنم که بخشی از شخصیت شریعتی مبالغه‌آمیز و افسانه‌آمیز جلوه می‌کند در میان قشری از مردم، اما متقابلاً بخش‌های ناشناخته‌ای از شخصیت شریعتی هم وجود دارد. شریعتی را ممکن است به



عنوان یک فیلسوف، یک متفکر بزرگ، یک بنیانگذار جریان اندیشه مترقی اسلام، معرفی کنند. این‌ها همان‌طور که اشاره کردید، افسانه‌آمیز و مبالغه‌آمیز است و چنین تعبیراتی در خصوص مرحوم دکتر شریعتی صدق نمی‌کند. اما متقابلاً شریعتی یک چهره پرسوز پی‌گیر برای حاکمیت اسلام بود، از جمله منادیانی بود که از طرح اسلام به صورت یک ذهنیت و غفلت از طرح اسلام به صورت یک ایدئولوژی و قاعده نظام اجتماع رنج می‌برد و کوشش می‌کرد تا اسلام را به‌عنوان یک تفکر زندگی ساز و یک نظام اجتماعی و یک ایدئولوژی راهگشای زندگی مطرح کند. این بعد از شخصیت شریعتی آن‌چنان که باید و شاید شناخته نشده است و روی این بخش وجود او تکیه نمی‌شود. می‌بینید که اگر از یک بعد از سوی قشری از مردم شریعتی چهره‌اش مبالغه‌آمیز جلوه می‌کند، باز بخش دیگری از شخصیت او و گوشه دیگری از چهره او حتی ناشناخته و تاریک باقی مانده است. بنابراین می‌توانم در پاسخ شما بگویم: بله، به صورت مشروط در مورد شریعتی هم این بیماری وجود داشته است؛ اما نه به صورت کامل و قسمت‌هایی از شخصیت او آن‌چنان که باید هم حتی شناخته نشده است. \* نقش دکتر شریعتی در آغازگری‌ها چه بود؟ آیا او را می‌توان در این مورد با اقبال و سیدجمال مقایسه کرد؟ - البته شریعتی یک آغازگر بود. در این شک نباید کرد. او آغازگر طرح اسلام با زبان فرهنگ جدید نسل بود. قبل از او بسیاری بودند که اندیشه مترقی اسلام را آن‌چنان که او فهمیده بود فهمیده بودند. بودند کسانی اما هیچ‌کدام این موفقیت را پیدا نکردند که آنچه را فهمیده بودند، در قالب واژه‌ها و تعبیراتی که برای نسل امروز ما یا بهتر بگویم نسل آن روز شریعتی، نسلی که مخاطبین شریعتی را تشکیل می‌داد، گیرایی داشته باشد مطرح کنند. موفق نشده بودند به زبان آنها این حقایق را بیان کنند و جوری که برای آنها قابل فهم باشد این مسایل را بگویند. شریعتی آغازگر طرح جدیدترین مسائل کشف شده اسلام مترقی بود به‌صورتی که برای آن نسل پاسخ دادن به سؤال‌ها و روشن کردن نقاط، مبهم و تاریک بود اما اینکه او را با سیدجمال یا با اقبال مقایسه کنیم، نه. اگر کسی چنین مقایسه‌ای بکند، ناشی از این است که اقبال و سیدجمال را به‌درستی نشناخته است. اتفاقاً در یکی از جلسات یادبود مرحوم دکتر، شاید چهلم او بود در مشهد سخنرانی کرد و او را حتی از سیدجمال و از کواکبی و از اقبال و اینها هم برتر خواند؛ بلکه با آنها غیرقابل مقایسه هم دانست. همان‌وقت هم این اعتراض در ذهن کسانی که شریعتی را به‌درستی می‌شناختند پدید آمد؛ زیرا تعریف از شریعتی به معنای این نیست که ما پیشروان اندیشه مترقی اسلام را تحقیر کنیم. سیدجمال کسی بود که برای اولین بار بازگشت به اسلام را مطرح کرد، کسی بود که مسأله حاکمیت را و خیزش و بعثت جدید اسلام را اولین بار در فضای عالم به‌وجود آورد. کاری که سیدجمال کرد سه جریان به‌وجود آورد در دنیا: یک جریان، جریان اندیشه مترقی در هند که بیشترین جریان‌های مترقی اسلام است. جریان دیگر، آن جریان اندیشه مترقی در مصر بود که آن هم به‌وسیله سیدجمال به‌وجود آمد و شما می‌دانید

جریان مترقی در مصر، منشأ پیدایش جنبش‌های عظیم آزادی‌خواهانه در آفریقا شد. نه فقط مصر را به سطحی از بینش نوین اسلام رساند، بلکه نهضت‌های مراکش و الجزایر، کلاً شمال آفریقا، ریزه‌خوار خوان حرکت سیدجمال بوده است. یک چنین حرکت عظیمی را سیدجمال در مصر به وجود آورد و کلاً خاورمیانه. و جریان سوم، جریان روشنفکری در ایران بود. این سه جریان فکری اسلامی را سیدجمال در سطح جهان اسلام به وجود آورد. او مطرح‌کننده، به وجود آورنده و آغازگر بازگشت به حاکمیت اسلام و نظام اسلام است. این را نمی‌شود دست‌کم گرفت و سیدجمال را نمی‌شود با کس دیگری مقایسه کرد. در عالم مبارزات سیاسی، او اولین کسی است که سلطه استعماری را برای مردم مسلمان آن زمان معنا کرد، قبل از سیدجمال چیزی به نام سلطه استعماری برای مردم مسلمان حتی شناخته شده نبود. او کسی بود که در ایران، در مصر، در ترکیه، در هند، در اروپا کلاً در خاورمیانه در آسیا و در آفریقا سلطه سیاسی مغرب زمین را مطرح و معنا کرد و مردم را به این فکر انداخت که چنین واقعیتی وجود دارد و شما می‌دانید آن زمان، آغاز عمر استعمار بود چون استعمار در اول نشرش در این منطقه اصلاً شناخته شده نبود و سیدجمال اولین کسی بود که آن را شناساند. اینها را نمی‌شود دست‌کم گرفت. مبارزات سیاسی سیدجمال چیزی است که قابل مقایسه با هیچ‌یک از مبارزات سیاسی افرادی که حول و حوش کار سیدجمال حرکت کردند نیست. البته در زمان کنونی جنبش امام خمینی (ره) از نظر ما با اینکه دنباله حرکت سیدجمال است، اما به مراتب جست بالاتری از حرکت سیدجمال دارد. در این تردیدی نیست؛ اما حرکت فکری و روشنفکری و سیاسی تبلیغی دکتر شریعتی را به هیچ‌وجه نمی‌توان حتی مقایسه کرد با حرکت سیدجمال. و اما اقبال، اقبال نیز آغازگر دو جریان بود. یک جریان، جریان رهایی از فرهنگ غربی و بازگشت به فرهنگ خودی اسلامی و بهتر بگوییم، فرهنگ خود شرقی. و این همان چیزی است که بعدها به صورت تعبیری از قبیل غرب‌زدگی و امثال آن در ایران مطرح شده است. شما می‌دانید آن چیزی که دکتر شریعتی به صورت بازگشت به خویش‌نمون مطرح می‌کند، که این یکی از عمده‌ترین مسائلی است که او می‌گوید، این است که در سال ۱۹۳۰ (بلکه قبل از ۳۰، ۲۵ - ۱۹۲۰) به وسیله اقبال در هندوستان مطرح شد، یعنی کتاب‌های اقبال، شعرهای فارسی اقبال که همه‌اش مربوط به بازگشت به خود اسلامی و من اسلامی و من شرقی، این را در ضمن هزارها بیت شعر، اقبال لاهوری در مثلاً چهل سال قبل از اینکه دکتر شریعتی امثال این را بیان کنند، بیان کرده و ملتی را با این شعرها به وجود آورده و آن ملت پاکستان است؛ یعنی یک منطقه جغرافیایی به وجود آورده است. این یک کار بوده که اقبال آغازگر آن بود و این کار بسیار عظیمی است. کار دوم اقبال همین مسأله ایجاد یک قطعه جغرافیایی به نام اسلام است و یک ملت به نام اسلام و تشکیل دولت پاکستان است. اول کسی که مسأله کشوری به نام پاکستان و ملتی در میان شبه قاره به نام ملت مسلمان را مطرح کرد اقبال بود. من به وضعیت کنونی پاکستان و سرنوشتی که بعد از اقبال، یعنی بعد از رهبران و

بنیانگذاران پاکستان کلاً به وجود آمد، کاری ندارم، به جذب شدنش به استعمار و وابستگی‌های استعماری‌اش کاری ندارم؛ اما به مجاهدات اقبال و فلسفه و بیان اقبال در این مورد کار دارم. این یک حرکت جدید بود. یعنی او ثابت کرد که مسلمان‌ها به معنای واقعی واژه ملت، یک ملت هستند در شبه قاره که این مسأله را می‌توانید در بیانات اقبال، مکاتبات اقبال، که من یک بخش از آنها را در این کتاب مسلمانان در نهضت آزادی هند آورده‌ام، ملاحظه کنید که اقبال آغازگر چنین اندیشه‌ای بود. و می‌دانید این چقدر اهمیت دارد، چقدر بزرگ است. این را نباید دست‌کم گرفت. البته دکتر شریعتی را هیچ‌وقت کوچک نمی‌شماریم؛ اما نمی‌توانیم دکتر را مقایسه کنیم با این‌گونه چهره‌ها و این‌گونه شخصیت‌ها و به همین دلیل هم بود که دکتر شریعتی خودش را «کوچه کبدال» اینها می‌دانست. مرید واقعی و شاگرد از دور اقبال می‌دانست و شما نگاه کنید سخنرانی‌های دکتر در مورد اقبال که چند سخنرانی بود که یک‌جا چاپ شده است به نام «اقبال» و ببینید چطوری عاشقانه و مریدانه درباره اقبال حرف می‌زند. کسی که از زبان دکتر آن حرف‌ها را می‌شنود. برایش روشن می‌شود که این‌گونه مقایسه‌ها درست نیست. \* درباره رابطه عاطفی و فکری شریعتی با روحانیت و روحانیون نظرات گوناگون و متفاوت و بعضاً مغرضانه‌ای عرضه شده است. آیا شما می‌توانید به‌عنوان یک روحانی که با دکتر دوست و در بسیاری موارد هم‌فکر بوده حقیقت را در این مورد بیان کنید؟ - اتفاقاً این از آن بخش‌های ناشناخته چهره و شخصیت دکتر است که قبلاً اشاره کردم بعضی از نقطه نظرها و گوشه‌های شخصیت او ناشناخته است و این یکی از آنهاست. اول من یک خاطره‌ای را برای شما نقل می‌کنم و بعد پاسخ شما را می‌دهم. در سال ۱۳۴۹ در مشهد، در یک مجمعی از طلاب و فضایی مشهد، من درس تفسیر می‌گفتم. در این درس تفسیر یک روز راجع به روحانیت صحبت کردم و نظراتی را که در مورد بازسازی روحانیت یعنی جامعه روحانیت وجود داشت به صورت فرض و احتمال مطرح کردم، گفتم چهارنظر وجود دارد. یک؛ حذف روحانیت به کلی، یعنی اینکه اصلاً روحانیتی نمی‌خواهیم. دو؛ قبول روحانیت به همین شکلی که هست با همین نظام و سازمان کنونی قبولش کنیم و هیچ اصلاحی را در آن ندانیم. سه؛ تبدیل به کلی، یعنی اینها و روحانیت کنونی را برداریم، یک روحانیت جدید بیاوریم و به‌جای این روحانیت، با شرایط لازم و مقرری که برایش می‌پسندیم روحانیت جدید بنیانگذاری کنیم. و چهار؛ اصلاً همان چیزی که هست، بحث کردم روی مسأله و صحبت کردم. البته طبیعی است که من آن سه نظر اول را رد می‌کردم و با ارایه دلیل و به نظر چهارم معتقد بودم. همان اوقاتی بود که تازه زمزمه‌هایی علیه دکتر شریعتی بلند شده بود و گفته می‌شد که دکتر شریعتی راجع به افکار شریعت کم‌عقیده است یا بی‌عقیده است یا نسبت به روحانیت علاقه‌ای ندارد و از این قبیل تعبیرات. جلسه‌ای داشتیم همان روزها با دکتر شریعتی من برای او نقل کردم که من در جلسه درس‌مان این مطلب را بیان می‌کردم، با علاقه فراوانی گوش می‌داد. من برایش گفتم. گفتم بله، یکی

اینکه نفی روحانیت به کلی، که گفت این غلط است. دوم اثبات همین روحانیت موجود به کلی، که هیچ تغییری در او وارد نکنیم. گفت: این هم که غلط است. سوم اینکه تبدیل کنیم روحانیت را باز به کلی، یعنی این روحانیت را کلاً برداریم یک روحانیت دیگر جای او بگذاریم، با شرایط لازم. تا این قسمت سوم را گفتم شریعتی ناگهان گفت: اوه، اوه، این از همه بدتر است. توجه می کنید! گفت این از همه بدتر است. از همه خطرناک تر است، این از همه استعماری تر است و رسیدیم به نظر چهارم که آن اصلاح روحانیت موجود بود گفت بله این نظر خوبی است. شریعتی به خلاف آنچه گفته می شود درباره او و هنوز هم عده ای خیال می کنند، نه فقط ضد روحانی نبود، بلکه عمیقاً مؤمن و معتقد به رسالت روحانیت بود، او می گفت که روحانیت یک ضرورت است، یک نهاد اصیل و عمیق و غیرقابل خدشه است، و اگر کسی با روحانیت مخالفت بکند، یقیناً از یک آبشخور استعماری تغذیه می شود. اینها اعتقادات او بود در این هیچ شک نکنید این از چیزهایی بود که جزو معارف قطعی شریعتی بود، اما در مورد روحانیت او تصورش این بود که روحانیون به رسالتی که روحانیت بر دوش دارد، به طور کامل عمل نمی کنند. در اینجا هم یک خاطره ای نقل می کنم برای شما در سال ۴۷ یعنی سال آخر عمر جلال آل احمد، مرحوم آل احمد آمد مشهد، یک جلسه مشترکی داشتیم، من بودم، آل احمد بود، مرحوم شریعتی بود و عده ای هم از دوستان مشهدی ما بودند. بحث درباره روحانیون شد، به مناسبت حضور من در جلسه شاید هر کسی یک چیزی می گفت. شریعتی یک مقداری انتقاد کرد، مرحوم آل احمد به شریعتی گفت شما چرا (البته با تعبیر حوزه علمیه می گفتند نه روحانیت) از حوزه علمیه اینقدر انتقاد می کنی، بیا از روشنفکران خودمان انتقاد کن و مرحوم آل احمد یک دو سه جمله درباره انتقاد و تعرض به روشنفکران گفت، مرحوم دکتر شریعتی پاسخی داد که از آن پاسخ هم می شود درست نقطه نظر او را نسبت به روحانیت و روحانیون فهمید. او گفت علت اینکه من از روحانیت انتقاد می کنم، از حوزه علمیه انتقاد می کنم این است که ما از حوزه علمیه انتظار و توقع داریم از روشنفکر جماعت، هیچ توقعی نداریم، نهادی که ولادتش در آغوش فرهنگ غربی بوده، این چیزی نیست که ما در او انتظار داشته باشیم. اما روحانیت یک نهاد اصیلی هست و ما از روحانیت زیاد انتظار داریم و چون آن انتظارات عمل نمی شود، به همین دلیل است که انتقاد می کنم. او معتقد بود که روحانیون به آن رسالت به طور کامل عمل نمی کنند. بر این اعتقاد بود تا سال حدود ۵۱ و نزدیک ۵۲ از آن سال در اثر تماس هایی که دکتر با چهره هایی از روحانیت به خصوص روحانیون جوان گرفت، کلاً عقیده اش عوض شد. یعنی ایشان در سال ۵۴ و ۵۵ معتقد بود که اکثریت روحانیت به آن رسالت عمل می کنند و لذا در این اواخر عمر دکتر شریعتی نه فقط معتقد به روحانیت، بلکه معتقد به روحانیون نیز بود و معتقد بود که اکثریت روحانیت در خط عمل به همان رسالتی هستند که بر دوش روحانیت واقعاً هست. البته با روحانیونی که می فهمید که در آن خط نیستند با آنها خوب نبود و شخصاً به

امام خمینی (ره) بسیار علاقه‌مند و ارادتمند بود. \* گروه‌های چپ و شبه‌چپ امروز سعی می‌کنند؛ شریعتی را قطب و پیشوای خود معرفی کنند، از طرفی گروه‌های سیاسیون غربگرا و یا به اصطلاح رایج «لیبرال» نیز شریعتی را ملک مطلق خود می‌دانند. آیا شما می‌توانید مشکلی که از این دو ادعا حاصل می‌شود را حل کنید. - مشکل را خود این دو ادعا حل می‌کند زیرا که هر کدام دیگری را تخطئه می‌کند و بنابراین نتیجه می‌گیریم نه ملک طلق لیبرال‌هاست و نه قطب و محور چپ‌ها و شبه‌چپ‌ها، اما در مورد چپی‌ها باید بگوییم صریحاً و قاطعاً شریعتی جزو شدیدترین و قاطع‌ترین عناصر ضدچپ و ضد مارکسیسم بود. آن روزی که مجاهدین تغییر ایدئولوژی دادند و کتاب مواضع ایدئولوژیک تازه‌شان چاپ شد و در اختیار این و آن قرار گرفت، که هم من دیده بودم و هم مرحوم دکتر جلسه‌ای داشتیم در مشهد یک نفری از مواضع جدید مجاهدین که مارکسیستی بود دفاع می‌کرد. شریعتی آن شخص را چنان کوبید در آن جلسه‌ای که برای من حتی تعجب‌آور بوده که شریعتی اینقدر ضد چپ است و شما آثارش را بخوانید، مقابله و مخالفت او را با اندیشه چپ و مارکسیستی و اصول تعلیمات مارکسیستی به روشنی درمی‌یابید. بنابراین هرکس و هر چپ‌گرایی (اگرچه زیر نام اسلام) اگر امروز شریعتی را از خودش بداند، یقیناً گزافه‌ای بیش نگفته است. همچنین مجاهدی که امروز شریعتی را از خودش بداند یقیناً گزافه‌ای بیش نگفته است. همین مجاهدین که امروز طرفداری از دکتر شریعتی می‌کنند. اینها در سال ۵۱ و ۵۲ جزو سخت‌ترین مخالفین شریعتی بودند. خوب امروز چطور می‌توانند شریعتی را قطب خودشان بدانند. اما لیبرال‌ها، البته عده‌ای از عناصر وابسته به نهضت آزادی یا عناصر سیاسی میانه، که خیلی اهل خطرکردن و در مبارزات جدی وارد شدن، نبودند، این‌ها به خاطر امکاناتی که داشتند خانه‌ای داشتند، باغ بیرون شهری داشتند، تشکیلاتی داشتند و شریعتی را دعوت می‌کردند و عده‌ای را هم با او دعوت می‌کردند. ایشان هم در اوقاتی که سخنرانی نداشت در منزل این‌ها و با استفاده از امکانات این‌ها برای ۵۰ نفر، ۱۰۰ نفر، کم‌تر یا بیشتر جلسه داشت و صحبت می‌کرد، این ارتباطات را شریعتی با این لیبرال‌ها داشت. البته بیشتر امکانات را بعضی از بازاریان وابسته به این جریان سیاسی به اصطلاح لیبرال فراهم می‌کردند و بهره‌برداری‌های جمعی و سیاسی و فکری را خود آن سیاسی‌های لیبرال انجام می‌دادند. حقیقت این است که شریعتی وابسته به اینها به هیچ وجه نبود. امروز هم اگر بود با آنها میانه‌ای نداشت، بلکه فقط از امکاناتی که در اختیار آنها بود استفاده می‌کرد. امروز هر گروهی این امکان را دارد که بگوید یار شریعتی من بودم، هم فکر شریعتی بودم، شریعتی مال من بود. اما خوب باید دید چقدر این حرف قابل قبول است. نه مارکسیست‌ها و نه گروه دیگر هیچ کدام با شریعتی حتی هم خونی فکری و رابطه خویشاوندی فکری هم نداشتند. \* اگر شریعتی را مرحله تازه‌ای از رشد اندیشه اسلامی و در عرصه ذهنیت ایران می‌بینید مرحله بعد از او را چه می‌دانید؟ - البته من شریعتی را به صورت یک مرحله می‌توانم قبول کنم. به این معنا که، همین‌طور که قبلاً

گفتم او کسی بود که اندیشه‌های مطرح شده در جامعه را با زبان درستی با یک سلطه ویژه بر فرهنگ رایج آن نسل می‌توانست بیان کند، به این معنا که خود او هیچ ابتکاری نداشت. به هیچ وجه قبول ندارم، بلکه خود او ابتکارهای زیادی داشت مسائل جدیدی داشت، اما به معنای درست کلمه، شریعتی یک مرحله بود، مرحله بعدی این است که بیاییم آن مسائلی را که شریعتی با استفاده از آشنایی‌های خودش با فرهنگ اسلام فهمیده و ارائه داده بود با اصول اساسی فلسفی مکتب اسلام بیامیزیم و منطبق کنیم. آنچه به دست خواهد آمد به نظر من مرحله جدیدی است که می‌تواند برای نسل ما مفید باشد، به تعبیر بهتر بیاییم شریعتی را با مطهری بیامیزیم. شریعتی را در کنار مطهری مطالعه کنیم. ترکیبی از زیبایی‌های شریعتی با بتون‌آرمه اندیشه اسلامی مطهری به وجود بیاوریم، آن به نظر من همان مرحله نوینی است که نسل ما به آن نیاز دارد.

رابطه شهید مطهری و علی شریعتی به روایت مقام معظم رهبری



به گزارش خبرنگار تاریخ خبرگزاری فارس، در کتاب پاره‌ای از خورشید با بیان نظر مقام معظم رهبری درباره بنیانگذاری حسینیه ارشاد و رابطه استاد مطهری درباره شرکت ایشان (شهید مطهری) در حسینیه ارشاد، نباید گفت شرکت. ایشان موسس حسینیه ارشاد بود.

وقتی که در تهران جلسات مذهبی درست و حسابی و منظمی نبود، چند نفر به فکر افتادند که چنین کاری کنند. عنصر اصلی هم آقای مطهری بود. آقای همایون هم بانی مالی آنجا بود.

چند نفری نشستند و زمینی را مقداری بالاتر از محل کنونی حسینیه، در نظر گرفتند و چادری زدند و دیواری دورش کشیدند و این شد حسینیه ارشاد. بعد از گویندگان دعوت کردند. از جمله کسانی که دعوت شد، آقای محمدتقی شریعتی بود که آن وقت - سال ۴۵- ایشان در تهران ساکن شده بود و سخنرانی می‌کرد. آقای مطهری از ایشان دعوت کردند. خود آقای مطهری هم در سال ۴۶ در آنجا سخنرانی داشتند.

در سال ۴۶ که طرح کتاب «محمد خاتم پیامبران» مطرح شد، به همین دلیل آقای مطهری از عده‌ای خواستند که مقاله بنویسند، از جمله مرحوم دکتر شریعتی. دکتر هم تازه دو تا سه سال بود که از فرانسه برگشته بود. ابتدا در مشهد بود و در آنجا با گمنامی معلمی می‌کرد. آقای مطهری ایشان را دیده بود و خیلی از او خوشش آمده بود. جوانی خوب که خیلی هم هوشمند و با استعداد و نکته‌سنج و عمیق بود. انصافاً کسی مثل آقای مطهری از شخصی مثل مرحوم شریعتی طبعاً خیلی خوشش آمد و از ایشان هم خواست که چیزی بنویسد.

مرحوم دکتر مقاله مفصلی به نام «از هجرت تا وفات پیغمبر» و همچنین بخشی از «سیمای محمد (ص)» را نوشت. من در جریان این تبادل مقاله بودم. دکتر در مشهد بود و آقای مطهری در تهران. من هم می‌رفتم مشهد و برمی‌گشتم قم. در این مقاله‌گیری و مقاله‌دهی، من هم یکی دو دفعه واسطه شدم.

\*استاد مطهری ۳ بار مقاله علی شریعتی درباره حضرت رسول را خواند

مرحوم مطهری وقتی که مقالات دکتر را دید، خیلی خوشش آمد، مخصوصاً از مقاله «سیمای محمد (ص)». ایشان به من گفت: من سه بار این مقاله را خوانده‌ام.

از بس ایشان از قلم شیرین و شیوای مرحوم دکتر خوشش آمده بود، از دکتر دعوت کرد که برای سخنرانی هم بیاید. دکتر هم گاه‌گاهی به حسینیه می‌آمد و سخنرانی می‌کرد. آمد و رفت دکتر به حسینیه ارشاد از سال ۴۶ به دو ماه یک بار یا سه ماه یک بار رسید.

در سال ۴۹ مسئله‌ای بین آقای مطهری و آقای میناچی پیش آمد. آقای میناچی که به عنوان مدیر داخلی حسینیه انتخاب شده بود، عملاً دست آقای مطهری و دیگران را از همه کارهای داخلی حسینیه، اعم از انتخاب سخنران، انتخاب مجلس، جلسات گوناگون و چاپ و نشر، کوتاه کرده بود. آقای مطهری می‌گفت: ما یک موسسه را به وجود آورده‌ایم، مردم اینجا را متعلق به ما می‌دانند. نمی‌شود که ما ندانیم اینجا کی سخنرانی می‌کند یا مثلاً چه موقع کتابش می‌خواهد چاپ بشود یا چه مطالبی گفته می‌شود.

استاد مطهری جزو هیئت امنای سه نفره بود. آقای میناچی به اعتراض‌های ایشان اعتنایی نمی‌کرد و عملاً فریادش به جایی نمی‌رسید و بالاخره اختلافات بین آنها بالا گرفت.

ما در مشهد بودیم. تابستان بود که آقای مطهری به مشهد آمد. مرحوم دکتر هم در مشهد بود. پدر دکتر هم آنجا بود. در جلسه‌ای که همه ما جمع بودیم، قرار شد که به مسئله حسینیه رسیدگی شود و در دو جلسه مفصل چهار - پنج ساعته راجع به مسائل حسینیه بحث کردیم.

آقای دکتر قرار بود که کلاس‌های ۱۵ روز یک بار «اسلام‌شناسی» را تشکیل بدهد.

آقای مطهری به دنبال اختلافاتشان با آقای میناچی، به عنوان اعتراض حسینیه نرفتند. یادم می‌آید که آقای مطهری به عنوان اعتراض گفتند: تا وقتی که ایشان خودسرانه در حسینیه کار بکند، من نمی‌توانم در حسینیه باشم و عملاً کناره‌گیری خودم را از حسینیه اعلام می‌کنم تا همه بدانند که من نیستم.

\*شریعتی خود را مرید مطهری می‌دانست

هفتم یا هشتم محرم بود که ایشان با اینکه برنامه سخنرانی در حسینیه داشت، از حسینیه بیرون رفت. با رفتن آقای مطهری حسینیه واقعا از روح خالی شد. تعبیر مرحوم دکتر این بود که: «وقتی آقای مطهری گفت من



نمی‌آیم، من دیدم که همه آرزوهای من تمام شد. همه چیز برای من تمام شده بود. دیگر هیچ چیز برای من معنی نداشت.» یعنی آقای دکتر عمیقا به ایشان ارادت داشت و واقعا خودش را مرید آقای مطهری می‌دانست.

برای اینکه این اعتراض کامل شود و آقای میناچی به خواسته‌های مرحوم مطهری توجه کند، بقیه سخنران‌ها برنامه‌هایشان را حذف کردند. بنده گفتم نمی‌آیم. آقای هاشمی رفسنجانی هم گفتند: «من هم نمی‌آیم». حتی آقای محمدتقی شریعتی هم نیامدند. خود دکتر هم گفت: «من هم کنسل می‌کنم و نمی‌آیم.» یعنی همه قبول داشتند و این حقانیت مطهری را نشان می‌دهد.

من بر این مسئله تاکید دارم که در مشهد با آقای شریعتی صحبت کردم؛ ایشان گفتند: «من می‌روم و علی را نمی‌گذارم برود.» یعنی دلیل مخالفت آقای مطهری، آن چنان روشن و واضح بود که همه قبول کردند. هیچ کس نبود که حرف ایشان را که منطقی و حق بود، قبول نداشته باشد.

حسینیه عملا بایکوت شد. منتها برای اینکه چراغ حسینیه خاموش نشود و در ماه محرم و صفر کل برنامه‌هایش تعطیل نشود، دوستان گفتند هفته‌ای یک بار آقای باهنر در آنجا سخنرانی کند، که کاری رقیق مانند جوی آب باریکی بود. آن اجتماع و آن سخنرانی‌های متنوع دیگر نبود.

آقای میناچی مرد بسیار مدیر و زرنگ و باهوشی است. ایشان زمینه را طوری آماده کرد و دکتر را قانع کرد که کلاس‌های ایشان ضروری است و اگر تعطیل شود، آسمان به زمین می‌آید و زمین به آسمان می‌رود.

در جلسات مشهد که ذکرش رفت، دوستان گفتند که دکتر آن کلاس‌ها را دو ماه دیگر شروع کند تا مسئله حسینیه حل شود. دکتر هم قبول کرد.

میناچی و دیگران، مرحوم دکتر را محاصره کردند که: «نه دیر می‌شود و دین از دست می‌رود!» این بود که ایشان کلاس‌ها را شروع کرد و عملا طرحی که راجع به حسینیه بود متوقف شد و آقای مطهری هم دیگر با حسینیه آشتی نکرد و مجبور شد موجودی را که به وجود آورده بود، رها کند.

البته حسینیه رونق داشت و مرحوم دکتر سخنرانی می‌کرد. جلسات ۱۵ روزه بود و بعد هفتگی شد. منتها حسینیه دیگر فردی شده بود و فقط قائم به شخص دکتر شریعتی بود. اگر یک روز دکتر سرماخوردگی داشت و نمی‌توانست بیاید، حسینیه هم دیگر نبود. این هم نقیصه بزرگی بود که کوشش می‌کردند آن را برطرف کنند. حتی یک بار در همان سال آمدند پیش من و با حرف‌های خاصی مرا وادار کردند از مشهد آمدم و در ۲۸ صفر یکی \_ دو تا سخنرانی کردم. بعد دیدم آقایان حقایق را به من نگفته بودند. ماه‌ها کار حسینیه به این شکل می‌گذشت.

بعدها مرحوم دکتر خودش آمد مشهد و با بنده صحبت کرد و گفت: «برویم حسینیه را اداره کنیم.» طرحی هم ریخته شد، بعد من موافقت کردم که با دوستان همکاری داشته باشم. شاید حدود بیست ساعت یا بیشتر بنده با آقایان هاشمی و باهنر و شریعتی در تهران در جلسات مستمری نشستیم، صحبت کردیم و طرحی برای حسینیه ریختیم. طرح بسیار خوبی بود. روی کاغذ ترسیمش کردیم. فقط یک کلمه «بله» از طرف آقای میناچی لازم بود که دکتر گفت: «بله را من از ایشان می‌گیرم.» ایشان رفت بله را بگیرد، خودش هم نیامد. ما هم دیدیم که همه زحمات ما هدر رفت. من رفتم مشهد و آقایان هم مشغول کارهایشان شدند.

البته بعدها دکتر گله می‌کرد که: «چرا شما نیامدید؟» گفتیم: «ما که آمدیم. قرار بود که شما از آقای میناچی بله بگیرید.»

#### \*رابطه استاد مطهری و مرحوم شریعتی

مرحوم شریعتی مرید آقای مطهری بود. یعنی مرید علمی و فکری آقای مطهری بود. این را من خودم شاید بارها از مرحوم شریعتی شنیده بودم.

او در پی اختلاف با آقای مطهری نبود. کما اینکه آقای مطهری هم در پی اختلاف شخصی با مرحوم شریعتی نبود. البته اختلافات فکری داشتند و مرحوم مطهری اعتراض‌هایی به شریعتی داشت که اواخر برملا شده بود. اما نقطه‌ای که اختلاف‌ها بروز کرد، سال ۴۹ آشکار شد.

#### \*منافقین در ابتدا مخالف شریعتی بودند ولی امروز دم از شریعتی می‌زنند

گروهک‌ها از هر چیز استفاده می‌کنند و این نمی‌تواند دلیل بر چیزی باشد. خط مستقیم فکری آقای مطهری خطی بود که همیشه گروهک‌ها به آن اعتراض و از آن نفرت داشتند. هر کسی با آقای مطهری در می‌افتاد و با او مخالفت می‌شد، یقیناً گروهک‌ها به او اظهار علاقه می‌کردند. ما کسانی را داشتیم که مخالف آقای مطهری بودند و ضد دکتر شریعتی.

همین گروه منافقین که امروز شاید دم از علاقه‌مندی به شریعتی بزنند، شریعتی را تخطئه می‌کردند. می‌گفتند: «وجود شریعتی یک دریچه اطمینان است و حسینیه ارشاد در جهت خواست‌های دستگاه است. اگر شریعتی این سخنرانی‌ها را نداشته باشد و این حرف‌ها را نزنند، ما موفقیت‌های بیشتری خواهیم داشت.» به این دلیل با شریعتی بسیار مخالف بودند.

اگر افرادی را که در این زمینه با من حرف زدند اسم بیاورم، شاید شما خیلی تعجب کنید. البته الان دلیلی ندارد که من از آن افراد اسم بیاورم. در نقطه مقابل، کسانی هم بودند از پولدارهای درجه یک تهران که ملک

و آب و زمین و کارخانه و باغ، همه را با هم داشتند. شریعتی با این چیزها مخالف بود، در سخنرانی‌هایش هم مشخص است. آنها هم به خاطر مخالفت با آقای مطهری با شریعتی گرم می‌گرفتند. بنابراین ملاحظه می‌کنید که دو گروهی که از نظر ظاهر با هم اختلاف دارند، به خاطر دشمنی با مطهری با شریعتی گرم می‌گرفتند و دم از انتساب به شریعتی می‌زدند. پس منشاء بهره‌برداری گروهکها یا جریان‌های سیاسی و فکری گوناگون از مرحوم شریعتی می‌تواند تا میزان زیادی مخالفت با شخص مطهری و افکار او باشد.

\*کار مرحوم شریعتی جوان‌پسند و متکی به احساس بود

کار مرحوم شریعتی جوان‌پسند و متکی به احساس بود و دیدگاه‌های او، دیدگاه‌های نزدیک به جریان‌های انقلابی. از این رو در محافل جوان، به خصوص محافل جوان روشنفکر، خیلی زود گل می‌کرد.

تفکر مرحوم مطهری، تفکری عمیق و فلسفی بود و بیشتر پایه‌ای و بنیانی مسائل اسلامی را بررسی می‌کرد. از این رو، کارش در بین محافل متفکران و از جمله در میان حوزه‌های علمیه و فاضلان خیلی جلب توجه می‌کرد.

یقیناً اگر به مبانی و اصول کار توجه کنیم، می‌توانیم تفاوت‌هایی بنیانی بین این دو نوع تفکر پیدا کنیم. در برهه‌ای از زمان، این دو در یک جهت و یک خط حرکت می‌کردند. کما اینکه حسینیه ارشاد را مرحوم مطهری بنیان گذاشت و دکتر شریعتی به دعوت شهید مطهری یکی از سخنرانان موفق آن شد.

همچنین می‌دانیم که آنها کارهای مشترکی با هم داشتند، مثلاً کتاب «محمد خاتم پیامبران» که مرحوم مطهری طرحش را ریخت و اقدام اساسیش را کرد و یکی از نویسندگان آن کتاب که دو مقاله در آن دارد، مرحوم شریعتی بود.

اگر بخواهیم آن خط مشترک را به طور کلی معرفی کنیم، باید بگوییم «خط بازنگری متجددانه به اسلام» یا «نهضت بازشناسی اسلام» یا «تجدید حیات فکری اسلام» بود؛ منتها دو مسئله وجود داشت: یکی اینکه \_ همان طور که قبلاً اشاره کردم \_ آقای مطهری به مسائل زیربنایی و فکری و فلسفی و اعتقادی می‌پرداخت؛ مرحوم شریعتی به مسائل اجتماعی و جریان‌های موجود در جامعه بیشتر اهمیت می‌داد. کتابهای هر کدام از ایشان نشان‌دهنده این تفاوت است. مسئله دوم این است که وقتی این دو جریان پیش رفتند و به نقاط تعیین کننده‌ای رسیدند، معلوم شد که در پاره‌ای از مبانی با هم اختلاف نظر دارند.

مرحوم مطهری طرفدار استنباط از منابع ناب اسلامی و کتاب و سنت بود. صد در صد معتقد بود کن ما باید تفکرمان را از کتاب و سنت بگیریم. در حالی که مرحوم شریعتی تحت تاثیر بسیاری از افکار زمان خودش

قرار داشت و از آن افکار اطلاع داشت، و آن افکار در برداشت‌های اسلامی او اثر می‌گذاشت. بنابراین، با وجود وجوه مشترکی که با مطهری داشت، اختلافاتی هم با او پیدا می‌کرد. این دو مسئله، به نوبه خود حوزه و نوع تاثیر را تعیین می‌کرد.

## سخن پایانی

بسم الله الرحمن الرحيم

بسیار خوشحالم که کتاب الکترونیکی ای درباره ی یکی از جنجال برانگیز ترین شخصیت های تاریخ معاصر ایران و همچنین یکی از مجاهدین اسلام تهیه و تنظیم کرده ام و این نکته را قابل ذکر می دانم که دکتر علی شریعتی دیدگاه اسلامی داشتند و نه دیدگاه لائیک یا سکولار و تفاوت های نظر ایشان در درون مسائل اسلامی می باشد نه با اصول اسلامی همانند بسیاری از روحانیان که در برخی از مسائل اسلامی با هم اختلاف دارند و این بدین معنی نیست که با اصل اسلام مخالفند پس کسانی که سکولار هستند کلماتی را که از دکتر ذکر می کنند یا اول و آخر آن جمله را نمی گویند و یکدفعه از وسط جمله ، جمله ای از ایشان می گویند تا مفهومی را برساند که مد نظر خود هست و یا اینکه متاسفانه خیلی از جملات با نام ایشان جعل می شود در صورتی که متعلق به ایشان نمی باشد . امیدوارم که به دوستان عزیز این کتاب کمک کرده باشد .

امیر قربانی

بیست و ششم شعبان سال یکهزار و چهارصد و سی شش هجری قمری

بیست و چهارم خرداد ماه سال یکهزار و سیصد و نود و چهار هجری شمسی

حمایت می کنیم از سایت های زیر :

- <http://khamenei.ir> •
- <http://aviny.com> •
- <http://mostazafin.tv> •
- <http://hizbullahcyber.com> •
- <http://www.farhangnews.ir> •
- <http://www.ammarname.ir> •
- <http://www.talkhandak.com> •
- <http://oweis.ir> •
- <http://bookroom.ir> •
- <http://www.ghaemiyeh.com> •
- <http://tabyincenter.ir> •
- <http://www.borhan.ir> •
- <http://pfmi.ir> •
- <http://www.islamic-rf.net> •
- <http://www.khatteemam.ir> •
- <http://rahimpour.ir> •
- <http://www.moqawama.ir> •
- <http://www.ir-psri.com> •
- <http://iichs.ir> •
- <http://www.irdc.ir> •
- <http://www.motahari.ir> •
- <http://www.imam-sadr.com> •
- <http://www.rohama.org> •
- <http://www.historylib.com> •
- <http://www.ahl-ul-bait.com> •
- <http://www.hawzah.net> •
- <http://www.noorlib.ir> •
- <http://fans.hamedzanimusic.com> •
- <http://www.imam-khomeini.com> •
- <http://www.usviewer.com> •
- <http://www.asipress.ir> •
- <http://www.tasnimnews.com> •
- <http://www.nasimonline.ir> •

- <http://www.rasanews.ir>
- <http://www.mashregnews.ir>
- <http://www.presstv.ir>
- <http://alalam.ir>
- <http://kayhan.ir>
- <http://www.vatanemrooz.ir>
- <http://www.abna.ir>
- <http://www.ammariyon.ir>
- <http://www.598.ir>
- <http://ashoora.ir>
- و تمام کسانی که در راه اسلام قدم برمی دارند



در کانال تلگرام کارنیل هر روز انگیزه خود را شارژ کنید 😊

<https://telegram.me/karnil>

